۱۷۷۷۷

مجموعه سه رساله

در

باره معرفة الله

۱۳۶۱

۱۲۶۰۴

في شرح العصمة للسيد كمال الشاه كاظم عراقي المتحرى في ان الثلاثة

اول الفرد واول العدد لانها تفصيل الواحد والاربعة
اول الزوج لانها تفصيل الاثنين وفي الحقيقة لا يكون
اول العدد الا ثلثة لانها اقل عدد يمكن وجوده
في الامكان فالثلثة مبدء الفرد فجميع الكمالات
الفردية ترجع اليها والاربعة مبدء الزوج
لان جميع الكمالات الزوجية ترجع اليها فاذا
ثنيت الثلثة يظهر منها العدد التام واذا
ثنيت الاربعة يظهر منها العدد الناقص
واذا اجتمعت الثلاثة مع الاربعة يظهر منه
العدد الكامل في الكامل فهو اذا كمال الكمال
فافهم وكن برضينا ايها العالم العلم المفضال

نسخه مبارک و مقدس ... دانا الی المجید ابو تراب ۱۲۶۸

قال تعالی فی جواب داود ع حین سأله فقال یا رب لم
خلقت الخلق قال کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لکی اعرف عرض کرد داود ع که سبب
آفریدن تو مخلوقات را چیست حق تعالی فرمود که من ذاتی بودم غیر مشهود
وغیر آشکار پس دوست داشتم که شناخته شوم پس آفریدم مخلوقات را
که بآنها شناخته شوم و شکی نیست که عالم هستی دو وجه د[ارد]
از حق و خلق بیرون نیست و شکی نیست که دانستن حق خود را
نفس حق است چنانکه تو خود بنفس خود میشناسی خود را و شکی نیست
که دانستن خلق حق را بنفس خلق است که ظهور و کمال حق است
چنانچه نور آفتاب ظهور و کمال آفتاب است و آثار و کمالات
تو ظهور تو است پس مراد از علم و دانستن نور است و نور ظهور
و ظهور آشکار است و آشکار بودن بدیهی است پس علم و دانستن

آن است

آن است که آشکار و بدیهی باشد چنانکه هرگاه تو در خانه تاریک باشی
که در آن خانه انواع نعمتها باشد و حال آنکه پوشیده باشد از تو
هر آینه تو را عالم و دانا بآنها نمیگویند لکن هرگاه آنها ظاهر شوند
از برای تو بآفتاب یا چراغ هر آینه آشکار باشند در نزد تو نیز
ترا دانا بآنها توان گفت پس چون حق تعالی خلق را ظهور و نور
خود قرار داد پس علم خلق بنفس خود علم بحق است بی حجاب از آنکه
واسطه و حجابی میان حق و خلق نیست چنانکه میان آفتاب و نورش حجابی
و واسطه نباشد و چنانکه میان تو و کمالات و افعال تو حجابی و واسطه
نیست از برای آنکه کمالات و انوار حقند بی آنکه محتاج باشند
در شناختن توحید نفس بیاد گرفتن از استادی چنانچه صورت تو در
آینه نور و کمال تو است باین معنی که ~~[illegible]~~
پس تو هرگاه خود را در هر حال ببینی حق را دیده بی آنکه نادان باشی
بخود بلکه فطرت و خلقت تو بنفس توحید و کمال خالق تو است
و صریح آیات و اخبار گواه براین مدعا است چنانکه حق تعالی
در قرآن از آن خبر داده است که فطرة الله التی فطر الناس
علیها یعنی خلقیت توحید پس که در احادیث وارد است که
مراد از فطرة الله در دو آن بر آن فطرة نفس توحید است و مراد
بتوحید نفس معرفت حق است در خلق بخلق و حضرت رسول خدا ص

مخلوقات نفس توحید

آفریده خلق عالم ... مردمان را

... صورت ... [illegible]

تاکید فرمود این معنی را که کل مولود یولد علی الفطرة
یعنی هر مولودی بر فطرت معرفت و توحید و حق شناسی
موجود و متولد شده است و در نیست ظاهر آیهٔ شریفه میفرماید
کتب فی قلوبهم الایمان یعنی ایمان و معرفت در دلهای مخلوقات
نوشته شده است یعنی دلهای ایشان کتاب معرفت حق است
بلکه نفس معرفت او است چنانکه نور آفتاب نفس شناختن کمال
آفتاب است از این نیست و وارد است بندگان را در ایمان
و معرفت بغیر اکرفتن و صنعی و چاره نیست ازبرای آنکه معرفت
و توحید در نفس بنده است خصوصیات الهی و در بعضی اخبار
وارد است شش چیز فطری بندگان است و ایشان را
در آن مدخلیتی نیست از جمله آنها معرفت حقست و شکر نیست اگر
چنین نباشد لازم آید ترک اوله و عجز جهل [illegible]
پس الان نظر کن بتمام ذرات وجودیه و ببین که هر یک
را ذاتی است یگانه با قدرت و علم و شعور و آثار و تاثیرات
حتی جمادات و لکن چون نسیان عارض شد نازل شد
که

مولودی بر
محتاج
و ضروری
نسبت دادن
فهم معرفت او بر فطرت نهاده شده

که ان فی خلق السموات والارض واختلاف
اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب بدرستیکه
در آفرینش آسمانها و زمین و گردش شب و روز
دلیلهائی است روشن و هویدا ازبرای صاحبان عقل
که بخواهند نظر کنند آثار صنع کامل و کمال خداوند
متفضل عادل را یعنی هرگاه از کمال و توحید نفسانی
به سیر خود غافل باشند بآسمان و زمین نظر کنند
ازبرای آنکه امر الله سبحانه در همه جا یعنی در نفس و این عالم
واحد است بلکه تمام عالم یکشخص است و تمامه
دلیل بر تمام کمالات ظاهرهٔ حق است و ما خلقنا
السموات والارض و ما بینهما لاعبین یعنی آسمانها
و زمین و آنچه میان آنها است از هر چه هست
بیفائده و بی حکمت نیافریدیم بلکه همه را آیات و دلائل

[illegible]

شهودیه مقرر داشتیم تا آنکه هویدا و آشکار شود که او حق
و ثابت است و چون پس مردمان بنظر تدبیر و جهت
مغایره نمودند و آورا ببعض از آیات وصف نمودند
و از بعض دیگر اعراض و غفلت ورزیدند امر فرمود
حق تعالی ایشان را بجمع بمتابعت وسایط و حجج
و پیغمبران و اوصیای ایشان تا آنکه بخوانند برایشان
تمام آیات و کمالات حق را و ارشاد کنند ایشان
از برای رفع مرض جهل بتقوی و اعراض از ~~خلق~~
ماسوای حق سبحانه تا آنکه حق تعالی قرار بدهد از برای ایشان
فرقانی و دلیلی را بآن دلیل فارق ~~شد~~ بشود
نجات بیابد هر که بخواهد و بهلاکت برسد هر که بخواهد
تا آنکه حجت خداوند بعد از فراموشی و غفلت بندگان ارشادی م
از نفوس خود که نفس ایشانست نیز بالغه و رسا باشد

و مراد بتقوائی که میرساند متقی را بمطلوبیکه آن علم بمعرفت است
متابعت حجتهای خداوند و مخالفت هواهای نفسانیست
و مراد بحجتهای خدا پیغمبران و جانشینان ایشانند پس اگر
از خواهش نفسانی بگذرد و پیروی حجت خداوند رئوف
صادق خود نماید حق جلوه از برای او آشکار میشود و الا لازم
(خلف وعده)
آید محال و کذب بر خداوند متعال و حال آنکه میفرماید
ان الله لا یخلف المیعاد خدا خلف وعده نمیکند
و میفرماید و من اصدق من الله قیلا کیست کسیکه
از خدا راست گوتر باشد و شکی نیست از روی
عقل سلیم که خلف وعده و کذب بر خدا روا نباشد
چه آن شأن جاهل و عاجز و محتاج است و حضرت
اقدس کاملش منزه از نقصان و جهل و عجز و ناتوانیست
پس هرچه را وعده نماید بجای خواهد آورد چنانکه فرمود

ان تتقوا الله یجعل لکم فرقانا هرگاه منع کنی نفس
خود را از مخالفت خدا و خود را وا داری باغراض
از ما سوی و مشغول باشی باقبال کلی بسوی خدا میگرداند
از برای تو طریقی فرق میدهی حق را در اصول و فروع
از باطل بنوعیکه از برای تو پوشیده نماند حق و آن طریق
علم و دانستن حق است بعلمیکه نور و آشکار است در تمام
عالمیان اینست عاقبت متقیان رستگو و العاقبة
للمتقین پس هر را علم بدیهی فارق میان حق و باطل باشد
در عقاید دینیه و فروع عملیه هر آینه اورا تقوی نبوده است
و هر را تقوی نباشد عاقبت نباشد پس عاقبت
محموده که علم و نور است از برای متقین است چنانچه
جهل و کوری از برای غافلین و مخالفین و نتیجه علم و نور
الهی است و هرگاه عالمیان مخالفت نمایند اورا

بایشان که بگویند باده تو بر حق نیست پس رد کنند بر او هر آینه بهیچ وجه

بشبهه و شکی

عقیده و جه

شبهه و شکی در علم او راه نیابد مانند آنکه هرگاه عالمیان
اتفاق کنند در روز روشن نیست تو قبول نکنی یا اتفاق
کنند در خدا نیست یا اتفاق کنند در حق تعالی توانا در
ایجاد کردن عالمیان بر نحو آنچه تمامتر و کاملتر است نیست
تو قبول نکنی یا اتفاق کنند در خداوند کامل محیط بر تمام
عالمیان نیست شکی در عقیده تو راه نیابد هرگز و
العیاذ بالله محیط نیست بلکه گوئی کامل و محیط و توانا و دانا
و در هر جا حاضر و شاهد و مهیمن است چنانچه حقیقت
خود را در تمام باطن و ظاهر و افعال و احوال و اقوال
خود حاضر و محیط دانی بدانکه شبهه داشته باشی چگونه
شبهه و شکی راه یابد در علمیکه بشهود و بداهت رسیده
باشد باینمعنیکه آثار آفریدن و میراندن و زنده
نمودن و آثار جلال و جمال و تفرقت و کمال حق
از هر ذره ظاهر باشد والحاصل

برایشان

در فوری داد

حق بقول مطلق ثابت است در تمام تجلیات ظاهر
و باطن و اصل و فرع و اول و آخر بدانکه او در شریک
باشد در ذات و صفات و افعال و ایجاد و عارف
تجلی را ممکن نیست در همه احوال و شئونات خود غیر
حق را ببیند چه غیری نیست و گرنه شریک لازم میآید
از برای حق بدانکه ارباب عرفان در خداشناسی
بر دو نوع اند نوعی اهل تجلی و ظهور اند هر چه ببینند
و میخوانند و هر چه می شنوند و میدانند آن را ظهور
حق دانند و نوعی اصحاب متجلی اند و نیست محط
نظر ایشان مگر بصاحب تجلی و باین هر دو نوع
از اهل معرفت اشاره فرموده امیر المؤمنین ع
که ان الله تجلی لعباده من غیر ان راوه
واراهم نفسه من دون ان یتجلی لهم ع

یعنی

یعنی حضرت حق جل و علا تجلی و ظهور نمود از برای
بندگان خود بنفس ایشان بدانکه او را ببینند
و نمود حق تعالی نفس خود را بایشان بنفس ایشان
بدانکه تجلی و ظهور نماید فرق اینست دو نوع بحجاب و غیر
حجاب است نوع اول از عرفاء ظهوری معتکف
اند در حجاب ظهور و تجلی نوع دوم از عرفاء حقی
واقف اند در حضرت قدس تعالی شانه در نفس حق
اشاره باینست کمال عارف اول است قول حق تع
سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم
حتی یتبین لهم انه الحق مینمائیم دلائل خود را در آسمان و ظهورات
و زمین و در نفسهای ایشان تا آنکه ظاهر و هویدا
بشود از برای ایشان حق چنانچه فرموده در آیه نور که
خدا نور آسمان و زمین است و فرموده ع الا یری نوره

الا نوره یعنی دیده نمی شود ظهوری غیر از ظهور حق
و اشاره است باستدلال عارف ثانی که حق را
بحق شناسند نه بتجلی و ظهور قول حضرت صادق علیه السلام که
اعرفوا الله بالله بشناسید خدا را بخدا و در همین
حدیث میفرماید هر که خدا را بحجاب یا بمثال یا
بصورة بشناسد مشرک است از برای آنکه هر کدام او را
بغیر او بشناسد غیر او را شناخته است نه او را و
شکی نیست که تجلی و ظهور غیر متجلی است چنانچه کلام
تو غیر تو است در نظر اهل حجاب و بالجمله ارباب
عرفان حق بنفس خود یا بحجابی اند یا بلا حجاب
و شکی نیست که غیر حق هالک و نابود است قال تعالی
کل شیء هالك الا وجهه پس باقی وجه الله است
و وجه الله اول و آخر و باطن و ظاهر را احاطه کرده است

مثال

مثال آن در نظر عیانی نطفه واحده متکثره است
بشئون اول و آخر و باطن و ظاهر از اعضاء و
اجزاء و حالات و انتقالات و صفات
باین معنی که همه ظاهر و باطن و اول و آخر و احوال
و صفات و شئونات تو تفاصیل نطفه تو است
باین معنی که مراتب و صفات و مقامات ظاهره
و باطنه بالتمام همان نطفه متطوره است چنانچه
آن نطفه تمام این اطوار است یعنی نطفه بر جامعیت
خود مستولی و محیط است بر عرش تفاصیل این شئونات
و مقامات ظاهر و باطن نسبت باطن تو و ظاهر تو و احوال
و اعمال تو بنطفه تو چون نسبت امواج بحر است ببحر
یعنی همچنانکه موجها غیر بحر چیزی نباشد هم چنین
اعضاء و اجزاء و باطن و ظاهر و اطوار تو غیر نطفه
متفصله چیزی نباشد چون این معلوم شد واضح خواهد شد
که حق ظاهر در تمام عالمیان بنفس عالمیان است

ولکن غالب مردمان این زمان در معرفت و شناختن خداوند رحیم
مانند شناختن کوران است فیل را چنانچه جمعی از کوران
شنیدند که فیل خلقی است عجیب و خواستند که ببینند
او را پس مجتمع شدند بر سر فیل بعضی چون چشم نداشتند
خواستند بدست او را امتحان بشناسند پس بعضی خرطوم او را بدست
گرفتند و برخی پاهای او را و بعضی گوش و بعضی شکم و بعضی
دم او را بدست گرفتند چون برون رفتند هر کسی
وصف کرد فیل را بآنچه بدست او آمده بود بعضی او را
چون عمود و ستون میدانست و میگفت فیل چون ستون
است و بعضی گوش او را دیده بود گفت فیل مانند
طبق است و پاره گفتند مانند حلکشت یا مثل طبل است — طبل
و همچنین ایشان در شناختن اختلاف واقع شده است — فیل
حال کسانیکه حق را بمقدار مقام ادراک خود تحدید کردند

دیگری

دیگری نسبت بمقام خود حصر کرد حق را و غیر خود را باطل
دانست و بالبدیهه این نوع از عرفان که ناشی از آنکه
خیال و وهمی است شایسته حضرت محیط اقدس ایزدی تعالی
شانه نیست چه وحدت محیطه او بر همه است غیب
و شهود را بتمام اطوار آنها چگونه چنین نباشد و حال
آنکه هر موجودی دلیل حق بلکه نفس کمال توحید او است
از اینست که مراتب توحید بعدد انفاس خلایق است و ذرات
همه حق را تسبیح و تنزیه میکنند بآنچه در ایشان ظاهر
شده از کمال حق و شکی نیست که از برای ایمان درجات
و سهمهای علم بسیار است چنانچه در کافی منقول است
و در حدیث سهام علم فرمود که هر گاه مردم بدانند
که چگونه خداوند آفرید خلق را هر آینه ملامت ننماید
احدی از مردمان احدی را از برای آنکه وارد است

از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که در جواب کمیل بن زیاد فرمود
که حقیقت نوریست که اشراق کرده است از مشیت
حق و ظاهر شده است در صورتهای توحید آثار آن
یعنی تمام ذرات وجودیه متخلع بلباس وحدت اند
بانمعنی که هر چیزی از مخلوقات الی ما لا نهایة له متصف
بصفت وحدت و یکانکی است چنانچه کوئی عالم واحد است
و کوئی من واحدم و کوئی سر من واحد است دست من واحد است
پای من واحد است و کوئی موی من واحد است و کوئی
سخن من واحد است و کوئی قیام من واحد است و هم
چنین تمام اجزاء و اعضاء و احوال و شؤنات
و حالات تو هر یک واحد اند چنانچه یک
واحد است دو تا نیز واحد است سه تا نیز واحد است
و هم چنین ده تا و بیست تا و صد تا و هزار تا است
اسماء و تطورات حقیه و ظهورات صمدانیه

ی

حق ذرات را پر کرده است مانند نطفهٔ تو که تمام
مراتب ترا از باطن و ظاهر و اعضاء و اجزاء و حالات
و صفات و شؤنات ترا حتی بول و براز و خون و منی تو پر کرده است
نسبت بتو چون نسبت ابلیس و فرعون و جبت و طاغوت
و خنزیر و حیض و شجرهٔ ملعونهٔ قرآن است نسبت بقرآن
نیز همچنانکه آنها کلام الله اند و آنها محترم اند شرعاً و جایز نیست
مس نماید آنها جنب هم چنین بول و براز و خون و منی تو
نسبت بتو در مقام ظهور توحید در همه پس مطابق شد
کتاب تکوین وجودی تو با کتاب تدوین شرعی قرآن است
بلکه تو نیز کتاب مبین حقی و در تو است آنچه در ام الکتاب
است چون تو خود را شناختی بجامعیت و کمال هر ذره را
نیز مثل خود بدان از برای آنکه امر الله در کل واحد است
و چون حق در هر ذره از ذرات وجودیه ظاهر است
پس هر ذره خود را حق داند حتی مورچهٔ کوچک توصیف
میکند خدا را بداشتن دو شاخ و میگوید خدا صاحب

در شاخ است از جهت آنکه کمال مورچه در داشتن دو شاخ است
ولهذا میخوانند خدای خود را بداشتن دو شاخ چون این را
در مورچه دانستی خواهی دانست که هر عارفی آنچه از کمالات
حق را بشناسد خود را شناخته است و غیر خود را نفی می
کند که غیر وی باطل است و حال آنکه حق از برای همه ظاهر است
چنانچه تو در آینهای متعدده و چنانچه تو در حالات مختلفه خود
از کلام و سکوت و خواب و بیداری و غضب و رحمت و غیر
آنها چون تو واقف شدی بعموم تجلی و ظهور حق در هر شیء
باین معنی که هر شیء را ظهور او دانستی نفی و باطل نکنی هیچ چیز را
چه هر چیزی دلیل بر قدرت و کمال حق است بل نقش کمال — ذات و صفات
او است جلّ شانه عن التحدید و التوصیف و علا علوا کبیرا
و هیچ ذره صانع خود را بنقصان نخواند بلکه کامل داند او را
پس از تمهید این بیانات خواهی دانست که عارف جامع
در هر جلوه راه دارد و در هر طلعت مشاهده حق نماید
از هر جا اخذ و بهر کس عطا نماید ولو لا دفع الله الناس
بعضهم ببعض لهدمت صوامع و بیع هرگاه خدا

مرحم

حاجت بعضی از خلق را ببعض روا نمیکرد هر آینه عالم نیست و نابود میشد
چنانچه هرگاه معده تو نباشد از برای امداد قلب تو و قلب
تو نباشد از برای امداد معده تو هر آینه هر دو فانی میشدند
پس تو نیست و نابود میشدی آیا نظر نمیکنی در این عالم که چگونه
مؤالفین و مخالفین اسباب اند از برای یکدیگر چنانچه اهل فرنگ
و یهود و نصاری و مخالف سبب اند از برای عیش اسلامیان
در بعضی مایحتاج ایشان از ماکول و ملبوس و غیر اینها هم چنین اسلامیان
اسباب اند در بعضی مایحتاج مخالفین خود پس از اینجا معلوم شد
که تمام سبب و مسبب اند باهم بلکه تمام عالم بیک نظر سلطان — نظم
و مربی و منشأ اثر و مظهر کمال اند و بنظر دیگر رعیت و مربای
آن دیگر مانند اعضای تو بعضی نسبت ببعضی که در آن واحد
همه محتاج بهم اند و حال آنکه همه غنی اند در آن چیزی که با آن
رفع احتیاج آن عضو کنند مانند چشم تو که همه بدن در دیدن
مطلوب محتاج اند بچشم و چشم در دیدن از ایشان بی
نیاز است و حال آنکه هرگاه دل و معده نباشد چشم نباشد
بلکه هرگاه یک چشم نباشد چشم تو ضایع و نابود گردد
و هم چنین است سایر اعضای تو در احتیاج و بی نیازی نسبت بیکدیگر

[illegible]

هر ذره از

و بدانکه این سلطنت و قدرت و کمالیکه در عالم ظاهر است
همان سلطنت و قدرت و کمال حق است چه غیر او هیچ
و مؤثری نیست از اینست که در قران میفرماید افرایتم
ما تمنون ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون آیا خبر
میدهید مرا آنچه میریزید از نطفه در رحم زنان شما آنرا
بصورت میآورید و میآفرید آنرا یا ما خداوندیم و میفرماید
افرایتم ما تحرثون ءانتم تزرعونه ام نحن الزارعون
یعنی خبر دهید مرا از آنچه در زمین میکارید از تخمها آیا شما
میرویانید و میکارید و بانجام میرسانید یا ما خداییم و
هم چنین در تمام افعال و شؤونات باطنیه و اطوار
ظاهریه نیست مدبری ظاهر در تمام عالم مگر حق تعالی
و حال آنکه بنظر دیگر تمام عالم از برای تمام عالم عبودیت
دارند هرچند خود شاعر و دانا بآن نباشند چنانچه
هرگاه باعضای خود نظر کنی تمام آنها عبودیت دارند از برای
تمام آنها و تمام آنها ربوبیت دارند نسبت بتمام آنها
چون این را دانستی خواهی دانست معنی کلام امام حسن ع در معاویه

مدبر

و مربیة

مملکت

[illegible]

مملکت یا امیر المؤمنین ع و هم چنین حضرت رضا ع با مأمون همین
سخن میگفت و خواهی دانست معنی کلام سید سجاد ع را
که در صحیفه سجادیه میفرماید انا اذل الاذلین و
اقل الاقلین یعنی منم ذلیلترین ذلیلترها و منم کمترین
کمترها و بالجمله از برای عارف جامع معنی و نهی از تجلیات
حق نیست چه حق را منحصر نمیداند بمقامی و این مقامی و لهذا
می بینی صاحب مقام جامع را که از برای او دست بدا است
متعاقبه هر آنی حکمی و در هر وقتی شرعی دارد و بعضی بعضی را
نسخ کند و احکامش کلا مختلف باشد چنانچه در ائمه ما ع بود
اینست سبب خلاف اخبار و احادیث پس هرگاه
کسی از اهل حق سایر در هر مقام و سائل از هر مظهر باشد
دلیل بر اضطراب و بطلان نباشد بلکه دلیل بر انبساط
نظر و ذوبان معرفت است نه آنکه حق را حدی لازم
آید چه حق تعالی در هر ذره ظاهر است نه آنکه تفاوتی
ملحوظ باشد از قرب و بعد و زیاده و نقصان بلکه

برنهج واحد لکن ظهور کمال پیش و پس ... بروز خواهد نمود

آیا نمی بینی که عیسی پیغمبر شد در صغر سن و محمد بن عبدالله صلعم
در چهل سالگی و هم چنانی در تمام ذرات چه نسبت حق
بکل واحد است چون نسبت آب بقطره و دریا در تمام انهار
آب است خواه کم و خواه زیاد بلکه در آبیت کم زیادی
ملحوظ نباشد بلکه حق آنست و از برای حق مثال ترقی
بلکه الذم است و بکلی لا نسبت حق بحق حق است
شمه از آن که الکه حق بحق تفاوتی داشته باشد آنست عرفان
فرقه ناجیه و پر شده است باین آسمان و زمین تا اینکه
کلمه توحید ظاهر شود در تمام اکوان تا نیست داعیان
آنچه مسطور شد از عرفان حق شان عرفای زمان غیبت
است بلکه شان شجره طور سیناء است و در زمان
موسی ع انی انا الله از آن شجره مسموع شد و اما شان
امت محمد بن عبدالله ص ناسخ است دین آن ادیان کل را

بالمره نازل شد

از خلقت و محبت؟

چنانکه میبینی که آنجناب صد را از کلمه توحید تکرین برداشت
وحق را در تمام عالمیان از آفاق آسمان و زمین و انفسهای
مملو ساختن بمقام شهود رسانید و آورا نعت نمود بنفس او و در هر ذره
بلکه وصف نمود او را در کل و ذره بر حد واحدی که تفاوت
نیست او را در تمام آنها بلکه تمام ذرات را نقش توحید حق
دید و بآن تبلیغ نمود امت خود را چنانکه در قرآن از آن خبر داده است
که فرمود ان امشوا واصبروا علی الهتکم ان هذا لشیء
یراد اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء
عجاب یعنی بعضی است بعضی میگفتند که از خدایان
خود دست کشیده که از شما این را خواسته اند و میگفتند
که آیا پیغمبر خدایان ما را خدای یگانه گردانیده است
هر آینه که این عجب چیزی است نشنیده ایم ما این نحو از توحید را
در زمان عیسی ع و سبب این کلام این بود که آنجناب
پیغمبر نظر نکنید که بنظر صدق و حصر در معبود است و خدایان خود

بلکه در هر چیز حق معبود را ظاهر ببینند بآنکه او را صادق باشد
در چیزی دون چیزی چنانکه ناطق است باین قول حق تعالی
صیغ آیه فاینما تولوا فثم وجه الله هر جاکه روآورید خواه
اول وخواه آخر وخواه باطن وخواه ظاهر وجه الله در آنجا است
یعنی حق را خواهید دید بحق وهم چنین حد را از فروع
و احکام برداشت چنانچه از اختلاف اخبار وروایات بادنی
تامل معلوم گردد که غرض شارع مقدس در احکام الهیه مطلق
عبودیت وانتساب باین نحو کان برحسب اختلاف احوال
مکلفین از قوت وضعف ودوری ونزدیکی واز آنکه بعضی اهل
صحرا و پاره اهل بلد باشند واز آنکه در اول اسلام باشند یا در
اوسط یا در اواخر زمان چه آنجناب شفاهاً فیها احکام حلال و
حرام را تفصیل میداد وگاهی نسخ میفرمود حکمی را و اثبات
میفرمود حکم دیگر را بلکه در بعضی اخبار وآیات اشاره
بالهام میفرماید از برای بعضی از خواص است نحو

تا ان الصلوة در [illegible]

احکام

است

اثبت توسعهٔ حکم توحید فطری شهوی وتوسعهٔ حکم حلال
وحرام در هر کس را در هر حال تناول آن به ریاضت و زحمت
ممکن است از برای آنکه حجاب از حق و حکم و ارادهٔ او حجاب شده
پس چنین حکم در توحیدش ذوات را پر کرده باشد و ارادهٔ اش
ارادات سوء منسوخ نگردد مراد ما از توحید حافظه آن است
که سابقا دانستی در نفوس خلق نعت وحدت او بیند ومراد ما
از سریان ارادهٔ حق اثبت در چون عباد امر چیزی را
از احکام عقاید دینیه یا از احکام فروع عملیه بخواهند
ونظر کنند بکتاب الله وکلمات آل الله از برای ایشان
دبخواهند از او مراد او را هر آینه ارادهٔ حق تجلی کند
در ارادهٔ ایشان پس حکم الهی در قلب ایشان القاء
شود پس حکم کنند در آن مسئله بآنچه حق بایشان
عطاء فرموده پس ارادهٔ حق در ارادهٔ او ظاهر است
و هر گاه عباد طلب نمایند شری را از احکام سوء
خواه از عقاید باشد یا از فروع ونظر کنند

درکتاب وسنت القا شود دردل ایشان حکم الهی از مصدر
ارادهٔ حق پس تعلق گیرد ارادهٔ بنده بانچه از ارادهٔ حق
بطلب این القا نموده وفرق مابین این دو اراده فرقا
ارادهٔ ● متعلقه بطاعت ومعصیت است ودر ارادهٔ
طاعت رضا هست بدون ارادهٔ معصیت ورضا
در آن نیست بلکه رضای عدم اختیاری در معصیت بوجه
از وجوه جاریست والحاصل شرع کامل محمدی ص
توسعه دارد بانکه احدی را مجبور نساخته در فهم کتاب خدا وعذری
یا ممکن نبود او را از توجه بتحصیل بجهة دوری بلاد یا بجهة کثرت
اشتغال یا بجهة خوف تقیه از مخالفین چه حق تعالی میفرماید
درجواب که بعد از تبلیغ نموده تقوی پیشه کنید خدا شمارا
تعلیم کند واتقوا الله ویعلمکم الله وتبلیغ نموده که علم
در آسمان نیست که نازل شود ودر زمین نیست که بالا بیاید
بسوی شما بلکه علم در دلهای شما گذاشته شده است
بآداب روحانیین درآئید تا آنکه آن علمها از برای شما
ظاهر گردد یعنی از خدا طلب کنید خالصا و رو بر گردانید

ازما سوای او

ازما سوای او تا آنکه بغیر از او در دلهای او نیست مگر ظهور او
ونیست دلهای عالمیان مگر محل علوم وآداب و طی این
نوع از علوم نصیب اهل حقیقت است که بتنویر قلوب
بانها فایز گردند واما ارباب شریعت فرعیه که خود را از عرفان
حق خود محروم کرده اند لازم است ایشان را از اتباع
عالم حق تا برسند بسعادات ابدیه ودرجات متعالیات
سنیهٔ مرضیه وداخل شوند در عباد الله الصالحین پس
داخل دار رضوان بهشت گردند این بود شمهٔ از احکام
حجة الله البالغه در زمان غیبت امام ع واما در زمان ظهور
امام ع که دولت حقه است چه هر علم ظاهر شود بنوعیکه چشم
ندیده وگوش نشنیده ودل نفهمیده است آنرا ولهذا
بعد از ظهور امام ع واظهار فرمودن احکام کل خلق انکار
کنند او را مگر قلیلی از اصحاب فطرة سلیمه مستقیمه وعلم
ایشان در آن روز نه بالهام است ونه بفکر وتعلم وفرا
گرفتن بلکه باراده است مانند اهل بهشت چه امام
ایشان باطن وظاهر ایشان را بنور عنایت خود منور فرموده

مخفی نماند که از برای حق عوالم است مردمان را در هر عالم حکمی است یکی عالم لاهوت است
که در آنجا کلامی وحدتی و کفری و ایمانی و حلال و حرامی و تقسیمی نیست دویم عالم وجود مطلق است
که نفس صلاحیت است از برای حدود و جهات و تعینات و کفر و ایمان و طهارت
و نجاست و حلال و حرام مانند مرکب صلاحیت اسم نیک و بد دارد سیم عالم جنبت
و رجعت است که کفر و نجاست و زشت و پلید و حرام و نقصان در آن است
چهارم عالم شئون دنیویه متغیره است که احکام حلال و حرام و طاهر و نجس و
کفر و ایمان در آن معتبر است و نظر اهل حق در اصل بحق است با شئونات
او و با غالب نظر ایشان بعالم اطلاق است نه بآنکه حکم از برای آن باشد
چه اهل حق را انجماد بعالم شئون عالم نمیباشد بلکه طائف از برحول اراده حق
که انشاء حکم جدید است لدی من شئون بلا سبق فکر و رویه چنانکه اهل بصیرت می
بینند که دأب محمد و آل محمد ع در بیان احکام مختلفه باین نظر بوده است با تعیینکه
و قف بوده بباب اراده حق در محو احکام و اثبات آنها بنحوی که منجلی باشند
بحکم خاص تا آنکه سیر بدهند عباد را بمقامات مختلفه از برای حصول ارتقاء
و جامعیت و ظهور این معنی بر سبیل عموم در تمام رعیت بحکم یغنی الله کلاً
من سعته در زمانیست که امام ربانیت و سعه امامت حاطه خود را در تمام ذرات
کائنات القاء فرماید پس در آن روز طریق ارشاد و استرشاد و تابعیت
و متبوعیت منتفی گردد چه در آن وقت ظهور حق صرف و بروز علم خالص
و ارتفاع نفی و بطلان و ازاله رجس و جهل و نقصان است چه غیر حق چیزی مطلق نیست
بلکه غیر حق چیزی نباشد چه در آن یوم که یوم الله است تمام حروف بیست و هفتگانه
علم در میان خلق آشکار شود آن حروفیکه علم انبیاء و اولیا و سلف از آن حرف
آن دو حرف است و باقی معانی حروف دیگر بنظر راصدی نگذشته است هر
چند اعرف عرفاء آن زمان باشد بلکه عرفان عرفای زمان ما که آن را فخریه میکنند
بعضی از عرفان عرفای سلف است که ماخوذ از دو حرف از بیست و هفت
حرف است پس تمام عرفانها در آن روز باطل شود لا لاجل آنکه آنچه در آن

زمان

[illegible]

زمان نازل میشود از ستاره فصل الام شئ است آنها جدید و در خبر راهب منقول است
که راهب از حضرت جعفر علیه السلام سؤال نمود از شش حرفیکه چهار حرف
از آن نازل شد بزمین و چهار دیگر در هوا باقیست فرمود اما آن
چهار حرفیکه نازل بزمین شد لا اله الا الله محمد رسول الله و نحن و شیعتنا
است و اما چهار حرفیکه در هوا است تغییر میکند آنرا قائم ما
و فرمود که نازل میشود در آن کتاب چیزی که نازل نشده است بر صد نفس
در رسل و مهتدین الان نظر کن از روی انصاف که میرسد
عرفای این زمان را تحمل اسرار ظاهره آن زمان را که پیغمبران و اهل
ایمان ایشان نازل نشده بود لا والله نمیرسد ایشان را جز لعن
و انکار چنانکه شیخ بهائی ره در شرح اربعین گفته است همین که
بر آنحضرت رد کنند حکم او را و گردن بزنند این مذهب ائمه ما ع
نسئل الله تشرف بلقائه ع و الفوز بعلومه و احکامه و حاصل توحید عرفاء
زمان ما در آن عصر نزد حق خواهد بود از برای آنکه حکم و قطع بخبطه و الا باطل شدی
پس تجنب و احتراز از اقوال صوفیه و ملاحده و اهل اتحاد و تجدید لازم است
تا زمان ظهور دولت حقه فاستمع لما تلیا علیک فانه لک رفیق شفیق و السلام

بعد از آنکه عالم شدی تعلق ایجاد که معرفت است و دانستی
ظهور حق را در شئونات خود که مانند نقطه است در اطوار او
یا مانند بحر است و موجهای او یا مانند شاخص در آینه ها و دانستی
که مراتب علوم الهیه تمامها بیست و هفت حرف است که دو حرف
از آنها از اول آدم ع تا زمان صاحب الزمان ع بوده و تمام آنها

ایا

تجلا و ظهور

در زمان ظهور آنجناب ظاهر گردد و دانستی که چهار حرف از هشت
حرف علم که آن لا اله الا الله و محمد رسول الله و علیا و اولاده ع حجج الله
و شیعتنا است نازل بزبان شده و آنها حروف تکوینی تمام
ذرات وجودیه اند و دانستی که چهار حرف دیگر از آن هشت
حرف که در هوا بوده در زمان حضرت قائم ع ظاهر و آنجناب
آنها را تفسیر فرماید و پیش از آنجناب باحدی از رسل که بایشان
و پیغمبران و هدایت یافتگان داده نشده بلکه معانی آن
چهار حرف مبارک بصاحب سنت جدیده داده شده
که صاحب احکام اولیه و ظاهر کننده طریقه اصلیه است
آنچنان احکام و بیانات و سنن که مطابق عقائد دینیه و
موافق قدرت و علم الهی است بنوعیکه نرسد احدی را که
بگوید هرگاه حکم خدا چنین (ایجاد دوم) بهتر بودی بلکه بهر نحویکه خیال عالمیان بوده
برسد بهتر از آن نحو آنجناب بیاورد تا آنکه قطع حجت مردم نماید
و دانستی که اهل حق واقف در مقام اطلاق و لا تعین و
ناظر بنقطه لا حد اند که آن پیش از حکم واجب و حرام و مستحب
و مکروه است چه این احکام چهارگانه بقبول خلق و لا قبول

ایشان

ایشان متعین شده و میشود در عالم ذر ملکوتیه و ظهور آنها قبل
و تعیین آن در این عالم است بلکه این احکام اربعه با عقائد دینیه
خمسه از توحید و عدالت و نبوت و امامت و معاد در چهار
ذره و آن ذر توحید و ذر نبوت و ذر امامت و ذر
شیعه است مفصل و مشخص شده باین معنی که هر که ایمان باین
چهار کلمه طیبه آورد مؤمن و پاک گردد و فعل او واجب و یا مستحب شد
و هر که باین چهار کلمه اقرار نیاورد کافر و نجس و فعل او مکروه و حرام
و مراتب و درجات ایمان و حلال مختلف است چنانکه مقامات
و درکات کفران و حرام نیز متفاوت است چنانکه بعضی بکفر
مبتلا بکفر (جهل) و بعضی بعد از شناختن حق مبتلا بکفر جحود و انکار
و بعضی که اقرار لسانی ایشان برخلاف عقیده قلب
ایشان است بکفر نفاق و بعضی که تکیه برای و فهم خود نموده بدون مبتلا
آنکه تابع امام زمان خود شود کفر ایشان کفر ضلالت و گمراهی است یا نابرادر
و کسیکه مرتکب حرام گردد و یا سستی نمود در طاعت خدا با اقرار
بر آن فاسق است و اما کسیکه تسلیم نمود حق را در مرتبه عرفان
در شناختن او نحویکه شاید و تابع نشده امام زمان یا عالمیکه

نایب و قائم مقام و مبین احکام او است پس او است مؤمن
مستبصر و از برای او است دین خالص و او است اصحاب یمین
که چنگ زده است بحبل الله المتین اکنان حبلیکه محکم است
و از برای آن حبل گسسته شدن نخواهد بود و حبل تمام است
و نقطه و بیخ دانش و عرفان حب است چنانچه حضرت
صادق آل محمد میفرماید که ان الدین هو الحب
مدار دین بحب است اگرچه المحبوب مبغوض خود باشد چنانچه هر از
ببغض و لجاج و انکار است والحاصل درجات و درکات
ارباب ایمان و کفر لا نهایه است امتیاز آنها در هر عالم
باقرار و انکار است پس هر که محتجب شد از حق بغیر حق باطل
و فاسد و هر که اقبال کرد در هر حال با وثابت و محبوب است
چنانچه هر که تمام ظاهر و باطن خود اقرار نمود ظاهر و هر گاه بظاهر
و باطن خود انکار حق کرد نجس است و شکی نیست در اینکه
ایجاد ذوات اشیاء و احکام ایشان بر کمال ما ینبغی واقع است
بنوعیکه حجتی نباشد مکابر لجوج را و گرنه لازم آید عجز

حق تعالی و جهل او و ترجیح مرجوح بر راجح و ترک اولی
و بالضروره حق تعالی بر هر چیز قادر و توانا و بر هر چیز عالم و دانا است
و هرگز نمی شود بد را بر خوب مقدم بدارد و حال آنکه توانا
و دانا باشد بخوب از برای ترک اولی و بهتر روا باشد هرگاه
بگوئیم توانائی خلق و دانائی ایشان بر هر چیز بهتر است از
ناتوانی و نادانی ایشان و هم چنین غنا از فقر و صحت از بیماری و بینائی
از کوری و کمال از نقصان و حال آنکه نقصان در خلق موجود
و کمال معدوم است میگوئیم کمالات شیئی در ظهور تدریجی است
که شیئاً فشیئاً کم کم ظاهر شود چنانکه کمالات حق تعالی در ایجاد کم کم
ظاهر شود آیا نمی بینی اول این عالم جمادات بود پس نبات زار شد پس
حیوانات در او ایجاد فرمود پس جن را پس آدم را بعد پس آدم را از آدم هم چنین
پیغمبران را فاحد الاحد و حد الان نظر کن در اصل خود از جمادی
و نطفه تربیت نمود تا اینکه انسان صوری شدی و بعده شیئاً فشیئاً
رحمت و حقیقت و انسانیت الهی رسیده از حق گوش و چشم و دل و لسان
پس کمالات انسانی بلکه هر کمال هر چیز در جامعیت است باین معنی که ظهور

مظهر علم و قدرت و غنا و کمال و نادانی و ناتوانی و فقر و نقصان
نشود هر چند در هر وقتی بحسب آن وقت صاحب کمال و علم و قدرت
و غنا است ولکن علم زمان طفولیتش نسبت بزمان رجولیتش
جهل است یعنی کمتر است نه اینکه عالم نبوده هم چنین است قدرت
و غنا و کمال او بلکه هرگاه اصل کمال را طالب باشی نظر کن باول
ایجاد و نظر کن بتمام مراتب و شئونات و تطورات خود از
عالم مشیت که در او بودی تا اینکه وارد بعالم انوار و حجابات
و سرادقات و از آنجا بجنات و سموات و از آنجا باین عالم با
تمام ترقیات آن پس بعد خود نظر کن سیر تو در درجات
و درجات و مقامات قرب حق است با اینکه او را نهایتی نباشد
باین معنی که این مجموع از این عالمها عالم تو است نه اینکه خود را منحصر کنی
بهمین صورت دنیوی بلکه ترا در هر عالمی صورتی و شأنی و در هر
شأنی و کارگاهی تمام آنها بر طبق کمال قدرت و علم و اراده حق است
و چون حق محیط است تو نیز محیط بر هر ظهوری هر گاه بآنها خواهی رسید
هر گاه با امام زمان خود برسی و ظهور امام علیه السلام

موقوفست بعلاماتیکه بعضی از آنها محتوم الوقوع و بعضی غیر واقع است
و معرفت علاماتش در نهایت اشکال است و گرنه چه سان او را
انکار نموی هرگاه آن علامات بر ظاهر فهم مردمان باشد
از جمله آنها اینکه مواریث پیغمبران خدا در نزد او است مانند عصای
موسی ع که چهل ذراع است و ناقه صالح که سه میل طول آن است
و تابوت سکینه و غیر آنها از میراث محمد بن عبد الله ص چه وارد است
که کل آنها در سبدی است و در خبر دیگر اینکه این مواریث را جناب
سید الشهداء ع در روز عاشورا در زیر ناخن ابهام خود پنهان کرده
پس هر که بظاهر فهم خود ادراک کرده ناقه صالح و غیر آنها چگونه در
میان سبد یا در زیر ناخن سید الشهداء ع هست خواه فهمید معنی خروج
دجال و صورت او و صورت الاغ و عصا و احوال او را و دیگر
آنکه در تمام اخبار علامات ظنی است بدا در آنها راه یابد پس
اعظم علامات او نفس ظهور کالشمس فی رابعة النهار است و بالضرورة
دیدن علامات درایت و شنیدن علامات روایت است پس هرگاه
جمع نشود درایت و روایت مقدم گرفتن درایت است چنانچه
هرگاه بشنوی که زید تمام در کمال و صفات حمیده و خبائث و جمیع
اوصاف ردیه و بعضی صفاتش را بر خلاف شنیده خود یابی عمل بدرایت و دیده است
نه بروایت و شنیدن چنانچه ما در جواب مخالف گفتیم بقبول قول
عایشه با امیر المؤمنین کمتر است چنانچه در کتاب صحاح مسلم که از کتب معتبره ایشان است

رجوع بصاحب اصلاً که امام است خواه بخود ... هر گاه امام حاضر باشد والا رجوع بقایم مقام او نماید

منقولست و ایشان بعد از تسلیم قتال در جواب می گویند بعد از صدور
عایشه توبه کرد ما در جواب ایشان می گوییم قتال او با امیر المؤمنین
درایه و محقق است واما توبه روایت است هم چنین هر گاه جناب
قایم ع با علامات و کمالات و صفات وجودیه خود ظاهر شوند قایل
باخبار ظنیه که در آن تاویلات و بدا آت راه دارد ندارد هیچ عاقل
نظر میکند در صدق علامات ظهوریه از قولیه و فعلیه آنجناب
هر ... او را در فهم علامات خبریه ظنیه ربطی نیست چگونه ربط داشته باشد
وحال آنکه وارد است در فهم حدیث ما را مگر پیغمبر مرسل یا ملک مقرب
یا مؤمن ممتحن ... خود را بنورانیت شناخته باشد و بعد از
ثبوت ظهور ایشان ... علامات سنت جدیده ایشان بیان است
یکی آنکه در عقاید دینیه خلاف در اهل حق نباشد ... اختلاف
کند در معرفت باین طریق بعضی گویند عقیده ما این است و من میگویم و
دیگری گوید عقیده صحیح است ... میگویم هر آینه هر دو کافر واز دین
بیرون روند و هر گاه در مال دنیا نزاع و مرافعه نمایند آن مال
مال امام ... است از برای آنکه در معرفت حق تجدید وجهت
رفته اند و در مال ... نکرده اند او لعنت
در آن زمان بر حسب اراده و خواهش ایشان کس نیست بلکه از یک

لفظ

منقولست و ایشان بعد از تسلیم قتال عایشه با امیر المؤمنین علیه السلام در جواب ما گفتند در عایشه بعد از
آنکه مخالفت کرد و با علی ع قتال کرد توبه کرد ما در جواب میگوییم که قتال او با علی ع درایه و
ثابت است واما توبه او روایت است و نقل روایت ثابت نیست چون این را
دانستی بیا و همین قاعده را در احادیثیکه بیان علامات ظهور مینماید و در علامات
کمالیه و صفات وجودیه آنحضرت ع ثابت و محسوس است جاری کن پس بگو هر گاه علامات
در کتب اخبار در بیان ظهور قایم ع وارد است روایت است واما صفات کمالیه
نفسانیه او درایت است پس حق و ثابت درایت و دیدن است نه بروایت و شنیدن
پس منافاة مابین اخبار علامات ظهور و تمام آنها ظنی و غیر قطعیه است با نفس کمالات ظاهره از آن
آنجناب خواه کمالات قولیه باشد یا فعلیه نیست وزیاده آنکه در آن اخبار ظنیه بدا و تاویلات
نیز راه دارد چنانچه کسیکه بجمله از اخبار آل محمد ع اطلاع دارد میداند در کلمات ایشان
در اغلب موارد بر ظاهر فهم مردم نیست چنانچه میفرمایند حدیث ما را نمیفهمد مگر پیغمبر مرسل
یا ملک مقرب یا مؤمن ممتحن ایشان را بنورانیت بشناسد و طریق او با ایشان بسته نباشد
بلکه اقلا حاضر در هر جا و ناظر بر هر چیز و محیط بر هر چیز بدانند و معرفت و صل کل بدانند
و بعد از ثبوت ظهور ایشان بعلامات و کمالات نفسانیه ایشان بدانسته احکام
جدیده ایشان بیان است از جمله آنها آنکه هر گاه کسی در آن زمان خلاف کند در اصول
عقاید دینیه خود با کسی پس یکی بگوید آنچه من معتقدم و میگویم همان حق است نه غیر آن و دیگری بگوید
آنچه من میگویم حق و صحیح است لاغیر پس هر دو در آن زمان کافر اند از برای آنکه در معرفت
حق تجدید و جهت و نقصان قایل شده اند وحال آنکه حق را حدی و جهتی و نقصانی نباشد
بلکه حق بر تمام حدود و جهات محیط است و هر گاه دو کس در آن زمان در مال دنیوی
نزاع و مرافعه کنند یکی گوید این مال از من است و دیگری گوید بلکه از من است نه از تو
پس آن مال مال امام یا نایب او است از برای آنکه تمام مالهای عالم از امام ع است بجهة
مباح کرده است از برای شیعیان خود ... تا با یکدیگر در چون ضایع کنند
شرط را پس آن ... رجوع باصل انتقال میکند ... و هر گاه غایب باشد بنایب
برسد ... مؤمنین در آن روز ظاهر شود بلکه شیخ صدوق ره در من لا یحضره
الفقیه نقل میکند از ... المؤمن لا یخبث ... مؤمن را چیزی ... بلکه از یک

لفظ

لفظ هر غنی معنی تازهٔ ارادهٔ نماید پس نحو و اعراب کلمات بر حسب جریان
لسان و خواهش دل است بی آنکه غلطی لازم آید چنانکه قراءت
ایشان بر هر نحوه واقع شود مطلوب است و سؤال نکنند احدی از
آنچه میخواهد از اصول دین و فروع دین مگر آنکه از زبانش جاری
شود و نتیجهٔ این نوع از احکام حقهٔ صحیحه در آن زمان
سرور و خوشحالی است بی آنکه حزنی عارض شود و اما
در زمان غیبت آنجناب ع پس لازم است از امام دیگری که
قائم مقام او گردد قال الصادق علیه السلم ابی الله ان
یجری الاشیاء الا باسبابها فجعل لکل شیء سببا و جعل
لکل سبب شرحا و جعل لکل شرح علما و جعل لکل
علم بابا و ذلك رسول الله و نحن ع یعنی حق تعالی اشیاء را
باسباب بجای آورد مانند آنکه روز را بآفتاب روشن کند و
شخص را بنان سیر کند و بوالدین ایجاد فرماید و همچنین از برای هر
سببی شرحی و بیانی است و از برای هر بیانی علمی است و از برای هر
علمی بابی و راهی است و آن باب رسول الله ص و آل اطهار او و در حدیث
دیگر وارد است که سلمان فارسی باب الله است هر که انکارش کند کافر است
بلکه هر عالمی باب امام در ظهور امام است که فرا گرفتن از او فرا گرفتن
از امام ع است و اقرار با او اقرار بامام و انکار و رد او رد بامام ع است

دلش بر

چه او نیست در ظاهر و باطن خود مکرر ذکر و دلیل و ظهور امام ع بلکه این شخص فلان و باب است

از برای آنکه هر چیزی از او هالک است مگر وجه الله مراد از باب امام ع آنکه هر که بخواهد اهل

بشود به بیت معرفت و بیت علم امام ع از آن باب داخل بشود و گرنه نرسد بامام

و داخل نشود به بیت معرفت و شناختن امام ع هر که از غیر باب بشود اهل شود

علامت دخول آنکه امام ع را باید و بنماید در هر جا و علامت عدم دخول آنکه هر

چیز را به بیند و بگوید غیر از امام ع جسم امام ع اجسام را پر کرده و روحش ارواح را

و اما در مخالف و ظلمت مانند زدن امیر المؤمنین ع است طلحه را و غیر مروان بن حکم و علا

باب محبوب امام ع و باب مبغوض دیدن مولی و ندیدن مولی است در آفاق

و انفس عالمیان و فرق تابع باب محبوب امام ع و باب مبغوضش چنین فرق سبطی و قبطی

است سبطیان قوم موسی بودند و قبطیان قوم فرعون و هر دو طائفه از رود نیل

آب میخوردند لکن سبطی آب میگرفت و قبطی خون چنانچه آفتاب روی گازر را

سیاه و کرباسش را سفید کند و چنانچه آب دهان پاک و آب بول کس است

پس عالم حق از شیعه و عالم محبث از باطل و مخالف هر گاه هر دو اقرار بکلمه

توحید و شهادت برسول و خلیفه اش نمایند در معنی مانند آب و خون بودن

رود نیل است از برای سبطی و قبطی هر چند شهادت هر دو بکلمه لا اله الا الله محمد

رسول الله صلی الله علیه و آله باشد و لکن در معنی مختلفند چنانچه ظاهر رود نیل یکی

لکن این شرب آب نماید و آن دیگر خون این دقیقه بر تو

روشن شد اکتفا بکن بمجرد صدور قول حق و اقرار ظاهری در نتیجه

بهیچ وجه نمیتوانند و الا انکار و ضلالت بکلمه الا از حق در شت معرفت

واهل

و اهل باطل در دوزخ انکار مخلد اند و ان جهنم لمحیطة بالکافرین

و سکوت بعضی از مخالفین انکار است چه انکار بر دو قسم است یکی قولی

دویم فعلی وارد است که هر دو انکار نماید حق را هر آینه انکار

کرده است خدا را در فوق عرش و هم چنین شیعه ایشان در تهرین

فضیلت امام ع است وصیت میکنم ترا که تابع باش اعلم

و داناتر علماء آل محمد را و اعلم علماء کسی است که بخواند ترا بسوی

خدا از طریق نزدیکتر چه اصول و فروع تو از تو بتو نزدیکتر باشد

و آنکه مطابق باشد آن عقاید دینیه و فروع عملیه با قدرت و علم خدا

و به کامل نحوی که نرسد کسی را که بگوید هر گاه این طور بود بهتر بود و بهتر

آنکه کتاب علم تو در تو و باراده تو باش چنانچه در قرآن و حدیث از آن

خبر داده است و هر دو چنین گوید و چنین دعوت کند او اعلم است

بلکه او است صادق و او است امین چنانچه خدای تعالی کونوا مع الصادقین

و هر گاه بندگان استطاعت باین نوع از معرفت و علم بنفس حقیقت

ایشان است نداشته باشند پس چگونه توقع باشد از ایشان که غیب

الغیوب را عارف شوند و هر گاه خود اراده خود را ندانند و نشناسند

چگونه اراده حق را بشناسند بوهم و گمان و حال آنکه تکلیف بمحال و موهوم

نکرده است بلکه لا یکلف الله نفسا الا وسعها و وسع مردم نفس

ایشان و کتاب حقیقت ایشان از آنچه به بینند ما کذب الفؤاد

ما رأی در وقع مینگوید فؤاد اهل ایمان متصل بحق آنچه را میبینند

بدانکه عالم هستی وجود بحق قائم وبحق موجود است وحق علم است وعلم
نور وظهور است وظهور بدیهی و آشکار است و آشکار دیدنی است
و دیدنی ثابت و دانای باین علم اعلم ناس است تمیز رسد بعلم ثابت
آشکار احدی مگر بتقوای صادق و آن اعراض از غیر حق واقبال بحق
است واقبال بحق نظر بفطرت وحقیقت کینونت خود است از باطن و
ظاهر و واردات والهامات ومشاهدات دلیل بر صدق و تقوی
است پس هر که بخواهد بداند قصد او در طلب حق راست بوده ببیند
که از برای او ملاقات پروردگار و دیدن غیبیات از انوار وکمالات
وجه الله در آفاق وانفس حاصل است یعنی آنکه او را حجابی باشد یا نه پس هر
گاه حاصل شده این معنی او را هر آینه باول درجهٔ انسانیت رسیده
و این در اول امر طالب موقوف است بتصدیق معانی کتاب الله واحادیث
رسول الله وارشادات ولی الله است مجاهدهٔ حقه و اجتهاد بالغ
وتقوای صدق در مرتبهٔ عبودیت وتسلیم که کنهش ربوبیت است و
اقرار بتمام قرآن تدوین وتفاسیر آن لازم است تا آنکه نباشد داخل باشد
در مفاد آیهٔ افتؤمنون ببعض الکتاب وتکفرون ببعض آیات
ایمان می‌آورید ببعضی از قرآن وانکار میکنید بعضی دیگر را چون اقرار به
اقرار بتمام معانی قرآن است حاصل شد و مشاهده نمود مصداق از ادراک
قرآن تکوینی ظاهر میشود از برای او دخول در زمرهٔ یعنی الله کلام [illegible]
پس بی نیاز میکند آدم او را از سعت واحاطه علمش باینکه محتاج است
مگر بحق وحال آنکه بتمام عالم از آسمان و زمین محتاج باشد از برای آنکه احتیاج
بتمام آنها مانند احتیاج تو است با عضای تو از ظاهر و باطن یعنی همچنانکه
احتیاج تو بظاهر و باطن تو احتیاج بغیر تو نیست احتیاج تو بتمام عالم احتیاج

بغیر حق نیست بآنمعنیکه خلاف اجزاء عالم واحتیاج تو با آنها از غنا و بی نیازی
بیرون نبرد چون احتیاج تو بخود پس معنی آیهٔ شریفه اینست که بی نیازی
عارف رسیده بنقطهٔ علم آنست که خلاف نبیند واز غیر حق طلب نکند
بلکه در هر حال بلسان قلب وبال مفاد الفقر فخری را جاری
سازد چون بتقوای صادق وبتصدیق خدا و محمد و آلش ع
باین مقام رسید وعالم شد پس او هر آینه خوش نفس جنت دار
الرضوان حق است وبیانات عالیات شریفش فاکهه و میوهٔ
جنت در این مضمون صریح است خبر بصائر الدرجات از نصر بن قابوس
که قال سئلت ابا عبد الله علیه السلام عن قول الله عز وجل
وظل ممدود وماء مسکوب وفاکهة کثیرة لا مقطوعة
و لا ممنوعة قال ع یا نصر والله لیس حیث
یذهب الناس انما هو العالم وما یخرج منه هم سؤال کردم از حضرت
جعفر بن محمد ع از تفسیر آیاتیکه در وصف جنت است [illegible]
زیبا [illegible] آن فرمود ای نصر قسم بخدا نیست آن نحویکه مردمان گمان
کرده اند از معنی بهشت نیست جز این نیست که مراد از بهشت عالم
و دانا و مراد از میوه اش علوم و رسومی است که از عالم ظاهر میشود
و شیعهٔ عالم ایشان ظاهر اند و از فاضل طینت ایشان اند چون
عارف بحق بتقوی و صفا و صدق و مهدی ع واقف باین مقام شد
نفس بهشت است لا بلکه خانه و منزل و قبر و مرجع او جنت است
کما قال الصادق علیه السلام لبعض شیعته دیار کم

و قبرهای شما از برای شما بهشت است از برای جنت آفریده شده‌اید و بازگشت
شما بسوی جنت است نکته آنکه میفرماید از برای شما یعنی اهل تسلیم
و عرفان و اصحاب تقوی و ایمان نه از برای غیر شما باعتبار آنکه خانهای
ایشان و قبور ایشان و بازگشت ایشان در جهنم و دوزخ است
بلکه از امام حسن عسکری ع مروی است که تمام خیرات غیر اهل حق بصورت
آتش و مار میاید و نارش بصورت ملائکه زبانیه جهنم و او را در آتش
میاندازند پس قدر خود بدان و علوم و الهامات و طریق نزدیک
و علم خلق و رجوع بسوی او را از دست مده تا مستغنی گردی بنور
امام از سایر انام کسی نگوید از قول تو که علم در قلب و بالهام است
لازم آید عبث در بعث و فرستادن پیغمبر زیرا که جواب آن
گفته شده که فرستاده نشده پیغمبر مگر از برای ارشاد آنکه علم در تو موضوع
و الهامات الهیه از برای تو مهیا است بلکه هرگاه تو اقرار با حافظه نور
پیغمبر و ظهور ولی کامل در هر ذره داشته باشی میبینی که تمام ارشادات
حقه و بیانات صدقه بلسان پیغمبر و از پیغمبر بتو میرسد با آنکه
واسطه در میان ببینی چون جاهل نمی‌بیند لهذا تصدیق نمیکنند
و راه را گم میکنند رجوع بر دیگران و حال آنکه حق با اهل حق و اجب
بینش درست گویا است قال تعالی کونوا مع الصادقین

مجهول است که حق علم است و علم معلوم است و معلوم آشکار است و آشکار
ثابت است و باطل جهل است و جهل موهوم است و موهوم غیر ثابت است
و غیر ثابت سراب است و سراب لا شیء است و جاهل را شک انداز ده است
و حال آنکه شک نیست قال ع دع ما یریبک الی ما لا یریبک بگذار
چیزی را که ترا بشک میاندازد و بگیر چیزی را که شک در آن نیست اینست حق ضد او جهل
و بگو منه چیزی را میدانند و نگو منه چیزی را نشنیده‌اند و دانستن بر سه قسم است
علم الیقین چنانکه یقین بوجود نمک داری و عین الیقین چنانکه نمک را ببینی و حق الیقین
چنانکه او را که قرار بگیری و داخل بشوی در آن و شک در احاطه اش ملاء حق
در هر جا و قدرت کامله اش بر هر چیز [illegible] کال و جامعیت نیست پس هر شیء
باین ملاحظه و نظر حق الیقین هر شأنی و قابل مصداق هر اسمی است
مثل آنکه شیء آیة الله و نور الله و صراط الله و جنت و میزان و قرآن و دار
هر چیزی است چنانچه خلق اول است آیا نمیبینی که مداد در دوات و مداد
در حروفات بحسب اجزاء و اسماء واحد است هم چنین خلق اول و سایر
خلق مانند آنکه آنچه در تو است در صورت آینه نیز هست پس
ناظر بتوحید حق الیقینی ناجی و باقی اهل اختلاف هالکند و کثرت را
در حقیقت اعتباری نیست قال الله اکثرهم لا یؤمنون و گرنه تابست
تابع مخالفین و کفار شده چه ایشان اکثرند بلکه قلیل ممدوح است و قلیل
من عبادی الشکور و ایشان کسانی اند که بهشت از تاثیر تسبیح و تهلیل
ایشان موجود گردد بلکه مراتب انسان لاهوت و جبروت و ملکوت و ناسوت را پر کرده
است بنفس توحید خود اینست که در تعریف انسان گفتیم که الانسان
حقیقة لاهوتیة نزلت الی المقامات الناسوتیة و سافرت
الف الف عالم محدودة بحدود التوحید بلکه انسان
در مقام حقیقت و ذات اصول دین و در مقام ظهور و فعال و اعمال فروع دین

وحال آنکه شؤونات دینویه او را از فطرة اصلیه بیرون ننموده باشد چنانچه گاه
در زمان ظهور امام ٤ کنجهای زمین و مراد از آن فطرتهای اصلیه است
ظاهر شود حکم ایشان نه باجتهاد است و نه بتقلید بلکه بر تحقیقات خدا
خواهد و لکن در زمان جعفر بن محمد الصادق ٤ خلیفه تربیت کرد مجتهدین را در رأی
فتوی و صوفیه را از برای بیان عرفان و شیطان را متمکن نمود از
حیله و القاء شبهه در ما بین اهل حق تا آنکه باطل فتنه و کرفت عالم را
واز این تدبیر عاقبت تدبیر حادث شد ظلمات و شبهات پس
کرفت قلوب ضعفاء را شکوک واهیه تا آنکه منقطع شدند از امام و بیخبر
شدند از عالمیان را آنکه حجاب و باطل و حال آنکه پر شده آفاق و انفس
بنور آیات و منور کردیده عالمیان بظهور بینات ساطعات
پس هر کس مهما امکن جهلا و عنادا و عمدا و عدوانا انکار نموده حق را
انهم لا یکذبونک ولکن الظالمین بآیات الله یجحدون
تکذیب نمیکنند مخالفین ترا ای پیغمبر بلکه ظالمین مخالفین انکار آیات
و علامات حق مینمایند و بر تو بیت حق محیط و ظاهر و معلوم و ثابت
و آشکار است و هر دعوت باین صراط نا بر سبیل و جاده نباشد
افمن یهدی الی الحق احق ان یتبع امن لا یهدی الا ان یهدی
فما لکم کیف تحکمون

در آن عقل قاطع و اتفاق عقول سلیمه مؤیده بتصدیق انبیاء و عقول ظاهره اند
لوح باشد و نفس انبیاء و اوصیاء و علماء راسخین و آیات مستجمع علامات و علامات و
اخبار متفق علیها از موازین مستقیمه است و زنوا بالقسطاس المستقیم
ذلک خیر و احسن تأویلا بلکه کتاب آفاقی و آیات عیانیه انفسی
اعلای موازین است از برای عامه مکلفین قال تعالی سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق و قال تعالی و فی
انفسکم افلا تبصرون بلکه هر گاه اتفاق کنند موازین اربعه در آن عقل
و کتاب و سنه و آیات آفاقیه و انفسیه است شک و شبهه در مطلوب
راه نیابد و هر گاه اتفاق کنند موازین اربعه در حکمی از احکام
اصولیه یا فروعیه شبهه نیست در حقیقت آن مگر آنکه در احکام فرعیه
لابد است ملاحظه اجماع بجای آیات آفاقیه و انفسیه هر گاه در مقام حجابی
منعقد باشد و الا حصر میکنند بموازین ثلثه در صورتیکه عقل را طریقی در
مسئله نباشد و الا میزان منحصر خواهد بود بکتاب و سنه است میزان اهل
موعظه حسنه و اهل جدال التی هی احسن و اما میزان اهل حکمت پس آن رجوع
است بمشاهده و عیان و قرائت لوح اکوان و هر ما شاء و هدایع
ما شاء الا جل آنکه فؤاد دروغ نکوید آنچه را می بیند ما کذب
الفؤاد ما رأی و نخواهد فؤاد مگر آنچه را خدا خواهد و ما تشاؤن
الا ان یشاء الله و هر گاه فتح بصیرت حاصل نکن سؤال از اهل ذکر لازم است
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون مراد از ذکر امام ٤ است و اهل ذکر

علمای آل محمد اند ع و اما سؤال از مخالفین و اعدای آل محمد ع پس در صورت ضرورت
جایز نیست زیرا که او عیبهٔ سوء حملهٔ علوم اند از برای شیعیان آیا نمی بینی
که چند فضائل و مقامات آل محمد ع از رواة مخالفین و ثقات ایشان معمول
علمای شیعه است بلکه روایات ایشان در این مقام ارجح از روایات شیعه است
و بالجمله ثبات در دین مطلوب است بنوعیکه هرگاه مخالفت نمایند او را
جن و انس شبهه در معتقد او راه نیابد بلکه بوده باشد کالجبل لا تحرّکه العواصف
و لا تزیله القواصف بخلاف آنکه هرگاه اتقان اصول دین خود ننموده باشد
چه او کهمج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون بکل ریح است هرگز مستضیء بنور
علم و ملتجی بکهف حصین نشده باشد به هر بادی از بادهای دعوت روسای
جور میل میکند بسوی ایشان و تابع میشود هر ناعق را چنانچه خرمگس چهار
پایان بر هر چارپایی نشیند و بسا می شود که طلب از اهل باطل عرضی
لطفی باشد چنانچه میشود که طلب از اهل حق نیز عرضی باشد و میزان این
که به ثبات و عدم ثبات معلوم گردد اما مقتضای احکام لطفیه از عقوبات
را حت چشیدن آب خیر برداشته است و اما نفس لطف پس آن مرتفع شود بورود
بلایا و محن و ابتلای بکاره و آلام بخلاف احکام خلطیه که ذاتی باشد
چه آن میکشاند اهل حق را بجنت و اهل باطل را بدوزخ لاجل آنکه صاحب
عقیده فاسده را لازم است از خلود ایشان در نار مقیم و تعذیب بعذاب الیم

بر او هم مرتفع نمی‌شود بلکه

بدانکه مدار وجود در نشأهٔ عبودیت بر علم و عمل است مراد از علم عقیده است
چنانچه مراد از عمل اتیان بمقتضای علم است نسبت علم بعمل نسبت روح است
بجسد یا بگو نسبت بذر است بارض و از برای هر یک از علم و عمل آفتی است
پس هرگاه آفتی وارد بر عمل شود اصلاح میپذیرد بعلم بخلاف آنکه هرگاه علم و عقیده
فاسد گردد چه او را اصلاح نخواهد بود و از این جهت است که در علم و عقیده
تقلید روا نباشد و مخطی در آن معذور نه بخلاف العمل چه تقلید در وی جایز
و خطای در آن معفو و مغفور است خدا بیامرزد هر خطا و گناهی را مگر
گناه شرک را خواه شرک ذاتی باشد یا صفاتی یا افعالی یا عبادتی یا شرک
در نبوت یا شرک در ولایت یا شرک در عالم چه رد بر عالم رد بر خداست پس
شرک است چنانچه رد بر امام و غیره چنین است و شاهد بر مدعی اخبار است
و از جملهٔ آنها خبر عمر بن حنظله است و معرفت عالم ربانی از شیعه که جامع
شرایط باشد اوجب واجبات است از برای غافلین و شناخته می شود
او بعلامات و علامات ایشان بسیار است از جمله آنکه عالم ذاکر و حلیم و ذاکر
دشمنیه و صاحب حکمت باشد به معنیکه مشغول نسازد چیزی او را از حق و
محجوب نگردد در هیچ حال قال ع کل ما شغلک عن الله فهو صنمک و نباشد
از کسانیکه بر دل او پرده و بر گوش و چشمش مهر غفلت گذاشته و زده باشند
و نباشد از کسانیکه سیر نما در قرآن و اذا رأیتهم تعجبک اجسامهم و ان
یقولوا تسمع لقولهم کانهم خشب مسندة یحسبون کل صیحة علیهم هم
العدو فاحذرهم قاتلهم الله انی یؤفکون یعنی چون ببینی ایشان را با جسمهای
بزرگ هرگاه بگویند گوش فرا دهی بسخن ایشان لکن مانند چوب خشک اند

عدو دوم

و ایشان را چیزی تکیه داده باشند که هر صوتی و بیانی را گمان میکنند و آن باطل است
بجهت جهل ایشان بحق و حقیقت مقام هر چند جاهل در حق ایشان متوهم
است و ایشان قرائت کتاب میکنند و اجرای حکم کتاب می نمایند و مدعی آنند
و آنچه میگویند از جانب خداست و حال آنکه از جانب خدا نباشد و ان
منهم لفریقا یلوون السنتهم بالکتاب لتحسبوه من الکتاب وما هو من
الکتاب ویقولون هو من عند الله وما هو من عند الله
ویقولون علی الله الکذب وهم یعلمون و علامت دیگر آنکه امام حسن
عسکری علیه السلام میفرماید فاما من کان من الفقهاء صائنا لنفسه حافظا لدینه
مخالفا علی هواه مطیعا لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه وذلک
لا یکون الا بعض فقهاء الشیعة لان من رکب منهم مراکب فسقة
علماء العامة فلا تقبلوا منهم عنا شیئا ولا کرامة مراد از فقیه متشیع
کسی است طائف بر نقطه فؤاد و بعض حجج لله و حافظ دین خود را و
مخالفت نماید هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی را و تابع باشد در احکام و اوامر
مولا و امام خود را و مراد بتمام معرفت نقطه آنکه واقف باشد
بر مقام قول سید الشهداء علیه السلام در دعای یوم عرفه میفرماید که یا من
استوی برحمانیته علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما
صارت العوالم غیبا فی عرشه و چون باین مقام واقف و سایح در
این لجه گردید مرتبه امر وحدانی شعشعانی را بین ظاهر مشهود از برای او سر
نقطه علمیکه کثرها الجاهلون واما صوفیه بی شعوری از آن واقف شده اند

و معرفت [illegible]

که آن عالم طبیعت است و لهذا گفته شد در مقام توحید چو انا الله بلا انا
و استثناء نموده بطوری از وجود را چون چنین بود وقوف ایشان و نقص
بود حظ ایشان خواند پروردگار ایشان را که یا ایتها النفس
المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی
عبادی وادخلی جنتی و مراتب نفس و ترقیات و درجات
آن هفت است اول اماره ان النفس لاماره
بالسوء دوم نفس لوامه لا اقسم بالنفس اللوامة ملامت میکند
خود را هر گاه مرتکب خلافی بشود سیم نفس ملهمه است فالهمها
فجورها وتقویها الهام میکند طریق نیک و بد و راه نجاة و هلاک را
چهارم نفس مطمئنه است پنجم راضیه است ششم مرضیه است و این
نفس در آیه مذکوره گذشت مراد از نفس راضیه نفسی است که راضی
بتمام طلعات حق و تجلیات او و چون راضی بحق شد پس حق نیز از او راضی باشد شد
چون مرضی حق گردید کامل شد پس نفس کامله شد و مراد از نفس کامله نفس
جامعه است از غیر آنکه از برایش صفات سلبیه و ثبوتیه باشد
چنانچه فقره دعای عرفه اشاره بان است و حق تعالی ظاهر بر عرش
وجود شده بانکه چیزی نزدیکتر باشد بحق از چیز دیگر و حال آنکه
عرش تمام وجود غیب در ذات حق است چنانچه عوالم غیب اند در عرش
او پس رجوع تمام حدود و محدودات و قیود و مقیدات به نقطه علم است

زنهار زنهار که کان کنزی از فقرهٔ دعاء عرفه با آنکه عوالم در غیب عرش و
عرش در غیب ذات است با آنکه ذات محل حوادث و مختلف الحالات
و مورد عوارض است تا مستلزم حدوث باشد یا آنکه کان نامهٔ دو اشیاء
قدیم بینید چه قدم و حدوث از صفات اند و ربطی ما بین ذات
با اشیاء نیست نه ربط قدمی تا مستلزم تعدد قدماء باشد و نه
ربط حدوثی تا آنکه مستلزم حدوث ذات باشد بلکه ثالثی و ربطی
نباشد کان الله و لم یکن معه شیئ و الآن کما کان بلکه لازال ذات
ذات است بی آنکه ربطی و نسبتی و علاقه ملحوظ باشد چه غیر ذات معدوم
است و اسماء و صفات تعبیراتیند از برای تفهم و تفهیم یعنی فهمیدن
و فهمانیدن آیا نمی بینی خود را در تمام صفات و تجلیات خود وحدی
بی آنکه ترا شبیهی و شریکی باشد و ترا ظهور اتم ظهورات خود است بنحویکه لا زال ملتبس
بلباس وحدت هستی و هم چنان عالم آفاق بلکه دهر نیز جلوهٔ از حق
و اسمی از او است لا تسبوا الدهر فان الدهر هو الله در مرتبهٔ ندیدن غیر است الدهر
و الا لازم آید حدوث ذات و ترکیب از مابه الاشتراک و مابه الامتیاز
و حال آنکه بهیچ وجه چیزی با چیزی جهت جامعه و قدر مشترک ندارد
تا مرکب باشند بلکه هر کس بنفسه متوحد است بالله و هر ذره متقوم است
بفعله بالله الظاهر به کما اشار الیه علیه السلام قوله کن فیکون چه فاعل

در کن همان فاعل در یکون است و مفعول است پس ایجاد فرمود حق شیئی
را که آیهٔ خود است بنفس شیئی بی ربطی ما بین ذات و مفعول زیرا شیئی است
باعتبار ربط که مقتضی اثنینیت است و اثر ثانی مؤثر نیست چون ثانی
منتفی است ثالث و ربط است منتفی است فلا اله الا هو بل هو هو
بی نفی و بی اثبات غیر و از اینجا خواهی دانست بطلان قول حکماء را
که گفته اند مفاهیم صفات الهیه از علم و قدرت و سمع و بصر و غیر اینها
مختلف و مصداق اینها واحد است چه فرض مغایرت در تعدد وجود
و حصول غیر است و با خدا چیزی نیست تا فرض اتحاد بشود یا تغایر آیا
نشنیدی حدیث را در کافی مروی است با آنکه پرسید حضرت صادق علیه السلام از مردی
از معنی الله اکبر آنمرد در جواب گفت خدا بزرگتر از هر چیز است آنجناب فرمود
وَیحَکَ وَهَل ثَمَّةَ شَیءٌ حَتّیٰ یَکُونَ اللهُ اَکبَرَ مِنهُ پس فرمود بگو الله اکبر من ان
یُوصَفَ خدا بزرگتر است از آنکه بوصف و صفتی و نعت ناعتی
در آید بلکه در هر حال حق خود را توصیف نماید توصیفی جدید بلکه هر گاه تو
بگوئی چنانچه ماثور است توصیف نمودهٔ خدا را و اثبات کمال حق
نموده است این معنی توحید صفاتی چنانکه در توحید افعال میفرماید اَفَرَأَیتُم
مَا تَحرُثُونَ ءَاَنتُم تَزرَعُونَهُ اَم نَحنُ الزّارِعُونَ یعنی ما زارعیت میکنیم
و هم چنین سایر افعال با مر بین الامرین بلکه حق محیط است بتمام
صفات و کمالات و افعال و ذوات بی آنکه فصلی باشد یا وصلی

لاجل آنکه فصل و وصل دلیل اثنینیت است چون اثنینیت نیست بعد و قرب
ملحوظ نباشد و گرنه محتاج شویم در شناختن حق بدلیل و پی بردن از آثار
باو کما قال سید الشهدا (ع) در دعاء عرفه متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل
علیک و متی بعدت حتی تکون الآثار هی التی توصل الیک
عمیت عین لا تراک و در همین دعا میفرماید بک عرفتک
وانت دللتنی علیک ترا بتو شناختم و تو دلالت کردی مرا بر خود
چنانچه در فقره دعاء صباح امیر المؤمنین (ع) میفرماید یا من دل علی ذاته بذاته
چه غیر خدا حجاب است نه دلیل و هر که خدا را بغیر خدا بشناسد مشرک است
بلکه می شناسد عارف خدا را با وصف الله نفسه چه با آنکه خدا را بخدا
شناسی از خود بیرون نروی چه در تو مطلوب تو در هر حال هست
بخود دلخواه و اراده حق نه آنکه فهم این معنی و وصول باین مقام محتاج
بریاضت و سلوک باشد چنانچه مولوی گوید ز بس بستم خیال تو تو گشتم
پای تا سر من تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته از این
جهت است که باب معارف از برای ذرات وجودیه مفتوح است
بی آنکه محتاج بتعلم و یاد گرفتن و تقلیدها و بی آنکه آمد و رفتی باشد
بلکه هر شیء در هر حال بهر کیفیت دلیل است بر صانع نه دلیل انی
و نه دلیل لمی بلکه دلیل حق بر حق اعرفوا الله بالله فسبحانه سبحانه
عن الاقتران والفصل والوصل والنفی والاثبات علوا کبیرا بلکه

عارف

عارف در مقام توحید صرف منزه میدارد محجوب موحد را از توحید خود
هرچند توحیدش بر کمال ما ینبغی باشد زیرا که اثر را در نزد مؤثر و حکایت را در نزد ذی
الحکایه هستی نباشد چنانکه سید الشهدا (ع) در دعاء عرفه فرموده است الهی من کانت حقایقه
دعاوی فکیف لا تکون دعاویه دعاوی یعنی کسیکه حقیقت و ذاتش محض دعوی
و از روی ادعا و توهم باشد پس چگونه موهوماتش موهوم نباشد الهی من کانت محاسنه
مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی کسیکه خوبیهای او بدیست پس
چگونه نباشد بدیهای او بدی و در زیارت رجبیه و جمعه یا سلطان المتفضل
انا الهارب بکلی الیک و توحیدی و جوهر ثنائی الیک لولا احاطه بک
بتوحیدی لکان جزاء لان قبل توحیدی ایاه ما احتملت الاخطاء واحدا
ولکن بعد توحیدک نفسه کانی احتملت کل الخطاء واکتسبت کل الاثم
لان ذکری ذکره ذنب و ذکر عشقی ذنب واقتران الذکرین ذنب و
الفصل بینهما ذنب والوصل بها ذنب والنظر الی هذا ذنب ثم الی هذا ذنب
تلک ابواب سبعة قد سعرت من اطرافها وملأت زفیرها کلا دکانها
یعنی هرگاه ذکر کنم ذکر خدا را گناه اول است و هرگاه بخاطر آورم خود را گناه ثانی است
و اقتران این دو ذکر گناه ثالث است و فصل مابین دو ذکر گناه رابع است و وصل اینها
دو ذکر گناه خامس است و نظر کردن بذکر خود تارةً گناه سادس است ثم نظر بذکر حق
مرةً گناه سابع است انتهی حاصل توحید من باز مانع شود ابواب سبعه جهنم بر روی من
بلکه توحید خالص سکوت است از توحید است نفیاً و اثباتاً و گرنه محتجب است موحد از
وحدت حقه محیطه است بر وحدت و کثرت و بر نفی و اثبات چه وحدت حق را
ضدی نباشد خواه ضدش وحدت باشد یا کثرت چه وحدت حق فرا گرفته است
وحدات و کثرات را بی آنکه او را حدی و جهتی باشد بلکه حد و جهت را نیز احاطه
کرده است بنحوی که غیرش معقول نیست بلکه محبت کن حجاب است از حق تکلیفیه
صرفه محضه باز موجودات و وجودات خواه ذوات باشند یا صفات
نسب باشند یا اضافات وحدات باشند یا کثرات انوار باشند یا ظلمات

لاجل آنکه فصل و وصل دلیل اثنینیت است چون اثنینیت نیست بعد و قرب ملحوظ نباشد و گرنه محتاج شویم در شناختن حق بدلیل و پی بردن از آثار باو کما قال سید الشهداء فی دعاء عرفه متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیک و متی بعدت حتی تکون الاثار هی التی ...

بلا ریاضت از برای کسی است که واقف بمقام و وارد در لجه احدیت خود را نداند والله در این مقام ترقی و تنزل معقول نیست چگونه واقف باین مقام نباشند ذرات وجودیه والا موجود نباشند و خود را وصل باین مقام دانستن و شاعر بودن با آنکه حقیقت او نفس صلوة و تمام کمالات مطلوبه است اصعب ریاضات است و اما ~~ریاضت~~ اعمال ریاضت از برای وصول بمقام مطلوب موجب تبعید است چه نظر مرتاض قاصر براین است که القاء حدود و رفع حجابات نماید و حال آنکه حدود و حجابات جمال حق و طلعت و کمال اوست پس هرگاه طلعات جمالیه و کمالات ظهوریه جلالیه و اسماء و صفات قدوسیه نباشد لازم آید تعطیل ذات بل لازم آید تقدیم آن و لهذا محال است که حجابات و قیود ذات مرتفع و معدوم گردد و گرنه حق مرتفع و معدوم گردد و چون از برای جلوه حق سبیلی بجز حجاب نبود پس رفع مطلوب نیست تا آنکه بریاضت جزئی حجابی را حکم برفع براند و حال آنکه حق کل یوم هو فی شأن و لهذا عارف حق را بهر صفتی توصیف نماید بدون آنکه محتاج بریاضت باشد

بلکه هر شیء در هر حال بهر کیفیت دلیل است بر صانع نه دلیل آنی و نه دلیل لمی بلکه دلیل حق بر حق اعرفوا الله بالله فسبحانه عن الاقتران و الفصل و الوصل و النفی و الاثبات علواً کبیراً بلکه

عارف در مقام توحید صرف منزه میدارد محجوب موحد از توحید خود هرچند توحیدش بر کمال ما ینبغی باشد زیرا که اثر را در نزد مؤثر و حکایت را در نزد ذی الحکایه هستی نباشد چنانکه سید الشهداء در دعاء عرفه فرموده است الهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی ... دعاوی فکیف لا تکون دعاویه دعاوی یعنی کسیکه حقیقت و ذاتش محض دعوی و از روی ادعا و توهم باشد پس چگونه موهوماتش موهوم نباشد الهی من کانت محاسنه مساوی فکیف لا تکون مساویه مساوی یعنی کسیکه خوبیهای او بدیست پس چگونه نباشد بدیهای او بدی و در زیارت رجبیه فرموده یا سلطان المتفضل انا الهارب بجلی الجلی و توحیدی و جوهر ثنائی الیک لو لم احاط بها تبک بترحیدی لکان جزائه لان قبل توحیدی ایاه ما احتملت الاخطاء وحدها ولکن بعد توحیدک نفسه کانی احتملت کل الخطاء واکتسبت کل الاثم لان ذکری ذکره ذنب و ذکر غیره ذنب و اقتران الذکرین ذنب و الفصل بینهما ذنب و الوصل بهما ذنب و النظر الی هذه ذنب ثم الی هذا ذنب تلک ابواب سبعة قد سعرت من اطرافها و ملأت زفیرها کلا ادکانها یعنی هرگاه ذکر کنم ذکر خدا را گناه اول است و هرگاه بخاطر آورم خود را گناه ثانی است و اقتران این دو ذکر گناه ثالث است و فصل مابین دو ذکر گناه رابع است و وصل آنها دو ذکر گناه خامس است و نظر کردن بذکر خود تارةً گناه سادس است ثم نظر بذکر حق مرةً گناه سابع است اینست حاصل توحید من که باز می شود ابواب سبعه جهنم بر روی من بلکه توحید خالص سکوت از توحید است نفیاً و اثباتاً و گرنه محتجب است موحد از وحدت حقیقی که محیط است بر وحدت و کثرت و بر نفی و اثبات چه وحدت حق را ضدی نباشد خواه ضدش وحدت باشد یا کثرت چه وحدت حق فرو گرفته است وحدات و کثرات را بدون آنکه او را حدی و جهتی باشد بلکه حد و جهت را نیز حاحط کرده است بنحویکه غیرش معقول نیست بلکه محبت کون حجاب است از حق تکلیفیه صرفه محض باشد که فرجودات و وجودات خواه ذوات باشند یا صفات نسب باشند یا اضافات وحدات باشند یا کثرات انوار باشند یا ظلمات

نفیاً

الفاظ باشند یا کلمات مشتق اند از مصدر واحد که آن نقطهٔ مسطوره
بالف غیبیه مسطوره بالف عینیه مسطوره بالف لینیه غیر معطوفه
بالف معطوفه مسطوره بالف قائمه مسطوره بالف منبسطه مسطوره بحروف مسطوره
بکلمهٔ مطلقهٔ مسطوره باسم وفعل وحرف است واما نظر بعربی وکونیه پس
مقصور است بواسطه مصادر نه بمصدر المصادر که کلمات ثلثه و
مبادی ان از الفاتیکه الکونیه در جبروتیه و سرمدی ولاهوتیه وکائنه
مصدر در رز در ما فعل امر است و آن اسماء و افعال و حروف مشتق از
وانما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن پس کن چون تکوین و تنزیل شود
تمام مشتقات اکوانیه والفاظیه از اسمائیه و افعالیه و حروفیه پیدا گردد بحکم مفاد
وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم و تمام مشتقات
از تمام مشتقات ماخوذ تواند شد و می شود و هر یک مشتق باشد بنفسه و حصول
این اشتقاقاتیکه بانفسها اند از اشاره کن فیکون باشاره از برای اهلش
مستفاد است چه فاعل در کن مخاطب و مفعول است بترجیح و قبول و اختیار
موجد گردد چنانکه در اتحاد مخاطِب بکسر و مخاطَب بفتح و مشتق از خطاب امر
مشهود است بانکه مخبر در خطاب از تو هم مخاطب است و هم مخاطب
آیاتی مبنی در قرآن یا ایها الذین آمنوا که حاکی از حق بخود خطاب میکند
که مخاطبیت حق پس بگوش مخاطبیت صفات منه گوید لبیک
وسعدیک و نیست این حکایت مگر از باب تجلی له به چنانچه
تو تجلی کنی از برای مرآت بنفس مرآت و نیست این بیان مگر از باب
مفاد جز عذر و در ره امیر المؤمنین علیه السلام در بیان عالم علوی صور عالیه
عن المواد خالیه عن القوة والاستعداد تجلی لها بها فاشرقت فالقی فی هویتها

مسطوره

مثاله فاظهر عنها افعاله فعل خود را حق قادر حکیم در اشیاء قرار داد
پس ظاهر شود از آنها افعال خود را چنانکه القاء نموده است نار حرارت خود
که فعل او است در آهن پس احراق و اناره خود را از آهن هویدا کردانید
بلکه چون نار غیبی است در شعله سراجیه از برای افاضه و امداد نار
باشد از برای اشعه و در سراج تعبیر اجبار ام است اول نار
غیبی و مثال حق است و تم مس نار بفتیله و مثال فعل و مشیت است
سیم شعله سراجیه است و مثال آیة الله است چهارم مقام اشعه است
و مراد اثر و شعشعه سراج و وهاج لام ام است تعرضت عن قولی بلیلی
وتارة بهند فلا لیلی عنیت ولا هندا فسمیتها لیلی
وسمیت دارها بنجد فلا لیلی اردت ولا نجدا چه این امثله
هرگاه بر سبیل تدبیه وجهت ماخوذ و ملحوظ گردد تکثیر و تعطیل و
انقسام است و حال آنکه کل در کل بکل از برای کل تمام احکام حاوی
و مستر بهمه اسماء و منعوت بنعوت کل خواهند چنانچه شخص واحد را
اسماء متعدده باشد بحیثیتیکه هر اسم اطلاق بر کل شود و کل مصداق
هر اسم باشد با آنکه آن اسماء متضاد باشند چنانچه گوئی حق تعالی
محیط است بکل شیء و گوئی مقدس و منزه است از هر شیء و گوئی رفیع
و منیع است و گوئی رئوف و عطوف و مهربان است بهر چیزی مراد ما
از اسماء متقابله متضاده صفت جلال و صفت جمال است نه صفه سلبیه

الکه اشعله باب
و فاعل
موجب
بود
از هر چیز

چه سلبی و استثنائی در نشأه حق نیست از اینست که سوره قل هو الله احد را سوره
توحید گویند با آنکه لم یلد و لم یولد و لم یکن له کفوا احد بنظر کوتاه سلبیات
است بلی هرگاه تعبیر کنی از ذات در قبال فعل و گوئی ذات من نه فعل من
سلب صادق است بخلاف آنکه هرگاه بگوئی ذات را در قبال غیر
چه فعل نیز در این لحاظ داخل در ذات است به استثناء چنانچه گوئی
من بجای آوردم عمل فلانی را نه غیر من و چون ثابت است غیر حق تعالی
در مرتبه ذات نیست پس استثنائی نیست پس صفات حق صفت جلال
و تمنع و صفت جمال و رأفت است اذلة على المؤمنين و اعزة
على الكافرين اشداء على الكفار رحماء بينهم نعمت الله على
الابرار و نقمته على الفجار فضرب بينهم بسور له باب باطنه فيه
الرحمة و ظاهره من قبله العذاب چون شعله و باب انوار و
ظلمات و عکوسات است كلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء
ربك وما كان عطاء ربك محظورا و نیز از اینجهت است که در دعا وقعت
بین طمتین نور و ظلمت و طمتین باطن و ظاهر است بلکه انسان عارف مظهر
اسم الله ظاهر و باطن است بلکه هر ذره در باطن اسم الله الباطن و در ظاهر
اسم الله الظاهر است بلکه وارد است که التوحيد ظاهره في باطنه
و باطنه في ظاهره واسع يطلب بكل مكان و لم يخل منه مكان
از اینجاست که هرگاه اسمی [illegible] از علویات یا سفلیات را شماره اسماء
در آوری آنرا بر نحو خاص و استنطاق کنی آنرا اسم علیم مستخرج شود بلکه

در نزد اهل حروف و عدد هر اسمی از اسماء حسنی و اسماء قرآنی هرگاه بجمل صغیر مراعات
گردد لابد مستخرج از آن اسم جد یا اسم اخرا است چنانچه اسم جلاله شود
که ا ل ل ه است چون بحساب جمل صغیر جمع کنی سیزده است و احد
نیز سیزده است و طریقه حسابش آنکه الف یک و لام سه و لام دیگر نیز سه
و ها پنج است و مجموع سیزده است و اسم علیم پانزده است و پانزده
شش است و شش واو است و واو سیزده است و سیزده احد است
و عمر نیز سیزده است و عقل پانزده است و فلک سیزده و ارض
یازده و اما عدد وجود و عدد وجه نوزده است و عدد قید
و عدم برابر است و این حاصل اسرار عددیه بسیار است ولی کل آنها
خطاب اهل قشور و ظواهر است چگونه نباشد و حال آنکه ظهور حق بمثابه است
که در خبر کافی میفرماید معروف عند کل جاهل چنانچه در زیارت
جامعه میفرماید فبلغ الله بکم اشرف محل المکرمین الی ان قال حیث لا یبقی ملک
مقرب و لا نبی مرسل و لا صدیق و لا شهید و لا عالم و لا جاهل
و لا دنی و لا فاضل و لا مومن صالح و لا فاجر طالح و لا جبار عنید و لا
شیطان مرید و لا خلق فیما بین ذلک شهید الا عرفهم جلالة
امرکم و کبر شانکم و تمام نورکم الخ بلی در قوس نزول فراموش کردند معرفت
المعرفة و نسیتم الموقف فستذکرونه یوما و آن روز روز قیام
قائم آل محمد است که کنوز علوم الهیه از وراء حجابات الف الف در عالم
اعراض ظاهر گردد بنحوی که تمام ذرات قائمه که عدد مستند قاب قوسین او ادنی

متکی بر وساده من عرفنی فقد عرف الله و عرف رسوله و خلفائه باشند و این جلوه در اول
ظهور است و اما بعد ذلک فلا یعلمه الا الله بلی هسته حرمت مس بر اسم شیطان قران
در آن روز ظاهر شود بعد از انکه شیطان مقتول بسیف توحید گردد و آن حربه
ناری است که بدست رسول الله است نازل شود از سماء اعمام حجاب
و شیطان رانیست و نابود کرداند پس در آن یوم ظاهر شود معنی قوله تعالی
فلولا انکم لم تذنبون لذهب بکم [illegible] واتی بقوم اخرین یذنبون
فیغفر الله لهم و هویدا گردد معنی وله اسلم من فی السموات و
الارض نباشد در آن روز مگر دین خالص و توحید محض پس نباشد
در آن روز فرقه مابین عوام و خواص و خص الخواص بلکه نابه و مثبت
از مشرب واحد محظوظ و بهره مند گردد و آن روز عند الله لا زال
موجود و لم یزل اهلش بر مقتضای آن عالم اند بی انکه حالت منتظره
از برای ایشان بجهة باشد بلی ظهور آن نسبت باشخاص متفاوت است
آیا نمی بینی که کفار حربی الی الان ندانسته پیغمبران و اولیاء حق آمده اند
بلکه داود و یحیا از آدم و ابراهیم خلیل و آمدن موسی کلیم و عیسی و محمد علیهم السلام
غافلند و همچنین است حال ظهور در زمان ظهور که از برای بعضی معلوم گردد
و از برای برخی در عهده انتظار است ولی حق تعالی میفرماید
والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وان الله لمع المحسنین
و مجاهده هر طریقی از سالکین آن طریق مطلوب است قال علیه السلام

من

من یذکر الله ذکرا کثیرا وقال علیه السلام من مات ولم یعرف امام زمانه مات
میتة جاهلیة و قریه ظاهره و نجباء از شیعه ظاهر امام علیه السلام و ظهور او اند
بلکه باب وصول و منهج بیضاء اند از برای دخول بلد امن واتوا البیوت
من ابوابها و مراد از ابواب علماء ابرار اند که در این دنیا بجلباب فقر
و خمول ظاهر اند نمیشناسد ایشان را مگر آحادی از ناس علامت ایشان
انکه تقریب میکنند تمام لاهوتیات را بر عکس که تمام آنها را در ذره
تراب مشاهده و عیان طالب صادق میرسانند و چشم ظاهر را که بعمی
جهل نابینا شده بکحل الجواهر حق روشن بمحضر ملکوت سرمدی در محضر و حاضر
و با ذرات جسمانیه و الوان عرضیه فرقی نخواهد داشت فاغتنم یا حبیبی
مجالستهم قبل ان یاتیک ان لم یکن لک اذن الرجوع و اغتنم
فراغک قبل شغلک و حیوتک قبل موتک و صحتک قبل
سقمک و دنیاک قبل اخرتک فان من کان فی هذه اعمی
فهو فی الاخرة اعمی و اضل سبیلا و من اعرض عن ذکری فان له
معیشة ضنکا و نحشره یوم القیمة اعمی قال رب لم حشرتنی اعمی و قد کنت
بصیرا قال کذلک اتتک ایاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی
رب ارحم علینا و علی عبادک الضعفاء و ارفع عن ابصارنا غطاء الحجاب و اجعلنا ممن یسمعون کلام قدسی

۸ شهر رجب ۱۲۶۸

٤ المشارق للبرسی والحلاجیة اصحاب الحسین بن منصور الحلاج ظهر ببغداد
سنة ٣١٨ وکان اعجمیا وادعی انه الباب وظفر به الوزیر علی بن عیسی فضربه
الف عصا وفصل اعضائه ولم یتأوه وکان کلما قطع منه عضو قال
وحرمة الود الذی لم یکن یطمع فی افساده الدهر ما قد لی عضو
ولا مفصل الا وفیه لکم ذکر ه
وفیه فضّل علی بمحمد ج
فالسبائیة اصحاب عبدالله
بن سبا وهو اول من غلا وقال
ان الله لا تظهر الا فی امیر المؤمنین علی وان الائمة
وان الرسل کانوا ابدا یدعون الی علی وانه سقط عنه التکلیف
ربعا به فمن عرف ان علیا خالقه
له الحرمات وسقطت عنه الواجبات ج مشارق
انحا من رجال ومن اذا عرفنا الامام ظاهرا وباطنا حلت
والسم الموت والحیوة وان الواجب کالصلوة والحج کانخ
وقد قالت فرقة منهم ان النبی والائمة یخلقون ویرزقون
الکل متفقون علی ابطال الشرایع ج
الحماریة والاسماعیلیة والدوریة وانفق
والمراتیة والبرقیة والیعقوبیة و
المفوضة والخمسة والمعمریة و
الواصلیة والتناسخیة و
الغلاة وهم فرق
الثالث من الشیعة
ومنهم

ما کتبه مطرز الرضوان ولعبة الی شعبان ٤ سنه ١٢٦٨ م کربلا معلی

قال الرضا علیه السلام حق وخلق لا ثالث بینهما مراد از خلق اسم وظهور
و دلیل وصفت پروردکار کامل است و قال الرضا ع لیس الا الله واسمآؤه
وصفاته پرسید نه از حضرت رضا ع حیث اسم فرمود مراد از اسم
صفة است پس کل کاینات صفة اند و دلیل اند و کمال اند و لی بعضی از صفات
ظاهر بند شده اسم جلال و برخی متعین باسم جمال اند و کینونت
هر یک از هر نوع اسم آیه اند و علم الهی است آفریده شده از اسرار
حکایت پروردکار چنانچه هر که بخواهد مشاهده حق نماید نظر بایات
افاقیه وایات انفسیه حق نماید مثلا انکه هر کاه کسی بخواهد مشاهده
علم حق و قدرة حق و اراده حق نماید نظر بذرات وجودیه نماید
چه علم و قدرة و کمالات حق نفس شیا است پس نفس کینونات ایجادی
که متقمص بقمیص وحدة و کمال الله و تفرد و صمدانیت وجلال اند بنا انکه
نفس ثیث ز اشیا وشبیه وشریک باشد در ذات وصفات وفعال و
مقصود ست حصول ظاهره مطلوبه وفعال واعمال و تقدس و کمالات فعلیه اولیه
است نه فروع مرعیه است قال ع سبحان من دانت له السموات
والارض بالعبودیة واقرت له بالوحدانیة و قال تعالی سبح
ما فی السموات والارض و قال ع یسبح الله باسمائه جمیع خلقه
تمام خلق غیبی و شهودی مشغول بیان ذکر کینونتی و تسبیح ذاتی اند در تسبیح

[illegible]

[illegible]

و عمل

و چون علم ذاتی در ذات عالمیان بشارهٔ معلوم کیونی علم فعلی ایشان را که
آن عبارت از ایجادات والهامات و ارادات حق است بتقابل مرآت
قلوب و مشاعر با شخص حضرت مشیت حق بعد از آنکه ارادهٔ خلقی فانی
و نابود شده است تا آنکه مصداق و ما تشاؤن الا ان یشاء الله شده
پس اعمال ایشان بر طبق ارادهٔ متجلیه واقع و لا یزال در حرکات و سکنات مطلوبه
متجلی و در بحر صمدیت سابح خواهند بود حاصل نمیشود این مقام مگر بصدق و
کمال صفا و محبت با محبوب و اینست احسن عملیکه در قرآن فرموده است و
الکشف هر چند اند که باشد از برای آنکه مطلوب عمل خالص است و عمل خالص
موقوف بر توحید افعال است و توحید افعال فنای محو لن ارادات غیر حق است
از سرایر توهمات آیا نظر و ترا بر بینهای بخبر بلکه از صادق آل محمد ع مرویست
و هر که بیاشامد آبرا آنکه تشنه است بنقش حق در آینه کند [illegible] کرشته و آینه اش
آمرزیده شود و هرگاه نظر کند بدر کعبه است [illegible] ثواب انبیاء و شهداء و او راست
صدیقین و هر که ببیند زوار حسین ع را بهشت بر او واجب میشود و هر که از
خانه خود بیرون آید که زیارت حسین ع کند در گام اول صراط در تحت قدم
او بچیده شود و هرگاه بگرید یا شبیه بگریه کنندگان گردد یا بگریاند کسیرا
بهشت را واجب شود و هرگاه یک لقمه تصدق نماید بهتر است در ثواب
از صلوة و صوم و قرائت قرآن و حج و جهاد بلکه کم کردن یک لقمه از

اکل

اکل خود بهتر است عند الله تعالی از سال عبادت که شبهای آن قائم و روزها
آن صائم باشد و هر که بگوید بعد از وضو خود سوره انا انزلناه را ثواب چهل
ساله عبادت دارد و هر که بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
را ده مرتبه بدنش بر آتش جهنم حرام گردد و ثواب هزار رکعت نماز
در نامه او نوشته شود و هر که یکبار لا اله الا الله بگوید واجب شود او را بهشت
و هر که بشوید دست خود را پیش از طعام بروایت صدوق ره و غیره
ثواب هیجده هزار ساله عبادت او را باشد و بعدد هر موئی که در بدن
اوست شهری در بهشت او را روزی گردد و هرگاه در آن روز
یا در آن شب بمیرد شهید مرده است و درهای رحمت بر رویش گشاده
گردد بلکه وارد است از رسول خدا ص فرمود ضربة علی ع یوم الخندق
افضل من عبادة الثقلین حضرت صادق ع فرمود مؤمن نیز داخل در ثقلین
پس زیادتی عبادت مطلوب نیست بلکه وارد است نظر نکنید بطول رکوع
و سجود شخص بجهت آنکه آنرا از روی عادت معمول میدارد پس هرگاه ترک کند آنرا مستوحش
میشود بلکه ببینید راستگوئی و امانت او را کما قال ع لا تنظروا الی طول رکوع
الرجل و سجوده فان ذلک شیئا اعتاده فلو ترکه استوحش لذلک
و لکن انظروا الی صدق حدیثه و اداء امانته و در کافی از حضرت
حضرت محمد ع مرویست از اسحق بن عمار [illegible] قلت له جعلت فداک ان

لے جاز اکثر الصلوة کثیر الصدقة کثیر الحج لا باس به قال فقال یا اسحق کیف
عقله قلت جعلت فداک لیس له عقل فقال لا ینفع بذلک ونیز
در کافی از ائمه اطهار [illegible] از رسول الله صلعم مروی است که فرمود اذا رأیتم الرجل
کثیر الصلوة کثیر الصیام فلا تباهوا به حتی تنظروا کیف عقله
و در همان کتاب است که یا هشام ان الله تبارک و تعالی بشر اهل
العقل والفهم فی کتابه فقال فبشر عبادی الذین یستمعون القول
فیتبعون احسنه اولئک الذین هداهم الله و اولئک هم اولوا
الالباب و فرمود و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما
یذکر الا اولوا الالباب مراد از الباب عقول است و مراد از حکمت
معرفت امام زمان است و مراد از معرفت امام زمان شناختن او است
بنورانیت و مراد بنورانیت احاطه او است بتمام کائنات و مکلفین
بنفس ایشان پس هر که این معرفت ندارد او را عقل نیست بلکه انعام بلکه گمراه تر از انعام است
کما قال سبحانه ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم الا کالانعام
بل هم اضل سبیلا و قال بل اکثرهم لا یعقلون و قال بل اکثرهم لا یشعرون
و قال و لکن اکثرهم لا یعلمون و لهذا چون حضرت امام الزمان ظاهر شود دست
فضل بر سر عباد گذارد پس کامل گردد عقول ایشان چنانکه در کافی از امام
حضرت صادق [illegible] اذا قام قائمنا وضع الله یده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم

و بالجمله عبادات با معرفت هر ناشی از روی شعور و عقل و دانش و خلوص نیت است
هر چند اندک باشد و اما عبادات کثیرات محرومان [illegible] پس به آنکه این عبادات از روی
مصلحت و تنبیه عبده اوثان و ارباب غفلت بجه است و چون حضرت حبیب
مشغول بعبادت شد تا آنکه قدمهای مبارکش ورم کرد نازل شد طه ما انزلنا علیک
القرآن لتشقی نازل نکردیم قرآن را بر تو تو خود را بمشقت بیندازی
و چون غرض از کثرت بندگی حاصل شده آن ثابت
پرورد گار صانع محیط است پس حضرت صادق و سایر ائمه اظهار حقیقت صلوة
نموده که مائیم صلوة و مائیم صوم و حج و زکوة و مائیم کتاب الله و مائیم جنت
و حوض و میزان و صراط و مائیم اصل و فرع هر چیزی بلکه فرموده نفس ایشان
هر فرض صلوة و کتاب و قرآن و صراط است پس فرموده که اقرء کتابک کفی
بنفسک الیوم علیک حسیبا بخوان کتاب نفس خود را که کافی است ترا
مؤید این است قول سید العارفین امیر المؤمنین که الصورة الانسانیة
کتاب الله الذی کتبه بیمینه بلکه کتاب نفس شرح و بیان کتاب نفس است
این قول حسن و نیست منبع علم وحی و الهام و این عمل معقول تمام
و این است معنی حدیث نبوی که حاضر شدن در مجلس مذاکره علم بهتر است
از هزار ختم قرآن پس کمال عمل بعلم است و مراد از علم عرفان بارکان
ایمان است در نفس خود با تمام مقتضیات آن که حاصل نشود از طرف شخص رجل الا به اراده حق

[illegible] ... اختیار ... حقیقت عبادت ... اهل جنت ... روی سبیل ... است ... تکلف و مشقت ... خلاف اهل ... اطاعت ... بر خلاف ... [illegible]
هزار

با مشیت او همان او است و مگر اراده او مشیت مظهر او و اراده او شان مگر اراده او و همچنین
قدر و قضا و اذن و اجل و کتاب او بلکه مشیت او ذات مشیت او و
اراده او ذات اراده او و هم چنین مراتب خمسهٔ مذکوره پس ثمره
عرفان توحید در نفی و اثبات ثابت است وحده لا شریک له
واما استنکاف بعضی از معنی وحی و الهام پس آن از قصور و جهالت
که ناشی شده است از عدم تدبر در اخبار آل محمد ع و حال آنکه از
حضرت امام محمد باقر ع وارد شده است که هر وقت بدارد ما را
و اخلاص بورزد در محبت ما و سؤال بکند از ما مسئله ندانیم
در دل او جواب مسئله او را کما قال ع ما من عبد احبنا و زاد
فی حبنا و اخلص فی معرفتنا و سئل مسئلة الا و نفثنا فی
روعه جوابا لتلک المسئلة بلکه از حضرت عیسی ع مروی است
که علم در آسمان نیست که نازل شود و نه در زمین است که بالا بیاید
بسوی شما بلکه نوریست مکنون در دل شما متخلق شوید بآداب
روحانیین تا ظاهر شود از برای شما و مراد باخلاق روحانیین
آنکه اراده خود را فانی نماید در اراده حق و آن متفرع است بر ثبوت
وحدت حق و احاطه او بهر چیزی که این لحاظ موجب تمحض در توجه
و خلوص و تقرب است و خلوص و تقرب که منشعب است از احاطه و وحدت
حق که از اخلاق روحانیین است و تخلق باین خلق در ایقان لازم است

قضا و قدر و اولویت اراده و در
عرفان

باحاطه که مستلزم تخلق خود باشد بوجهی من الوجوه لازم دارد فتح باب قلب را از برای
انکشاف علوم مودوعهٔ در قلب انسان علیکه در حدیث قدسی لا یسعنی ارضی
ولا سمائی و انما یسعنی قلب عبدی المؤمن یعنی زمین و آسمان مرا گنجایش
ندارد مگر دل بندهٔ مؤمن و چون ذات حق محدود بحدی نیست و ادراک آن نفی
پس مراد از حدیث علم و کمال حق است و اذعان باطمینان بمفاد اخبار
مذکورهٔ معتضدهٔ بعقل سلیم لازم است لاجل آنکه هرگاه علم مطلوب مودوع
در قلب نباشد ترک اولی خواهد بلکه ترجیح مرجوح بر راجح است و آن بر خداوند
قادر علیم متعال روا نیست و رجحان علم و مرجوحیت جهل از بدیهیات
اولیه است پس هرگاه بی نیاز دانا و کامل توانا مقرر ندارد در قلوب بندگان را
خزینهٔ علم مطلوب هر آینه اغراء بجهل خواهد بود که بیاید در زمان حیرت و غیبت
و اختلاف چون بشهادت عقل و نقل رجحان علم فطری ثابت شد و رضا و
اطمینان و ایقان بآن محقق شد دخول در جنت که منتسب از آن است حاصل است
یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی و عباد الله الصالحین شیعیان اند و معرفت ایشان از برای حصول
علم فطری لازم است بل قال ع الانبیاء قادة والعلماء سادة و مجالستهم عبادة
و قال ع النظر الی وجه العالم عبادة و قال ص اللهم ارحم خلفائی قیل

(به وجهی بجا از

یا رسول الله من خلفاؤک قال الذین یأتون بعدی یروون حدیثی
وسنتی ومن اکرم فقیهاً مسلماً لقی الله یوم القیامة وهو عنه راض
وروی عن الامام زین العابدین ع قال حق العالم التعظیم والتوقیر لمجلسه
وحسن الاستماع الیه والاقبال وان لا ترفع علیه صوتک وان
لا تجیب احداً یسأله عن شیء حتی یکون هو الذی یجیب ولا
تحدث فی مجلسه احداً ولا تغتاب عنده احداً وان تدفع
عنه اذا ذکر عندک بسوء وان تستر عیوبه وتظهر مناقبه
ولا تجالس له عدواً ولا تعادی له ولیاً فاذا فعلت ذلک
شهد لک ملائکة الله بانک قصدته وتعلمت علمه لله جل اسمه
لا للناس ه‍ و فضیلت علماء بسیار و درجات حاصل میشود مر حسب — و مقامات ایشان
درجات علم چه علم نعمتی است الهی و موهبتی است سبحانی و فیضی است صمدانی
خواه علم لدنی باشد یا قذفی یا فطری باشد یا کسبی علم لدنی با بداع و انشاء
تحقق پذیرد و علم قذفی نوری است که القا میکند محبوب در دل حبیب
از منبع غیب و علم فطری عبارت از علم مخزون در قلب است و علم
کسبی آنستکه تحصیل کرده از غیر وجوه مذکوره چنانچه آن علم ماخوذ
از کتاب تدوین باشد یا از کتاب تکوین و خواه بی واسطه باشد یا با واسطه
و واسطه آن گاه است که کافر یا شیطان یا مخالف باشد و گاه است که موافق

باشد

خواه نبی باشد یا ولی

باشد و گاه است که ملائکه باشد یا جن یا حیوان باشد یا نبات یا جماد یا عرض
قال ع الحکمة ضالة المؤمن حیث وجدها اخذها و از زبان امام ع
ادعیه مشتهر است که پر می سازد آنها را از علم تا آنکه برسانند علم را
بسوی شیعیان ایشان و فرموده که بگیرید علم را هر چند که از قدری یا مرجئی
یا خارجی باشد و انکار نکنید ایشان را با آنچه نسبت میدهند آنرا بما
آل محمد ع و رسول خدا ص فرموده ان ابابکر سمعی و عمر بصری و عثمان
فؤادی و فرموده اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم
و حق تعالی فرموده والذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم
الملائکة یعنی نازل میشود ملائکه بر کسیکه صاحب ایقان کامل حق باشند
و بشارت میدهند ایشان را بعلوم و احکام و اخبار حیوانات
و نباتات و تسلیم ایشان بر محمد و آل محمد و تصدیق ایشان نبوت و ولایت
را در کتب معتبره مسطور است بلکه وارد است که در کل صفات و ادوات
است را مؤمن را که متصف بشود بآن صفات و نبح کلاب و هدایت
ایشان انسان ضال را در شب تعلیم و هدایت است روشن
و نصیحت شیطان بحیی پیغمبر را بر متتبع مخفی نیست و علت آنکه اشیا
نسبت بیکدیگر نسبت اعضا و اجزا و مشاعر شخص واحدند و تمام ذرات
وجود آیات و علامات الهیه و ادلاء و هداة سبحانیه آنکه مؤمن
مستبصر را اعراض از آنها مجوز نیست بلکه تنبه در هر حال از هر چیز مطلوب است

[illegible] و جمادات

چنانچه در قرآن خداوند قدوس سبحان از آن خبر داده است که اولم یتفکروا
فی ملکوت السموات والارض عسی ان یکون قد اقترب اجلهم فبای شیء بعده
یؤمنون آیا نظر و تدبر و تبصر نمیکنند در آیات ملکوت آسمان و زمین
شاید اجل ایشان برسد پس بکدام چیز بعد از این تدبر ایمان خواهند
آورد و فرموده وکاین من آیة فی السموات والارض یمرون علیها
وهم عنها معرضون چه آیات و شواهد و بینات خداوندی است
در آسمان و زمین که بندگان غافل بر آنها میگذرند و حال آنکه از
ایشان معرضند و حال آنکه تمام آیات و ذرات کائنات مجال و مظاهر
کمالات و صفات حق ازلی صفات و مواضع ارادات او میباشند ولی — و مرآیای
متنبه نگردد بآنها مگر صاحب قلب مطمئن و فطرت سلیمه و اخلاق حسنه
از اهلبیت جناب حضرت ابی عبدالله علیه السلام در تفسیر آیهٔ افلا
ینظر الانسان الی طعامه فرموده آیا نظر نمیکند انسان بسوی علم
خود که از که اخذ مینماید و از کجا طلب میکند و بالضرورة طلب محض علم از
طریق اهل کتاب لازم دارد عالمی را شناخته شده است بعلامات
علمیه و عملیه در درجه اسهل ایصال تامه طالب را بمطلوب از طریقیکه
شیاطین آن طریق را توهم ننمایند بلکه ملائکه را عبور در آن سبیل
احیانا بر بعضی منازل آن واقع نشده باشد و بنماید حق را بحق و کمالات
و ارادات او را بنفس آنها خواه این کتاب مأخوذ از عبارات و ظواهر

قرآن باشد یا مأخوذ از اشارات یا لطایف یا حقایق و تعبیر شود از آن
بدلیل مجادله بالتی هی احسن و دلیل موعظه حسنه و دلیل حکمت چه تمام مشاعر
و ادراکات از غیبیه و شهودیه و مشعر فوق غیب و شهود باین
حضرت حق معروف گردد در نشأهٔ احدیت ورای قلزم واحدیت
و اصحاب کثرات مستغرق این بحر و هالک در این قلزم اند اسفل
الاسفلون و اولئک هم الناجون و اصحاب واحدیت و فرقه ناجیه اند
که نیند سابح در لجهٔ احدیت ولایت محیطهٔ جامعه اند در سیر
و تعیین عالم تقابل و تضاد و ایشانند ارباب اثبات خالص و ایشانند
اصحاب نفی نفی و مثل ایشان مثل حکم طهارة ماء کری است که
حاصل شده باشد اجتماع آن از میاه قلیله نجسه چنانکه مذهب بعضی از متقدمین
فقهاء [redacted] و متأخرین اشاعت است و بالضرورة اخذ بهر یکی از عقاید و
احکام مختلفه ترجیح بلا مرجح و ترجیح مرجوح و اخذ بتمام آنها تناقض و اقرار بهر یکی
در محل خود بلحاظ قدر جامع توحید خالص و نجاة دارین است و باین
منهج بیضاء تمام میشود یعنی ملأن ارض از قسط و عدل بعد از آنکه پر شده
باشد از ظلم و جور شرک و اختلاف احکام متدافعه و بالضرورة جمعی در
آن یوم از اصول مطهرات است چه در آن روز ظاهر میشود یعنی تطهیر شمس بکل
ما اشرق علیه و تطهیر ارض بعضی بعضی را و تطهیر الماء الذی به حیوة کل شیء کل شیء را
بلکه تطهیر نار و هواء و ماء و تراب عناصر ذرات مرکبه از آنها را بلکه هر یکی

ایقان

از عناصر شیئی مطهر هر یک ومرتبه خواهد بود بلکه هر که بنظر انبساط ملاحظه
نماید هندسیات جواهر قدوسیه را در رشته عالم امر و نشأه کن فیکون
لا زال منخلق بایجاد تازه وجلوه جدید خواهی مشاهده نمود وخواهی دید
سیلان فواره قدر را بر عناصر جبروتیات وملکوتیات وناسوتیات
دیمومی الجریان وغیر منصرم است بلکه مار مشیت را ارباب حقیقت صادر
اول منوجد وهوائیه را بآن در آدم نفخ شد با آب وتراب عالم اختراع اول
در عناصر عنصریات زمانی اظهار از زمانیات خواهد دید ببصر که متخلق
است ماده وصورت آن از عناصر سه گانه وهر که در مطهرات
بتعمیم یابد باتصال میاه قلیله وجداول وعیون صغیره بماده المواد محیط
مهدی وجود روحی فداه نشد تطهیر او را از این میاه ومطهرات منفصله
از نقطه طهارت حاصل نگردد چون طریق اتصال ذوات وعناصر را
نداده نیست پس باب علم حقیقی بر روی ارباب حق بیمن صاحب
الزمان ع مفتوح است کسی که نگوید قرآن نازل بر لسان قوم است
وانچه تو گفتی لسان قوم است گو هم لسان قوم سمعی لسان تمام امت او است
خاصه لسان خواص است او را بیان او را شناسند چگونه خود را قوم معجز دانند
وحال آنکه طریق علم میان تو وآن بزرگوار بسته است وکیکه راه خالی
وعلوم ودقایق را واضح وهویدا است او را قوم نداند لا والله نه چنین است
در قسمت قسمت قاصر است الکم الذکر وله الانثی تلک اذا قسمة ضیزی

دو لیهی

وندانستی در رسیدن بمقام سابقین واصحاب یمین دلیل بر بطلان است
فان فوق کل ذی علم علیم ومراتب علوم ودرجات سهام رسوم
بسیار است وازاین جهت حضرت سید العرفاء امیر المؤمنین ع فرموده
ان للقرآن اربع وجوه عبارات واشارات ولطایف
وحقایق فالعبارة للعوام والاشارة للخواص واللطائف
للاولیاء والحقائق للانبیاء ودر اخبار مستفیضه منقول است
ان حدیثنا صعب مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب
او نبی مرسل او مؤمن ممتحن ودر خبر دیگر مروی است
مراد از مؤمن ممتحن کسی است که بشناسد امیر المؤمنین ع را بنورانیت
واحاطه وقیومیت وهیمنه وانکه اشیاء منفعل ومنقاد او یند
واو است ولی بر کل واو است ذات مشیة الله ومحل ولایة الله
واین عم رسول الله وخلیفه او وقسیم جنت ونار واصل وفرع هر خیری است
بلکه تمام قرآن در مدح آل محمد ع وکنایه از ایشان است چنانچه در تفسیر
قمی در بیان سوره والتین میفرماید تین رسول الله وزیتون امیر المؤمنین ع
وطور سینین حسنین والبلد الامین الائمه الطاهرین ودر کافی میفرماید حم محمد و
مراد کتاب مبین امیر المؤمنین ولیله مبارکه فاطمه ع وفیها یفرق کل امر حکیم حز وج رجل
حکیم ومرج رجل حکیم ورجل حکیم است از رحم فاطمه ع وهم چنین در
منتشر سائر آیات وکلمات لاجل آنکه تمام آنها بنقطه ولایت وسر احدیت است
منفصل بمراتب واحدیت شده است وعلم اجمالی تمام کتاب الله

[illegible]

مستبصر را ضرورست تا آنکه در یوم ظهور تفصیل کور قرآن در معرض انکار
در نیاید پس مصداق مَن جَحَدَ کَم کافر گردد بلکه لازم است ایقان
عبد بعدالت پروردگار خود بانکه هر چیزی در هر چیزی بصلوح و امکان
(صانع) گذاشته است بر حسب عموم قدرة و علم و آنکه ظاهر خواهد شد تمام آن
مراتب و مقامات مودوعه در درجات و کرات لانهایات
پس بحث کوتاه نظران بطموره امکان بعد از ایقان بجامعیت ذرات
کائنات مندفع است و هرگاه چنین باشد مستلزم جبر و جور و ترجیح بلا
مرجح و ترک اولی خواهد بود و آنچه در اخبار وارد است در سعادت
سعید و شقاوت شقی و نیک و بد نسبت بیکی از ذرات است
و اما آنچه ما اشاره بعموم نسبت بتمام ذرات لانهایات است چگونه
نباشد و حال در زمان ظهور نقطهٔ بدأ و خلق جدید محو و اثبات در یوم
واحد بل اقل از یوم سیر در مراتب و مظاهر قدرت و عدل
(علم) و حکمت و مسمی باسماء متکثره و مقامات عدیده خواهد شد بلی چون اهل
تقصیر حصر بزمانیات و ذرات صلوحیات و استجنانیات است
(محدود و متجدد) اشیاء را نمی بینند الا متصرم و منقطع چنانچه هرگاه بخشبه نظر نمایند
باب و سریر و صندوق و غیر آنها نباشد یا آنکه روغن و پنیر و ماست
و کشک از شیر و ولد از والده و میوه از بطن درخت بیرون آمد حکم کنند

بر

بر تصرم و انقطاع آن و حال آنکه هرگاه نظر کنند ببد و سریری
انها انتهائی از برای آنها نبینند و بتقریر دیگر آنکه مراد از غیبوبت اشیاء
بر سه نوع است یکی ذکری دوم صلوحی سیم استجنانی مراد از غیبوبت
استجنانی پنهان بودن ولد است در رحم والده و هم چنین
مرغ در بیضه و میوه در درخت و درخت در بذر چون خارج
(ممکنات از ازل) شود از محل خود منقطع شود و مراد از غیبوبت صلوحی غیب بودن
باب و سریر و صندوق و صنم است در خشبه ظاهر شود بالقاء هیئت
بابیت و سریر و صندوق و صنم بر خشبه پس منقطع شود صلاحیت
(ذکری آنکه) خشبه بعد از آن و مراد از غیبوبت اشیاء غائبه در مشیت حق
(مشیته) بغیب ذکری و مراد از این غیبوبت آنکه بعد از ایجاد و قبل از
ایجاد از زیاده و نقصان نپذیرد چنانچه هرگاه تو مقابل مرایای
عدیده تجلی نمائی ظاهر باشی در همه بی آنکه در تجلی تو نقصانی پدید آید
و هرگاه مرایا بالمره مرتفع شود در تجلی و مقابله تو چیزی نیفزاید
(او ایجاد آن صور) و کما کان نکنند مادهٔ این صورتهای مرآتی تجلی تو است بلکه لاشی
شیء است کما قال علیه الحمد لله الذی لا من شیء کان و لا من شیء
کوّن ما قد کان و از اینجا معلوم میشود هیچ موجودی در مادّه مشارکت
با هیچ موجودی ندارد و گرنه دلیل بر حق و صانع لا شریک له نخواهد بود و باید
دانست در خشبهٔ خارجیه مادّه بابیت بلکه مادّه بابیت حیثیت مقترن با صورت

بابیت شوید پیش از آن چنانکه ضارب و مضروب در حین صدور ضرب
از ضارب و وقوعش بر مضروب ضارب را ضارب و مضروب را مضروب
کرداند وحقیقت ماده نه ضاربست و نه مضروب و فهم این مسئله در
عقائد و فروع ثمر بسیار دارد والحاصل مراتب علم و عرفان بسیار
ولکن واصلین بواقع قلیل اند والعجله ضرورتست چه هر کسی بهر چیزی
خواهد رسید تجلی در هر نشاه از نشآت عوالم صمدانیت لازم
است عبد را بمقتضای آن نشأه ز معمول دارد و عالم باشد
بصانع خود بحسب تجلا او از برای عبد در آن نشئه و نزدیک باشد
بصانع محبوب خود بی کیفی و حجابی کما قال الصادق علیه السلام
حروف العبد ثلثة ع ب د العین علمه بالله والباء
البآء بونه عن الخلق والدال دنوه من الخالق بلا کیف ولا حجاب
وعلم بنده ~~متوقف بر دو شهادت است~~ ومعرفت بنده حق را که
علت غائی ایجاد است موقوفست بدو چیز یکی علم دوم آنکه علمش مطابق
با واقع است چه احول ادعای علم و بینش میکند و حال آنکه یکی را دو
می بیند ادراک و هم چنین است شعر باطن در اختلال ~~...~~
~~...~~ چون سقم و مرض در ذرات وجودیه و مشاعر موجودات
مشهود است لازم است از برای امتیاز صحیح از سقم و علم از جهل
و واقع از غیر واقع از میزانی متفق علیه مختلفین باشد

در کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق علیه الرحمة از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در جواب کسیکه
سؤال کرد از آنجناب که چگونه است تکلیف ما در روزیکه ما امام
خود را نشناسیم فرمود باشید بر همانکه بر آن بودید پیش از این وقت
تا آنکه حق تعالی ظاهر نماید امام شما را و در حدیث دیگر فرمود که
فَتَمَسَّكُوا [redacted] بِمَا فِي أَيْدِيكُمْ حَتَّى يَتَّضِحَ لَكُمُ الْأَمْرُ
و در حدیث دیگر باز در همان کتاب از آنجناب وارد است
که راوی عرض کرد فَإِنْ أَنَا لَمْ أَعْرِفْهُ وَلَمْ أَعْرِفْ
مَوْضِعَهُ فَمَا أَصْنَعُ قَالَ امام علیه السلام تَقُولُ اللّٰهُمَّ
إِنِّي أَتَوَلَّى مَنْ بَقِيَ مِنْ حُجَجِكَ مِنْ وُلْدِ الْإِمَامِ
الْمَاضِي فَإِنَّ ذٰلِكَ يُجْزِيكَ یعنی پرسید راوی که هرگاه
من نشناسم امام خود را و نشناسم مکان و محل او را در آنصورت
چه بکنم آنجناب فرمود بگو خداوندا من دوست دارم کسیکه
باقی است از حجتهای تو از اولاد امام گذشته پس بدرستیکه
اینقدر اعتقاد کفایت میکند و باین مضمون چند حدیث دیگر نیز وارد است

قال تعالی وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون بیافریدیم جن را
یعنی تمام کائنات غیبیه را و بیافریدیم انس را یعنی تمام کائنات
شهودیهٔ ظاهره را مگر از برای خضوع و خشوع و تذلل و بندگی
و مراتب بندگی منحصر بفروع دین نیست بلکه شامل اصول دین
و اخلاق و آداب نیز هست که آن شریعت و طریقت و حقیقت است
و باین تصریح نموده است محقق طوسی در اخلاق ناصریه بانکه حکما عبادت را
بر سه نوع دیده اند اول عبادتیکه مخصوص بابدانست مانند
صلوة و صوم و سعی در مواقف شرعیه دوم عبادتیکه واجب است
بر نفوس مانند اعتقادات صحیحه از توحید حق و آنچه راجع بحق است
از ثناء و ستایش و تفکر در نعمتهای از عطاهای وجودیه و معارفیه
سیم عبادتیکه لازم است اتیان آن در نزد مشارکت با عباد الله از
اهل بلد و اهل معاشرت در معاملات و مزارعات و مناکحات
و معاونات و رد امانات و نصایح مستنصحین و جهاد و دفاع
از حریم و عیال و حمایت ایشان تمام شد کلام او و شاهد بر
آنچه معلوم گشته است در اخبار مصرح است از جمله در خبر عنوان البصری
است که عبودیت بر سه نوع است اول ملاحظه کردن نعمتهای
حق را باو افاضه فرموده است و تمام آنها را ملک خدا داند نه ملک خود
و مال را مال الله داند و صرف نماید در آنچه او را بآن مامور فرموده

دوم ترک نماید تدبیر را در امورات خود از برای آنکه ملک پروردگار
دانا و توانا است سیم آنکه در امتثال اوامر و نواهی او مشغول — اجتناب
و لم یزل خود را از جدال و خصومات و خطرات و تجزیه و مباه
ات بر مردم نگاه دارد چون باین عبودیات ثلثه آراسته شد
دنیا در نظرش خوار و ناچیز خواهد بود پس طلب نمیکند آنرا از روی تفاخر
و تکاثر و مباهات و چشم داشت تعزیز و تکریم و تجلیل از مردم نخواهد
داشت و عمر خود را ضایع بملاهی و ملاعب نخواهد نمود است اول درجه
متقین تمام شد مخفی نباشد که مقامات ثلثه عبودیت منحصر و مخصوص بدنیا
نیست بلکه هر ذره در هر نشاه از عوالم الف الف بل عوالم
مالانهایه وجودیه بر حسب آن عالم اقتضاءات ثلثه را واجد
است چنانچه در ذرات و دنیا و برازخ و درجات و در قیامت
بوده و خواهد بود و اختلاف احکام هر عالمی بر حسب اختلاف مقامات
بندگان است نظیر آن است شرایع انبیاء عم در این عالم و از جمله
اختلافات آنکه در آخرت تکالیف اهل الله از روی خواهش
و اراده است به مشقت و کلفت بخلاف اهل دنیا چنانچه عنقریب
اشاره خواهد شد و مراد از تکالیف و احکام و عبودیات مقتضیات
سیر اشیاء و ترقیات و تنزلات آنها است چنانچه در جنت از
برای زائرین پروردگار حظ و بهره است و نسبت سابق از
آن نسبت دریا و قطره است و بالضروره فیض الله غیر منقطع است
و چون ترقیات و رفع مقامات بعبودیات و قبولات و سیر و سلوک است

بر حسب اقتضاء قوابل و عوالم پس از برای هر ذره نحو سلوکی خاص خواهد بود
بی مشارکت با غیر چنانچه اختلاف اجوبه و صدور احکام از شارع
اشاره بر مطلب است ولی چون یکی از شرایع و آداب آن
اجتماع است و بندگان و تالیف ایشان بود لهذا مقرر فرمود
شرع جامع در آن جمع مختلفین را بر چنین صلوة و صوم و حج و سایر
عبادات مشترکه و آداب معاملات با آنکه هر یکی در عقاید و اخلاق
و اجتهاد و تقلید حظوظ و قفند بمقامی در مخصوص با وست بناء بر این آداب
عبودیات نوعا بر دو نوع است یکی موجب ترقیات در مراتب و
مقامات و خرق استار و سبحات و وصول بغیبیات دوم عبودیکه
موجب تالیف و حفظ دماء و فروج و اموال است اول شان
خواص امم مخصوص بعوام است بلکه اخص الخواص بیش از همه است حظ
چنانچه اشاره خواهد شد و اما انسان خاص در جامع است نصیبی را از
عبودیت مشترکه و مخصوصه پس از برای او مراتب و خصوصیات است
در عبودیت علم و حلم و فکر و ذکر و تنبه اما عبودیت فکریه او در روح
ترقیات با آن تعین پذیر دلیل بارشاد مولای ما امام رضا علیه السلام
بروایت کافی است که فرمود لیس العبادة کثرة الصلوة
والصوم وانما العبادة التفکر فی امر الله عبادت بسیار روزه
و نماز بجای آوردن است بلکه نیست عبادت مگر تفکر در امر الله و مراد
از امر الله و لی امر است چنانچه منصوص است و محصور نیست در فکر بروجه
بناء فکر احیاء میشود حدایق اعمال و احوال و اخلاق و آداب اثبات دوم

دار برای

و از برای فکر از روی ملاحظه متعلق آن مراتب است مرتبه متعلق فکر
موت و فناء و انعدام عالم است شیئا فشیئا و مرتبه متعلق فکر خلق
و آفرینش است و مراتب آفرینش و ایجاد گاهی سرمدی است و
گاهی جبروتی و گاهی ملکوتی و گاهی ناسوتی و ناسوتی گاهی علوی
سماوی است و گاهی سفلی ارضی و تمام مراتب متوجد با امر الله اند
و مراد از امر الله مشیة الله و اراده الله و محل آن است و اختلاف
حظوظ عبادت فکریه بر حسب اختلاف درجات متعلق فکر است
پس هرگاه متعلق فکر در امر الله ارضی سفلی شد مزد و بهره هر ساعتی
از فکر بهتر از عبادت یکساله است کما قال ع تفکر ساعة خیر من
عبادة سنة و هرگاه متعلق فکر در امر الله سماوی علوی باشد
بهره و مزد هر ساعتی از فکر برابر ده عبادة است من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها مراد از مراتب عشره در وجود افلاک فکریه تعه
دار من فکر است و هرگاه متعلق فکر عدد کامل باشد مزد هر ساعتی
از فکر بهتر از هفتاد سال عبادة است کما قال ع تفکر ساعة
خیر من عبادة سبعین سنة و هرگاه متعلق فکر بملکوت عالم باشد ثواب متعلق امر الله
آن بهتر از هزار سال عبادة است و هرگاه متعلق فکر امر الله
متعلق بجبروتیات و عقول مجرده باشد حظ و بهره آن بهتر از
عبادة جن و انس است چه وارد است که از برای عقل رؤس است
بعدد خلایق پس مراد فکر در این مقام بر حسب متعلق فکر است قال ع
تفکر ساعة خیر من عبادة الثقلین و در این مراد از جن و انس تمام عالم غیب و شهود است

وهرگاه متعلق عالم لانهایه سرمدی باشد تغییر پذیر نشود از آن عالم محبت و
پس از برای بهره آن حدی و حصری نباشد چنانچه فرموده انما یوفی
الصابرون اجرهم بغیر حساب چه صبر در وقوف بابی عام
را متحمل نمیشود مگر مؤمن ممتحن که شناسد امام خود را بنورانیت سرمدیه
الحنان نورانیته که نفس حب است قال تعالی لیس لمحبتی غایة و لا نهایة
وهرچه را که نهایت نیست بدایت او را نباشد و بتقریر دیگر آنکه
فکر بمنزله شخص است که از برای او عوالم و اطوار است یکی عالم جسمانی
از ارض و سما دوم عالم ملکوت نفسانی سیم عالم جبروت عقلانی چهارم
عالم سرمدی لاهوتی و مراد ما از عالم جسم در مقام فکر تعیّن و
انجماد آن است چنانچه در خبر وارد است که روح جسم است و در
محل خود ثابت نموده ایم که مراد از روح عالم ذوبان شئ است و مراد
از جسم انجماد و تعیّن شئ است در هر عالمی بر حسب آن عالم چون
دانستی که فکر از جمله عبادات نافعه بل روح عبادت است بدانکه فائده
آن تحصیل اطمینان است برفع غطاء از چهره مقصود تا آنکه بمقامی برسد
که هرگاه کشف غطاء بشود زیاده نشود یقین او و پس ریاضت
فکریه مطالب صعبه مستصعبه ادراک کرده بلی می شود که بعض از مسائل
محتاج باشد بعنایت خاصه چون فهم مسئله قدر و امر بین الامرین آیا
نمی بینی که مرتاضین بسیاری زحمتها و مشاق را متحمل شدند و باین
مسئله مرزوق نگردیدند کما قال ع ان القدر لا یعلمه الا العالم او و محفوظ
من علّمه ایاه العالم نمیدانند آن را مگر امام ع یا کسی که تعلیم نماید او را امام ع

مجملا فکر از جمله عباداتیست که مخصوص فرموده حق جلّ شأنه آن عباد مخصوص خود را
و حصول آن موقوفست باطمینان و سکون و اطمینان و سکون موقوف
است باقبال کلی بسوی مطلوب و اعراض از ماسوای او و دخت
این مقام نمیکند مگر حظ قلیلی از ارباب صدق و صفا و محققین نیست
ریاء و سمعه در عبادت فکریه راه نیابد بخلاف عبادات معروفه
و لهذا اهل عبادات معروفه متجدد و بلید اند بلکه چون بقدم فکر سیر
در مقامات جلوه محبوب نکرده اند شرک و ریاء و سمعه در عمل شان
متطرق است و از این جهت است که ترقی و ثبات حاصل نمیکنند
بخلاف اهل فکر که تصفیه و تجلیه باطن نموده طلعت حق را در مرآت
باطن خود مشاهده نمایند بنزول واردات و ملائکه مبشرات و معانی
و مطالب الهیات مبتکرات و محققین
نادر ریاضت فکریه دو نوع است یکی
سیر و حرکت بر محور دوم سیر و حرکت بر قطب
است و علامت حرکت بر قطب مطلب آنکه
بعد از وصول بهیچ بیانی و طلعتی زیاد نشود
و تعجب از هیچ بیانی و ظهوری او را طاری
نگردد بخلاف آنکه ذکر ریاضت او حرکت
او باشد بر محور همه صفات و ظهورات خاصه
چه او بهر [illegible] از ظهوری زیاد [illegible]
و بهر طلعتی تعجب
حاصل کنند

[illegible]

وسبب می‌شود که طلعت و ظهور سجینی باشد نه علیینی بوجهی شیطان باشد نه ملک
نظر آنکه هرگاه تو بخواهی زید را بشناسی خالی از این نیست که شناختن
تو یا بنفس زید است یا بکمالات و ظهورات خاصه او
پس هرگاه زید را بخود زید بشناسی در هیچ حالتی تو مشتبه نشوی در شناختن او
هر چند مخالفت تو نماید تقلبی و هرگاه او را بظهور او بشناسی نه بدیل
خودش هر آینه بتشکیک مشککین مضطرب شوی و در تشکیک تو
راه دارد اهل کذب و باطل از اینجا است که اهل معرفت ظهوری
مشرکند بخلاف اهل معرفت حقیقی بل حقی مجملا عبادت فکریه از
برای تجلیه قلوب و تصفیه مرایای باطن بشرایط و آدابش اقرب
طرق موصله است و این مژده دیوی است الی زمان ظهور سلطان
عقل و طلوع نیر اعظم که ظلمات جهالات مرتفع و طریق مشتبهات
منسد گردد پس محتاج نباشد اهل آن زمان بتدبر فکر و ریاضت و مشقت
چنانکه بعد از این بر تو واضح گردد و بالضروره اعمال ریاضات از برای
ترقیات صعودیه در صورتی مطلوب است که محبوب مقصود محتجب بحجبات
و حدود باشد بخلاف آنکه در هر جهته جلوه و از افق طالع و تمام حجبات و لا حجبات
را نورانی و تمام ارادات را فانی کرده باشد پس در آن اوان اجتهادات
راجع بنقطه علم و انوار و انهار بازگشت بمنبع وحدت نموده پس معقول نباشد
طلب از طریق ریاضت و عبادت خواه فکریه و خواه جوارحیه بلکه بعد از
وقوف بمقام محال است که شخص متمسک و مستفیض باشد از ظل علم خود چه آن

محتجب نشده

ای زید را

غیب و شهود

مجرد مراد

محتجب نشده باشد از محبوب بلکه مشرک و در سجن جور و قصور طلعت ظهور سجین مسجون گردد
خدایا زاهد از تو حور میخواهد قصورش بین بجنت میگریزد از در تو یارب
شعورش بین بلی مقام عبادت و ریاضت موصله بمطلوب در صورتست
که اراده طریق شده باشد و کم موصول بمطلوب شده باشد هر چند در زمان وصول
نیز عبودیت متحقق است بوجه اعلی و اشرف و لکن از این جهته علت موصله و
رافع حجاب نباشد بلکه عبودیت ذاتی اشیاء و کنهش ربوبیت است
چنانکه اشاره خواهد شد و مخفی نماند که امراتیه در عالم افاق کبیر و عالم
انسانی در اسباب و اطوار متحد اند باین معنی که همچنانکه از برای تخلاق
انسانی در رسیدن بحد کمال اطوار سبعه است که آن طور نطفه و طور علقه
و طور مضغه و طور عظام و طور کسا لحم و طور ولوج روح و طور ظهور
عقل و کمال است کذلک از برای عالم افاق که طبیعت این عالم در زمان
آدم ع بمشابه نطفه و در زمان نوح ع بمشابه علقه و در زمان ابراهیم ع
بمشابه مضغه و در زمان موسی ع بمشابه عظام و در زمان عیسی ع
بمشابه کسا لحم و در زمان محمد بن عبد الله ص بمشابه ولوج روح و در
زمان ظهور دولت حقه بمشابه ظهور عقل است و چون ما بین زمان
ظهور روح و زمان ظهور عقل زمان صبی و طفولیت است لهذا احتیاج
بریاضات و عبادات است از روی تکلیف تا آنکه تربیتاً
کم کم قابل شود از برای تعلق تکلیف و اخذ امانات و علوم
و مقامات اختیاریه و ارادیه او باوجه صبی قبل از بلوغ بحد بلوغ
محجور علیه است از مال و معاملات و تصرفات بخلاف زمان بلوغ

و ترغیبات ع

و تسلیم ع

حکماو

فلما بلغ اشده واستوی آتیناه حکماً وعلماً یعنی نیاز کرده در تکالیف
واحکام خود از تحصیل ابنا جنس خود چنانچه در کافی در کتاب عقل وجهل
از محمد بن مسلم از امام محمد باقر ع مروی است که فرمود اذا قام قائمنا وضع
الله یده علی رؤس العباد فجمع بها عقولهم چون بعقل
مستخرج گردد غور حکمت وبآن مکلف شود بتکلیف واقعی نه تکلیف
تمرینی که قبل از بلوغ بود لهذا خود چون مجتهدین حکم خود را بعلم فطری
وعلم لدنی ادراک نماید چنانچه میرسید حکم بکتاب سلمان فارسی در زمانیکه
والی وحاکم مداین بود وآن باخبار ملک بود از جانب امام عصر ع هم
چنین است زمان بلوغ عالم وطلوع شمس عقل نیز رزقنا الله ملاقاته وادراکه
وکسی نگوید که شاید عقول وارادات ایشان حکم نماید بطور بدعت محرم
محلل ومحلل محرم باشد زیرا ممکن است بلکه وصول احکام ایشان
از جانب امام بر وجهی باشد که بمیکائیل میرسد از [illegible] لوح
احکام بر پیشانی او واز او بجبرئیل میرسد وحدیث آن معروف است
بلکه میتوان ادعاء آن کرد که بدعتی در عالم نمیباشد بعد از ظهور حق وحافظ
ولایت چونکه اصل وفرع ومبدء ومنتها را پر نموده است چگونه بدعتی توان
احداث نمود در دین ان مبدع بخدا واز دین بیرون شد وحال آنکه پیغمبر ما ص خبر (سوی جمعی)
در آسمان وزمین مگر بمشیت واراده وقدر وقضا واذن واجل
وکتاب است ودر قرآن است ونیست چیزی مگر خزینه آن در نزد
ماست وما ننزله الا بقدر معلوم اگر باشد تازه یعنی پس بدعت بمعنی

امر

امر تازه یا حکم تازه باشد که آن در کتاب وسنت نباشد مطلقاً نه بر سبیل
عموم ونه بر سبیل خصوص محال وممتنع است بلکه فرمود وما تشاؤن
الا ان یشاء الله وفرمود هیچ بنده نیست که عارف وحدانیت ما باشد
مگر آنکه جواب مسئلهٔ او را در قلبش القاء میکنیم وفرمود علم در قلوب است نه
در آسمان وزمین وفرمود هر حلالی حرام وهر حرامی حلال میشود
در نزد ضرورت واحتیاج بیان آنکه اهل لغت واهل علم در معنی بدعت
نوشته اند آنکه البدعة بالکسر والسکون الحدث فی الدین وما لیس له اصل
فی الکتاب والسنة وفی الحدیث من توضأ ثلثاً فقد ابدع ای فعل خلاف
السنة لان ما لم یکن فی زمنه فهو بدعة قال بعض شراح الحدیث البدعة
بدعتان بدعة هدی وبدعة ضلالة فما کان فی خلاف ما امر الله
به ورسوله فهو فی حیز الذم والانکار وما کان تحت عموم ما ندب الله
الیه وحض علیه او رسوله فهو فی حیز المدح وما لم یکن له مثال موجود
کنوع من الجود والسخاء وفعل المعروف فهو من الافعال المحمودة ولا یجوز
ان یکون ذلک فی خلاف ما ورد الشرع به لان النبی ص قد جعل له فی ذلک
ثواباً فقال من سن سنة حسنة کان له اجرها واجر من عمل بها
وقال فی ضده من سن سنة سیئة کان علیه وزرها ووزر من
عمل بها انتهی مخالف نیست آنچه ما گفتیم بلکه مؤید است چه هر طریقه که
حکیم عارف استنباط کند از کلیات آیات واخبار وبیرون آورد هر
جواهره از بحار کتاب واثار بدعت نباشد بلی در نزد جاهل بامر
شاید بدعت نما باشد بسیاری از احکام خلاف مشهور وحال آنکه
از برای قرآن اشارات ولطائف وحقائق وبطون وتاویلات واسرار است

(حاشیه: مجمع البحرین)

(حاشیه: [illegible])

بنا بر این نهایة نیت جاهل بحقیقت شریعت را جسارتی بر رد حکم
بر [illegible] فان فوق کل ذی علم علیم و است پیغمبر مخاطب انه
بفهم [illegible] و سنت حضرت باآنکه بران است غائه ناس
والحاصل چون دانستی که علت غائی ایجاد و آفرینش عبادت است
و دانستی که عبادت بر دو نوع است یکی عامه و دیگری خاصه و حصول
ترقی بخاصه و حفظ وجود و عیش بعامه است و دانستی و انسان را
دو مقام است یکی مقام طفولیت و دوم مقام بلوغ و دانستی تکلیف
واقع بعد از وصول بحد بلوغ است و به تکلف و مشقت است بلکه بر
حسب اختیار و اراده است بدانکه مسبوق بتدبیر و فکر باشد اکنون
بدانکه عبادة مذکوره مطلق عبادتیست فعلیه و بجای میآورد
آنرا مکلف از روی تکلف قبل از وصول بحد بلوغ و از روی محبت
و اختیار بعد از وصول بحد بلوغ و اما عبادت ذاتیه و شأن
و مقام اخص الخواص است باتیان او عبادت خواص و عوام را چه انسان
کامل جامع است مراتب را خواه در عمل و خواه در علم و الا کامل و حکیم نباشد
و مراد از عبادت ذاتیه نفس ایجاد و انفعال است مما هو علیه و تعیّن او
در هر مرتبه از مراتب وجود تعین خود و باین اشاره است قوله
سبحان من دانت له السموات والارض بالعبودیة و قوله یسبح
اسمائها [illegible] جمیع خلقه و قوله سبح لله ما فی السموات و ما فی الارض
و قوله نحن الصلوة والزکوة والبلد الحرام والشهر الحرام و نحن اصل
کل خیر و فرعه و قوله ان الصلوة رجال والزکوة رجال و هم [illegible]
سائر عبادات و محقق شد هرگاه ثابت نباشد عبادة ذاتی
نکو

نکو نیز هر آینه علت غائی ایجاد و آن عبادت است بر سبیل عموم منتفی گردد
پس لازم آید ایجاد خلق و عبث باشد و آن محال است پس انفعال و
و قبول کینونات فیض ایجادی را عبادت ذاتیه است بحیثیتی که
این عبادت محقق نشود مستلزم بطلان کینونات و انعدام اشیاء باشد
پس شکر منعم و حمد و ثنا وی از برای این نعمت عظمی لازم است و مراد
از شکر همان حمدیست و میزان تعینات را پر کرده است قال
الحمد لله تمام المیزان و دانستی انکه تعینات طلعات صانع محبوب است
نفس عبودیتیست که نفس شیء است وارد است و هر که سوره حمد را
بخواند تمام قران را خوانده است چون حمد ثناء حق است بنفس ظهور ذاتی که
کمال ذاتی شیء و کمال ذاتی شیء و ایجاد و قبول او است عبودیت
و خضوع و تذلل است پس حمد صفت ذاتی عبودیت ذاتیه است مانند
انکه علم و قدرت زید نفس ثناء حق است و قبول این معنی و دیدن آنرا از
حق عبودیت او است بلکه حلاوت و حموضت و کمیات و کیفیات اشیاء
ثناء منعم و قبول انها عبادت معبود است خواه در طلعت جلال باشد
یا طلعت جمال بخلاف سبحان الله و نصف میزان را پر کند چون عبادت
ذاتی معلوم شد بدانکه شناختن کامل و ولی امر لازم ندارد و صاحب آثار
و کمالات فعلیه باشد بلکه اتیان بکمالات فعلیه و آثار علمیه تفضلیست لاجل
انکه نفس وجود شیء مستحیل الانفکاک است از آثار وجودیه خود چنانچه آتش
و آب در تسخین و تبرید و شمس در اضاءه و اناره و ماکولات در تشبیع
و مشروبات در ترویه و ملبوسات در ستر و حفظ و غیر آنها منتهی است
بنا بر این هرگاه کسی کامل را بکمال فعلی بشناسد او را نشناخته است چگونه
شناخته است او را هرگاه او را قادر بر حمل ارضین ببیند کما و حامل بلکه
ارضین را شناخته است و هرگاه او را قادر بر حمل سموات و عرش

وکرسی بواز ملائکه را شناخته است و هر گاه اورا سبب و وسطهٔ عالم بداند
ملائکه اربعهٔ مقربین را شناخته است و هر گاه اورا قادر بر طیران
داند طیر را شناخته و هر گاه اورا مح کند و بر روی آب راه میرود
کرم را شناخته است و هر گاه اورا عالم باخبار غیبیه بداند جن و
ملائکه را شناخته است و هر گاه اورا بعبادة و تصنیف تسبیح
ملائکه و علما را شناخته است و هر گاه اورا محیط داند بر وجود
خود داناتر یابد بر مراتب و مقامات خود که از جملهٔ آنها احاطه و
قیومیت اوست بنورانیت خود بر تمام ذرات وجودیه چون احاطهٔ قلب
بر اعضا آنکه ایجاد اورا شناخته است بجهة کثرت تصرف اعضا
بتصرف قلب است هم چنین تصرف تمام اجزاء عالم کبیر از وجود کامل
ناشی و ازاو حاصل است چنانکه حضرت صادق آل محمد ع با بو بصیر و
زراره و محمد بن مسلم طحان در بریده بجلا فرمود که هر گاه شما نا شنید آسمان
بارند و زمین سبز و یا نبد پس نفس بجهت دستور از حق کامل و دلیل بر
حقیقت است هر چند ظاهر نشود از او کمال فعل چه نفس است حق
و کمال ذاتی است و فهم این معنی و ایقان بعبودیت ذاتیه موقوف
و مبتنی است بر ذکر مقدمهٔ علم و عقیدهٔ مطلوبه و مصدر و مفتاح
آنست پس میگوییم مراد از علم ذاتی وقوف بر نقطهٔ حقیقت و مقام
جلال و ورود بر لجهٔ احدیت و شناختن نفس و فؤاد است

ومراد

ومراد ازاین تعبیرات مختلفه نیست مگر ذات شیء در مقام بیان آن چنانچه
جابر از محمد بن علی الباقر ع روایت میکند که آنجناب فرمود یا جابر علیک
بالبیان والمعانی قال قال ع اما البیان فهو ان تعرف الله سبحانه
لیس کمثله شیء فتعبده ولا تشرک به شیئا اما المعانی فنحن معانیه
ونحن جنبه ویده ولسانه وامره وحکمه وعلمه وحقه اذا شئنا شاء الله
ویرید الله ما نریده تم و شناختن حق تعالی بانکه لیس کمثله شیء است
بشناختن نفس است که همان معرفت حق است و مراد از نفس همان
حقیقتی است که کمیل سؤال کرد از امیر المؤمنین ع فرمود حقیقت نه دیدن سبحات
جلال و اضافات و ندیدن قیود و موهومات و صفات و پاره
کردن پردها و حجابهای ظاهریه است از برای ورود بر لجهٔ احدیت
که آن فؤاد است و نسبت فؤاد در مقام جلال واحدیت و حقیقت
و نفس است بمقام قلب و صدر نسبت مکه است بمسجد الحرام و حرم مکه
چنانچه در مصباح الشریعة از حضرت صادق ع مرویست آیا نمی بینی
که در مقام اضافه میگوید صدر من قلب من عقل من روح من و هم
چنین سایر اضافات و نسبات و بالضرورة مضاف غیر مضاف
الیه است مراد بمضاف عقل و صدر و روح و جسم است چنانچه مراد از
مضاف الیه فؤاد و حقیقت است پس هر عارف بخود و واقف بمقام
ذات خود که احدیت است بعد از اغماض از حجابات و حدیت و اسماء
و صفات و عوارض و اضافات کرده هر آینه محبوب خود را شناخته است

تاکید و شرح این مقاله است حدیثی در کافی مرویست در فرموده ان الله خلق
اسما بالحروف غیر متصوت و باللفظ غیر منطق و بالشخص غیر مجسد
و بالتشبیه غیر موصوف و باللون غیر مصبوغ منفی عنه
الاقطار مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس کل متوهم مستتر غیر
مستور فجعله کلمة تامة علی اربعة اجزاء معا لیس منها واحد
قبل الاخر فاظهر منها ثلثة اسماء لفاقة الخلق الیها و حجب منها واحدا
و هو الاسم المکنون المخزون چه مراد از این اسم منفی الاقطار مبعد
الحدود همان فؤاد است بعد از سلب نسب و عبارات و جهات و اینیت
اسم مکنون مخزون و عرفان این اسم و اینکه اسم است از برای تو مراد
آشکار است چنانچه گوید گوینده جسم و مثال و نفس و روح و عقل و زمان و مکان
وجه ... و جهتی در تمیز و بالبدیهه منسوب غیر منسوب الیه است و عوارض
غیر معروض است و این منسوبات و عوارض سبحات و موهومات و استار
مکشوفه است و تمام آنها در نزد دیدن خود ملغی از نظر است بلکه تو
در دیدن هر چیز با این نظر هستی چنانچه هرگاه شخص را ببینی ملاحظه این منسوبات
نکنی و کرنه او را نه بینی چه مناط و مقصود دیدن شخص است بدون هیئات و
حدود و مقامات و مراتب و جهات و منسوبات بلکه این منسوبات حجب
حجب موضوع است بحسب شان ولکن این معرفت کامله جامعیت چنانکه
در دعا وارد است که یا الهی ولم تبد هیئة فشبهوك بالسبیکة
واتخذوا بعض آیاتك اربابا یا من تم لم یعرفوك یا الهی ..
ظاهر شد قدرة تو و حال آنکه ظاهر نشد هیئتی پس تشبیه کردند ترا

لفافه

وجه

بدت قدرتك

ی سیدی و بعض آیات ترا رب دانستند و از این جهت نشناختند ترا
از برای آنکه تمام مراتب و مقامات و حدود و جهات آیات و
علامات و طلعات حقند با آنکه لازم آید تعطیل و کتدیدی وجوه
خلق در عظمت کینونات و تجلیات خلقیه کوتاه اند ختند و خدا را
محدود بحد خاص دانستند و سایر مقامات را سلب کردند لهذا
بعض مراتب خلق را آیات و ارباب دانستند با آنکه اختلاف الوان
والسنه و مقامات نیز از آیات حق اند قال الله و من آیاته اختلاف
الوانکم و اختلاف السنتکم و منامکم بنابر این آنچه اسم شیء بر او
صادق است آیه پروردگار و دلیل بر حضرت او دید است معرفة
حقیقت و نفس و فؤاد بر وجه اتم در شرح این معنی بیان دیگر آنکه
عرفان حقیقت و فؤاد بدلیل حکمت مؤدی مدعا است و مراد از
حکمت تفصیل علم کشفی ذوقی عیانی است در معارف الهیه ~~...~~
~~...~~ و امثله ملقاة در ابواب اشیاء ~~...~~ چه این تعریف
عام است مر علم نسب و افعال و صفات و اسماء و قرانات و حقیقه
و مجاز و حقیقة بعد الحقیقة و شامل است ذوات موجودات و اطوار کاملات
و حقایق مخلوقات را از حیثیت انتساب آنها بمبادی عالیات و شامل
است مر علم توحید خاص را چون تعریف حکمت عام شامل ~~...~~
~~...~~ با آنکه سلبیه و القاء شبحیه و طرح موهومی یا موجودی شود
چنانچه اشاره بتمام اینهاست فقره دعا و حجت و سیف بایه و آیاتك و مقا
ماتك و علاماتك التی لا تعطیل لها فی کل مکان یعرفك بها من عرفك

اجمع وجه

تا انجا که فرمود فبهم ملأت سماءك وارضك حتی ظهر ان لا اله الا انت
مراد از علامات ومقامات همان ارکان توحید ووجه الله است که این آسمان
وزمین پر شده است بلکه ارکان کل شیء از باطن وظاهر واول وآخر
لاجل آنکه حق تعالی در جواب داود فرمود فخلقت الخلق لکی اعرف
وبالضرورة هر ذره خواه جوهر وخواه عرض خواه شهودی وخواه غیبی وخواه
ناسوتی یا لاهوتی خواه متعین وخواه غیر متعین بجهة عرفان حق آفریده
شده اند بلکه تسبیح ذره همان نفس حکایت ودلالت بر حق سبحانه
چنانچه مؤید فقرات مذکوره است مفاد صریح دعاء معتبر که فرمود اللهم ان لیس
فی السموات دورات ولا فی الاجسام حرکات ولا فی العیون
لحظات ولا فی النفوس خطرات الا وهی بك عارفات ولك
شاهدات وعلیك دالات وفی ملكك متحیرات یعنی دورات سماء
وغمرات ارض وحرکات اجسام ولحظات عیون وخطرات نفوس
مگر آنکه عارفات بخدا وحاضرات در نزد خدا ودالات بر خدا ومتحیرات
در ملك خدا اند وخبر ایمان حمی که از امراض واعراض بسیار معروف است اینست مو
ضوع علم حکمت وعلم بیان وفائده آن وصول ووقوف باین مقام است
وحصول ووقوف بمقام نفس ایجاد اشیاء است در تمام تطورات وتشأنات
آنها به آنکه تعطیلی باشد والا غایة وثمره ایجاد منتفی گردد بلکه لازم آید انتفاء
وانعدام اشیاء وآن محال است چون نفس اشیاء حکایت وآیه ودلیل است
پس قبول اشیاء که تعبیر میشود از آن بمعانی وتعین ذات اشیاء عبادت ذاتی است

واراس

واراس جمله نیست در تمام اشیاء بلسان کینونت چنانکه مفاد اللهم انی اخلصت
بانقطاعی الیك واقبلت بکلی علیك را بمسامع عارفان لاهوتی
رسانند وفقره دعاء امیر المؤمنین علیه السلام در میفرماید اللهم اجعل فی قلبی
نورا وسمعی نورا وبصری نورا ولسانی نورا ویدی نورا ورجلی
نورا وجمیع جوارحی نورا تا آنجا که فرمود اللهم کن فی وجهتی فی کل وجه
ومقصدی فی کل قصد وغایتی فی کل سعی وملاذی فی کل شدة
وهم ووکیلی فی کل امر مؤید مطلوب است اینست طریق اقرب بعلم وعمل
ذاتی در نفس ذرات وجودیه است به آنکه شیء محجوب باشد از آن در
آنی از آنات وفرقی نیست در این مقام مابین ظلال وانوار وعکوسات
واشراقات وواقع وفرض واعتبارات ومعقولات ومسموعات
والفاظ سافلات ومعانی عالیات اینست حقیقت امر در توحید
کما قال ع الحقیقة نور اشرق من صبح الازل فیلوح علی هیاکل التوحید
آثاره مؤید اینست قوله ع یا موجودا فی کل مکان ومدعوا بکل
لسان ونیز اینست معنی فقره دعاء عرفه که فرموده است یا من استوی
علی العرش فصار العرش غیبا فی ذاته کما صارت العوالم غیبا
فی عرشه ودر همین دعاء فرموده الهی تعرفت لی فی کل شیء فرأیتك
ظاهرا فی کل شیء از آنجمله است در حضرت سجاد ع در مناجات میفرماید
یا نعیمی وجنتی ویا دنیای وآخرتی چون ادراک نمودی این معنی را
خواهی دانست طریق منجی را وخواهی ذوق نمود اعتقاد وعمل فرقه ناجیه را
وخواهی دانست در علم الهی وحکمت بانی بر وجه عام احاطه وشمول دارد
علم ریاضی وطبیعی وعلم الهی یعنی اخص را که حکما گفته اند چه تخصیص علم الهی

بهنامی این مقامی در نزد اهل حق تحدید و تعطیل است بلکه تمام طبیعیات
و عنصریات و ریاضیات و الهیات بجمیع اطوارها در نزد ما علم الهی است
عرف من عرف و لا یعرفه الا اهل العنایة و الشرف و مقدمات علم
توحید غیب موضوع در نزد ما که از آن گفتگو میکنیم ذات
الله الظاهر است نه ظهور من حیث هو و نه ذات من حیث
هی چنانکه تو در هر چیز بهمین نمط معامله نمائی آیا نمی بینی در
تکلم تو در انسان از حیثیت کمالات و صفات او است و هم
چنین است سایر موجودات از عنصریات و فلکیات و روحانیات
چون این را دانستی پس مندفع شود شبهه آنکه هرگاه حق ظاهر در تمام کلیات
باشد از جواهر و اعراض و مادیتها لازم آید تشبیه حق تعالی و تحدید و تجسیم
بلکه بتقریر دیگر میگوییم چون در عالم وجود حق غیر حق معدوم است چنانچه
فرمود کان الله و لم یکن معه شیء پس تشبیه و تقیید و تجسیم مسلم معقول نیست
بلی شبهه در صورتی وارد است که غیری در انضمام لحاظ شود و چون غیر نیست
پس بکلی شبهه مندفع است آیا تو خود را نمی بینی در صورتیکه میگوئی من گفتم — در اشیاء
یا گفتم من رفتم و من آمدم و امثال اینها کسی گمان مغایرت با تو نمیکند که لک
الله ربنا رب کل شیء و لله المثل الاعلی و تایید این بیان است خبر رضوی
که میفرماید ان الله لم یخلق شیئا فردا قائما بذاته للذی اراد من
الدلالة علیه اجمال مفاد آن اینست که هر شیء مرکب است تا آنکه بترکیب خود

دلالت

دلالت کند بر صانع خود زیرا که معنی فاقد شیء نیست چنانچه از آن در کافی خبر داده
از مولای ما محمد بن علی الباقر علیه السلام فرمود و لا کان خلوا من الملک قبل انشائه
و لا یکون خلوا بعد ذهابه یعنی نیست خداوند صانع خالی از ملک — منه
و تجلیات خود قبل از آنکه ایجاد نماید ملک را چنانچه بعد از ذهاب ملک
و فنا آن خالی از آن نیست و اخباری که صریح است در علم حق باشیاء قبل
ایجاد آنها مؤید مدعا است و الحاصل مفاد خلقت الخلق لکی اعرف شامل
خلق بسائط و مرکبات است و الا لازم آید که مرکب من حیث هو مرکب دلیل
بر خالق خود نباشد بلکه نقل صریح مفاد خبر سید العارفین امیر المؤمنین علیه السلام
که میفرماید ان الله تجلی لهم من غیر ان راوه و اراهم نفسه من غیر
ان یتجلی لهم حق تعالی تجلی نمود از برای عباد خود بی آنکه او را ببینند در
نمود باشان نفس خود را بی آنکه تجلی نماید مراد از این نفس نفس الله است
اگرچه آن نفس اللهی تعطیلی از برشان بکاند از مکانه تعالی گردد از عالمین
بنا بر این آنکه مشخص است خلق و ظهور و نفس الله و وجه الله و آیة الله الکبری — و معلوم
و دلیل الله است و من کل شیء خلقنا زوجین افلا تذکرون و فی انفسکم
افلا تبصرون من عرف نفسه فقد عرف ربه هر ذره زوج دارد و از
هر موجودی زوج افزوده شده است و کمال این زوجیت است تمام انفس
کاینات کسیکه بشناسد نفس خود را بر وجه اتم و حافظ و جامعیت
از قابل و مقبول و ظاهر و معقول هر آینه خدای خود را شناخته است

از اینجهت است که حروف علم از حیثیت مخرج شمول و احاطه دارد اول و وسط و
آخر را زیراکه عین حلقی ولام از حروف وسط و میم شفوی است و بنظر دیگر
عین اشاره بعالم امر است و عالم امر عالم کن است و لام و میم اشاره
بعالم خلق است چه عالم خلق مرکب است از قابل و مقبول مراتب
مقبولات مواد عشره و مراتب قابلیات صورة ثلثین است فتم میقات
ربک اربعین لیلة الا له الخلق والامر و چون علم نفس معلوم است
لهذا مراتب علم شمول دارد تمام بسایط امریه و مرکبات خلقیه را تا انکه
شناخته بشود حق عالم بتمام علم که تمام معلومات است و عالم امر در انسان
اراده انسان و عالم خلق اعمال و شؤنات اوست آیا نمیبینی که اراده
و نیت تو بنفسه متخلق است پس بان نیت متخلق میگردد منویات و اعمال
مقصوده چنانکه فرموده ان الله خلق المشیة بنفسها ثم خلق الاشیاء بالمشیة
بلکه عالم خلق تعین عالم امر است چنانکه عمل نفس علم و عبودیت نفس ربوبیت است
و مراد ما از اینکه مشیت بنفسه موجود است زیاده بر حدیث مذکور انکه هرگاه
بنفسه متخلق نباشد لازم آید تسلسل باطل هرگاه او را ماده باشد که آن ماده غیر
مشیت باشد و همچنین الی ما لانهایه و لازم آید دور هرگاه متوقف باشد انخلاق
مشیت بماده و آن غیر مشیت است و آن ماده متوقف باشد در انخلاق خود بمشیت
و بطلان دور بدیهی است چه آن مستلزم تقدم شیء بر نفس است و تقدم شیء بر نفس لازم
دارد شیء موجود باشد در حالتیکه معدوم است و آن محال است و چون دور

[illegible]

و تسلسل باطل است پس مشیت متخلق بنفسه است و مثال انست در آینه نفس صورت تو
و در آیه آفاق دهنیت دهن و لزجیت نور و رطوبت ثلج بنفسه است
مجملا هر چیزی بنفسه متخلق است تا انکه دلیل باشد بر صانع خود کما قال علی علیه السلم
الحمد لله الذی کان اذ لا شیء کان و لا من شیء کون ما قد کان
حمد از برای خداوند است که مشیت را نه از شیئی است و است کردانید کاینات را
نه از شیئی از اینجا است که تمایز اشیاء بنفسه است زیراکه ماهیت هر شیئی
وحده وجود است ذاتی در کن شیء است که هر گاه ماهیات و خصوصیات
و تشخصات شیء ذاتی نباشد لازم آید که معاد کلی باشد نه جزئی چه هر گاه ماهیت
که تعین و جهت امتیاز شیئی است عرضی باشد در رجوع و بازگشت بسوی مبدء
لازم الزوال است والا عرضی نباشد بخلاف انکه جهت امتیاز هر گاه ذاتی
باشد زیراکه ذاتی شیء از شیء تخلف و انفکاک نپذیرد و لهذا معاد
شخصی است نه کلی نوعی مثال انکه تمایز اشیاء بالذات است نه بالعرض
چون نور شمس و نور سراج است و بیاض ثلج و بیاض عاج است که هر یک
بنور خاص خود و بیاض خود ممتاز است از غیر خود و بالبدیهه قدر جامع
مابین اثر و مؤثر در سلسله طولیه نباشد تا انکه جمع کند جهت جامعه اثر و مؤثر
را بعد از رفع مشخصات عرضیه و جمع اثر و مؤثر باطل است و کرنه اثر اثر نباشد
و بالبدیهه از برای هر اثری و معلولی علت خاصه است که آن علیت علت
است در معلول بنفس معلول بنفسه چه ثابت است که هر معلولی مجعول است
بجعل علاحده که آن جعل علت اوست خاصه از اینجهت است که میگوئیم زید

مؤثر مؤثر و

مؤثر در عمرو و مباین با عمرو است یعنی امتیاز ما بین ایشان بالذات است نه بالعرض
و تباین ذاتی و امتیاز ذاتی در صورتی معقول است که سلسله علل و معلولات
متعدد باشند و اگر از برای معلولی علت خاصی باشد و آن جعل خاص این است
چه هرگاه تمام معلولات بجعل واحد موجود گردند لازم آید که تمام معلولات
یک شئ ایشان نباشد چنانچه هرگاه تمام حروف کتابت بحرکت مستقیمه
الفیه موجود گردند لازم آید که تمام حروف کتابت الف باشند و حال آنکه
حرکت هر یک از حروف که جعل او است بر وجه خاصی است که بهیچ وجه دخلی
بحرکت ایجادیه دیگر ندارد و این در غایت ظهور و انکشاف است و اما هرگاه
از برای سلسله معلولات علت وحدی باشد بر نحوی که نسبت جعل بهمه مساوی باشد
باطل است چنانکه دانستی بلی در این صورت وجه صحت در صورتی است که از برای جعل متصور است
وجوه و رؤس فرض شود تا آنکه هر معلولی موجود گردد بر وجه خاص جعل متعلق باو
چنانچه در حرکت ایجادیه حروف دانستی بنا بر این فرض اخیر نیز تباین و تمایز
بالذات نباشد نه بالعرض و هرگاه بگوئیم که چه ضرر دارد که تباین و تمایز در سلسله
عرضیه بالعرض چون زید و عمرو و بکر مثلا چنانچه عامه علما بر آن رفته‌اند میگوئیم
چنین باشد محال باشد که زید مؤثر در عمرو باشد چه تاثیر شئ در شئ نیست مگر
در سلسله طولیه و چون تاثیر زید در عمرو معلوم است لا بد است که نسبت ایشان
با هم نظر نسبت طولیه باشد پس تمام سلاسل طولیه خواهند بود از آن جهت که میگوئیم
که اثر کامل علت کامل است و کاملیت اثر در بودن است که اثر او نیز اثری باشد
و هم چنین اثر اثر را اثری باشد الی ما شاء الله و لهذا قلنا ان النور تعالی النور
و النور نور النور و النور نور النور نور و له جمال و لجماله جمال و لجمال جماله جمال

و لکماله

با غیر باشد بلکه وراء جهت جامعه

الی ما شاء الله و سبب این مقاله و عقیده آنکه هر ذره را منجلی نشده مگر از برای آنکه
دلیل باشد بر موجد خود نه همچنانکه موجد آن ممتاز است بنفسه این ذره نیز ممتاز
است بنفسه لا بلکه ما بین او و ذرات دیگر جهت جامعه باشد تا آنکه این کمال
دلیل و حکایت صانع متعال باشد فافهم و اغتنم هرگاه بگوئیم که اشیاء مرکبند
نه بسیط و مرکب هم مرکب نمیشود مگر از دو جزء مختلف چه آب را با آب دیگر هرگاه
مزج نمایند مرکب نمیگویند زیرا که هر دو آب از یک جنس اند چون شئ مرکب شد از دو
جزء مختلف دلیل بر صانع غیر مختلف نتواند باشد میگوئیم اولا هر یک از دو جزء مختلف
دلیل بر صانع است و ثانیا آنکه این دو جزء مفروض خارج از وجود نیستند چه
چه عدم نیست است و آنچه موجود است وجود و وجود یک است و یک امر واحد
است نه مختلف و لهذا ما تحقیق کرده ایم که مبدء و مشتق چون وجود و موجود
واحد اند بلاحظه آنکه موجود نیز وجود است چه غیر وجود چیزی نیست تا آنکه
عارف موجود غیر وجود و مشتق غیر مبدء باشد چون تمایز ذاتی شان باطل شد قول عبد
الکریم جیلانی که گفته است «و ما الناس فی التمثال الا کثلجة» «و انت لها
الماء الذی هو نابع» «و لکن بذوب الثلج یرفع حکمه» «و یوضع حکم الماء
و الامر واقع» زیرا که او قائل است بآنکه حق و خلق مانند آب و یخ است
یعنی همچنانکه یخ که متغیر از خلق است چون رفع ثلجیت و بستگی نماید آن آب است
هم چنین است خلق هرگاه رفع انیات و حدود نماید جز حق نباشند
و قول او نیز که تمایز عرضی است تا طاری بشود و او را زوال تا اتحاد بیاید تا آنکه
فرقی ما بین حق و خلق نباشد و هم چنین باطل است قول عارف که گفته است
«زبس بستم خیال تو تو گشتم پای تا سر من» «تو آمد رفته رفته رفت من آهسته آهسته»

چه آمدن و رفتن در صورتیست که تمایز ما بین عرض باشد و غیر مطلوب الکه جسمی
باشد تا انکه رفعش محتاج بالقا و عرض باشد بلکه حق تعالی شئ را چنانکه در
دلیل و عنوان خود آفریده است بی انکه او را جهة دلالت بر غیر باشد
وگرنه لازم آید اثبات شریکی از برای خدا خواه آن شریک نفس خلق
و توهم ایشان باشد یا شیطان یا صانع دیگر یا انکه لازم آید لغو
و عبث در ایجاد آن جهت که لازم است بزعم تو و چون از برای
حق تعالی شریکی نیست و فعل او نیز در غایت اتقان و کمال است پس رفع جهة
امتیاز ذاتی شئ است محال است و چون دانستی ما به الامتیاز ذاتی
است نه عرضی خواهی دانست که مکان و زمان و جهة و رتبه و کم و کیف
ذاتیند چه امتیاز اشیا بعضی از بعض بیکی از اینهاست و مراد ما از این
امور سته جوهر ذاتی است نه عرضی چه مراد از مکان آن ظرفیست که شئ در او
حلول کرده است چنانچه هرگاه قامت تو یکذرع باشد همان یکذرع جوهری که
محل وجود و تحقق تو است ذاتی تو است و مراد ما از زمان امتداد و استمرار
شئ است از مبدء وجودش تا نهایات شئون و اطوار وادوار شئ بلانهایه
و هر یکی از این زمان و مکان ذاتی شئ است که هرگاه نباشند نیستی آن شئ خواهد شد
و مراد از جهة وجه شئ و توجه و استعداد شئ است از مبدء خود و مراد از
رتبه نسبت قرب و بعد از اثر است نسبت بموثر و مراد از کم جوهری قدر
ماده است در کمی و زیادی و مراد از کیف نیز جوهری است چنین لون ذهب
و صفرت است و صفرت ذهب ذاتی است نه عرضی و بعبارت
این سته ارکنیه جوهریه ثابت است از رد حس و عقل زیرا هیچ ذره

نیست مگر انکه جوهریست او با به الاشتراک و ما به الامتیاز است و ما مراد از ما به الامتیاز
فصل است و مراد از فصل مشخص او است از غیر او و مشخص شئ رکن وجود او است
و الا هستی شخص موجود نشدی و اما حسا چنانچه میبینی که هر شئ ممتاز است بکم
و کیف و زمان و مکان و رتبه و جهة جوهری خود از غیر چنانکه نور سراج بعضی از بعض امتیاز
شناخته میشود بقدر ماده نوری مخصوص با آن بعض و هم چنین کیف ذاتی آن و
استمرار و امتداد شئ از حین بدو ش از سراج و رتبه آن نسبت بسراج و جهة
استمدادش از سراج چه هر جزئی از نور سراج امتیاز یابد از جزء دیگر باین مشخصات
سته جوهریه چون این را دانستی خواهی دانست که وجود و مهیه نیز ماده و صورة
هر شئ ذاتی آن است باین معنی که هر یکی بجعل علاحده موجود است و الا وجود
عین مهیة بودی چون این مسئله عویصة العلمیه را در مبدء ایجاد دانستی خواهی دانست
که انکه معاد خواهد شد ماده و صورت با هم خواهد و از فهم این مسئله حل میشود بسیع
بسیاری از ایات و اخبار مشکله معضله و از فهم این مسئله شریفه بطلان قول
حکما را در مسئله مبدء و معاد خواهی دانست و خواهی دانست که حدود و مشخصات
مراد و مطلوب است و خواهی دانست بطلان کسر حدود را و خواهی دانست بطلان
قول عارف را که انا الله بلا انا و لا جل انکه حق تعالی عابث و لاغی نیست در ایجاد
و ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ذلک ظن الذین کفروا
نیافریدیم آسمان مواد و ارض مهیات و صور و ما بینهما من النسب والاضافات
والروابط را بعبث تو توهم عبث در ایجاد ذره از ذرات کاینات شان
کسانیکه کافر شدند بخلق و تخییر در کار خود چه از ماء آسمان مواد و ارض
قابلیات انبات میشود اشجار اسما و صفات و کمالات و شئون و آثار
و اطوار لانهایات قال تعالی انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا
فانبتنا فیها حبا و قضبا و نخلا و زیتونا و حدائق غلبا

امتیاز

وعنبا

دمی‌شود که مراد از ریزش آب ماء معرفت باشد که از سحاب مشیت نازل می‌شود بر اراضی
قلوب و از آنجا میروید اشجار معارف و کمالات که تغذی نماید از اثمار
آنها و استمداد نماید از امدادات صمدانیه و برکات ازلیه سبحانیه زیرا که
امدادات ربانیه در افعال عباد چون روح و افعال عباد چون اجساد است
قال ابی الحسن ع قلت والله فی افعال العباد کالروح فی الجسد و آنچه
از قدر و مدد الهی که بمنزله ماده و از افعال عباد که بمنزله صورت و اصل است
موجود شود امر بین الامرین و مراد از امر بین الامرین چون سکنجبین است
از حلاوه و حموضت چه بالضروره سکنجبین طبیعتی است علاحده که نه شکر است
و نه سرکه و اما آنکه وارد است که لا جبر و لا تفویض بل امر بین الامرین
پس مراد اینست که عطای ماده صالحه از برای هر تعین بنحو جبر و الجاء نیست
بلکه بر نحو فضل و کرم است بطریقیکه صالح و قابل تمام تعینات خیرات و شرور
در [illegible] است و تفویض نیز نیست چه تفویض آنکه معطی فیض خود را
از بنده خود گرفته او را با او واگذارد و این موجب انقطاع فیض بلکه مقتضی
انعدام شیء است آیا نمی‌بینی که هرگاه مابین تو و مرآت هرگاه فاصله باشد
صورت مرآتی نیست و نابود گردد فاما تصرف حق در مخلوقات بر سبیل
دعوت کسیوی حالی ایشان است چون معامله طبیب در علاج با
مریض و معنی ادعونی استجب لکم همین دعوت حالی است نه دعوت
قالی مگر در صورتیکه مطابق گردد قال با حال و گاهی از بین الامرین تعبیر
می‌شود بتوحید باین معنی که جبر و تفویض باهم اثنین که چون از برای اثر
وجودی نیست پس آنچه صادر میشود از اثر فعل موثر است چنانچه آنکه از
حدیده محماة صادر می‌شود از احراق فعل نار است زیرا که نار فعل خود را القا

نحو

نحو در حدیده و ظاهر میسازد فعل خود را از حدیده و هم چنین است فعل
عباد و نسبت باراده و تاثیر خالق در توحید افعال مگر آنکه حق تعالی
راضی بشر در د مهیا نیست اولاً و بالذات بلی راضی می‌شود در مقام
حکمت ثانیا و بالعرض بعد از آنکه عبد طلب کند آنرا است معنی حدیث
کافی که فرمود خدا نهی کرد ادم ع را از اکل شجره و خواست که تناول نماید
و امر کرد شیطان را بسجده از برای ادم و نخواست سجده کند و هرگاه بخواهی
مشاهده کنی امر بین الامرین را در طاعت و معصیت نظر کن بجدار استظلال
مستفیض از شمس لاجل آنکه جدار مثال مکلف و شمس مثال حق و نوریکه بجدار
از شمس تابیده مثال طاعت و ظلی از جدار رسیده شده مثال معصیت است
و بالضروره نور جدار و ظل جدار هر دو بوجود شمس است قل کل من عند الله
ولکن نور جدار از شمس است بجدار و ظلمة جدار از جدار است بشمس الخیر فی
یدیک والشر لیس الیک لکن خلق الخیر والشر اینست معنی قوله ع کلا نمد
هؤلاء یعنی نور و اصحاب یمین و ایمان و هؤلاء یعنی ظلمت و ظل و اصحاب شمال
و کفران من عطاء ربک و این مفاد را شمس بنور و ظل للزوال بسمع اهل
مشاهده و عیان رساند که ای جدار نور تو از منی و ظل تو از تو است لکن
با شراق منی و اما در دولت حق مستتر و ما تشاؤن الا ان یشاء الله ظاهر گردد
با استیلاء عالم از ظهور امامی که به ملأ ارکان کل شیء ظل و نور دو تقابل از
میان مرتفع گردد بلکه طاعات خود را معاصی دانند و الحاصل مولای عالمیان
امیر المومنین ع میفرماید هرچه را از آن توبه و انابه بسکینی فعل تو است و آنچه را از اضرار است

حکم

واز آنجناب ع مروی است که اعمال بنده بر سه قسمت فرایض و واجبات
و فواضل و مستحبات و مناهی و سیئات اما واجبات اعمال پس آن بامر و رضا
و قضاء و قدر و مشیت و علم خداوند است واما مستحبات پس آن بامر خدا
نیست ولکن برضا و قضا و قدر و مشیت و علم خدا است واما سیئات پس
نیست آن بامر و رضای خدا بلکه بقضا و قدر و مشیت خداوند است واز
این جهة عقاب میکند بنده را بارتکاب سیئات چنانکه مفاد حدیث شریف
بر تو معلوم شد پس شک نیست مشتبه نشوی بحدیث شریف که فرمود هیچ
چیز در آسمان و زمین لباس هستی نپوشد مگر بهفت خصلت آن مشیت و اراده
و قدر و اذن و اجل و کتاب است بلی اهل رجعت بعد از کشته شدن
شیطان در رفع انجاس واقذار و محرمات بظهور وجه الله در تمام آفاق
و انفس و ظهور دولت حقه صرفه در تمام ارادات اراده حق باشد احکام و
تکالیف بر حسب مقام معرفت و عقاید است در تمام عنوانات فقهیه از طهارت
و صلوة و صوم و حج و عبادات و معاملات واما قبل از ظهور دولت حقه
پس فرمود بشناسید شیعیان ما را بدو خصلت یک حفظ اوقات صلوات
دویم مواساة با اخوان و الا پس از ایشان دور شو پس از ایشان دور شو
چه مواساة دلیل بر توکل است و توکل توحید است و مراد از توکل
یأس از مردم است و ایشان قادر نیستند بر رسانیدن نفع و ضرر بلکه ضار
و نافع و رازق و معطی خداوند است کما قال ع التوحید التوکل والتوکل
نصف الدین و قال ص قال جبرئیل التوکل العلم بان المخلوق لا یضر
ولا ینفع ولا یعطی ولا یمنع و استعمال الیأس من الخلق ع بلی هرگاه

عارف واقع باش

و قضاء

دلیل بر

عارف واقع باش در ارض توحید که بجز انوار امام چیزی نبیند خدا از اصحاب ... و عطا
بایشان اخذ و عطاء از امام و با امام است در صورتیکه متصف بمواساة
و متصبغ بصبغ توحید و سالک باشند مسلک امام را چنانچه دنیا در نظر ایشان
خوار و متوکل علی الله باشند ولی تصدیق بامام ع و سالک بودن بر مسلک او
و ندیدن غیر او را که وجه الله است اقل از کبریت احمر است و در کافی در باب
معرفة الامام ع میفرماید قلت جعلت فداک فما معرفة الله قال
تصدیق الله و تصدیق رسول الله و موالاة علی ع و الائتمام
به و بائمة الهدی و البراءة الی الله عز و جل من عدوهم هکذا
یعرف الله عز و جل ه مختصر مفاد حدیث آنکه معرفة امام تصدیق خدا و
تصدیق رسول خدا و موالاة علی ع و اولادش و بیزاری از دشمنان علیهم السلام است
غافل مباش از معرفت که تمام امور اربعه است واز برای اهل علم و ایمان
درجات و مراتب و مقامات است و تمام اینها برحق و مقبول حق است
چنانچه در کتاب کفر و ایمان کافی وارد است که راوی عرض کرد ما بیزاری
میجوئیم از کسی که نمیگوید آنچه را که ما میگوئیم در معرفت آنجناب فرمود آیا ایشان
دوست میدارند ما را و نمیگویند مقاله شما را و مع ذلک شما از ایشان
بیزاری میجوئید راوی عرض بلی فدای تو شوم دوست دارند شما را و نمیگویند آنچه
ما بر آنیم آنجناب فرمود پس در نزد ما چیزی از معرفت است که در نزد شما نیست
پس بنابراین سزاوار است که ما هم از شما بیزاری جوئیم پس فرمود که در نزد خدا
چیزی است از معرفت که در نزد ما نیست بنا بر مقاله شما باید خدا هم طرح
کند ما را راوی عرض کرد که فدای تو شوم بعد از این تبری نخواهم کرد پس حضرت
فرمود دوست بدارید ایشان را و بیزاری مجوئید از ایشان بدرستیکه
بعضی از مسلمین کسی است که از برای او سهمی از علم است واز برای بعضی دو سهم واز

الامام

برای بعضی سه سهم دارد برای بعضی چهار سهم و از برای بعضی پنج سهم و از برای بعضی شش و از برای بعضی
هفت سهم است پس سزاوار نیست که حمل کند صاحب یک سهم آنچه را که
صاحب دو سهم دارد و نه حمل نماید صاحب دو سهم آنچه را که صاحب سه سهم دارد
و هم چنین تا باخر سهام سبعه پس مثال فرمود که مردی همسایه داشت نصرانی
و او را باسلام دعوت چون بشرف اسلام مشرف شد بهنگام سحر آن مرد به در خانه
جدید الاسلام آمده گفت بسم الله وضو بگیر حاضر شو بصلوة جماعت چون بمسجد در آمدند مشغول
بنماز شدند تا هنگام طلوع فجر و بعد از فراغ صلوة صبح و تعقیبات خواست جدید
الاسلام که بخانه خود برود مرد مسلم گفت بکجا میروی روزها کوتاه است بنشین تا
آنکه نماز ظهر را نیز ادراک کنی و بعده خواهی رفت چون از نماز ظهر فارغ شد و خواست و تعقیب آن
برخیزد مرد مسلم گفت بکجا میروی وقت نماز عصر نزدیک است بعد از نماز عصر برو و هم
و هم چنین بعد از فراغ از عصر و تعقیب آن گفت که مغرب نیز نزدیک است و بعد از
مغرب گفت بکجا میروی صبر کن تا نماز عشاء را تمام کرده باهم برویم چون بعد از
عشاء بمنزل برگشته فردا آن مرد مسلم بدر خانه جدید الاسلام آمده گفت بسم الله برخیز
آماده گی بسم الله گفت بنماز جماعت جدید الاسلام در جواب گفت برو کسی دیگر را
ببین من فارغ نیستم و حال آنکه فقیر و صاحب عیالم پس حضرت فرمود که او داخله
شیٔ اخرجه منه یعنی برگردانید او را بچیزی که اول برای آن بود از دین حق مجملاً رد است
که بار را برارباب سهام علم گران نکنی بلکه بجد و تشبث بدین ماوا میکند از خروج از
دین بیرون سازم کافی است تا آنکه کم ترقی کند در این حکمت در تمام از منه مطلوب
و درجات اهل جنان لا زال متفاوت است و در خبر وارد است که لو علم
الناس کیف خلق هذا الخلق لم یلم احدٌ احداً اگر مردمان بدانند که چگونه آفریده است
خدا مردمان را هر آینه کسی ملامت کسی نمیکرد زیراکه از برای درجات است حتی آنکه در تو
قائم آل محمد که والله لیطلبن الجنة الحقیقة قیل وما الحقیقة قال الذین یحلفون بحق

لنا

علی ع و کلا یعرفون قسم بخدا که داخل بشوند حقیقة بهشت سؤال کردند که کیانند ایشان قسم بخورند
فرمود کسانیکه بحق او و محبت حال آنکه نمیشناسند او را و در کافی از ابو بصیر روایت
میکند که فرمود ای امام لا یعلم ما یصیبه و الی ما یصیر فلیس ذلک بحجة نزد او
الله علی خلقه هر امامی که عالم نباشد بآنچه میرسد او را آنچه حجت خدا بر خلق و از حضرت
امیر المؤمنین ع مرویست که فرمود انی اعلم ما کان و ما یکون علم احاطة لا علم
اخبار میدانم گذشته و آینده را بعلم احاطه نه علم خبری از برای آنکه امام ع محل
مشیت است و مشیت موجب است تمام کائنات و او است باب افاضات و اعطاء ذات
و او است قطب رحی وجود از غیب و شهادو و بالضروره آنکه اشرف خلق است و اشرفیت
نمیباشد مگر بعلم و قدرت و احاطه چگونه احاطه و شرافت او را نباشد و تمام اشیا
ثبت باو چنین نسبت نور است بمنیر در مقام نورانیت و قیومیت و اما در مقام
بشریت پس ظاهر شده بلباس حادثات و در آن مقام نسبت میدهد
بخود عجز و ناتوانی و جهل و نادانی را و حال آنکه در مقام آیة الله هی بیده ملکوت
کل شیٔ آنکه منافق متنفر است از استماع ذکر مقامات او چنانچه از محبوب
علی الرضا ع مرویست از رسول خدا ص فرمود ذکر علی بن ابیطالب ع
عبادة و من علامات المنافق ان تنفر هو عن ذکره و یحب استماع
القصص الکاذبة و اساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرء و اذا ذکر
الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالآخرة و اذا ذکر
الذین من دونه اذا هم یستبشرون فسئل ع عن تفسیرها قال ع انا قائل ذکر
ان رسول الله ص کان یقول اذکروا علی بن ابیطالب فی مجالسکم فان ذکره
ذکری و ذکری ذکر الله فالذین اشمازت قلوبهم عن ذکره و استبشروا
عن ذکر غیره اولئک الذین لا یؤمنون بالآخرة و لهم عذاب مهین

مختصر مفاد خبر آنکه ذکر علی ع ذکر خداست مشمئز میکرد قلوب منافقان از ذکر
او زیرا که حدیث آل محمد صعب و مستصعب است مگر از برای مؤمن ممتحن
قلبش سالم و صدرش نورانی و خلقش حسن باشد و موجود شده باشد از جوهره
طینت او و ع در الکافی من عرف علیا کان مؤمنا و من انکره کان کافرا
و من جهله کان ضالا و من نصب معه شیئا کان مشرکا و من جاء بولایته دخل
الجنة و من جاء بعداوته دخل النار ع معرفة علی ع ایمان و انکارش کفر و
جهل با و ضلالت و دیدن کسی را با او در رتبه و منصب او شرک است و کسیکه
دوست او باشد در جنت و هر که دشمن او باشد در نار است و ع عن الصادق ع ان الله
اقسم بعزته و جلاله ان لا یعذب اهل التوحید بالنار ابدا خدا بعزتش قسم
فرموده داخل نکند اهل توحید را باتش هرگز مراد از توحید صفاتی آنکه روا نداری
صفات حق را برای او و او را متصف باینها بداری چنانچه مراد از توحید افعال آنست
و نسبت ندهی بخالق خود چیزی را که او ترا بآن ملامت فرمود کما قال الصادق ع
اساس الدین التوحید و العدل اما التوحید فان لا تجوز علی ربک
ما جاز علیک و اما العدل فان لا تنسب الی خالقک ما لامک علیه
بلکه فرمود کمال التوحید نفی الصفات عنه یعنی نفی کن از ذات او هر صفتی
را که مغایر باشد با ذات او بلکه بگو صفاتش عین ذاتش است از برای آنکه صفت و
موصوف دلیل بر اقتران است و اقتران دلیل تثلیث ممتنع است در حق او
پس فرموده من وصف الله فقد حده و من حده فقد عده و من عده فقد
ابطل ازله و من قال کیف فقد استوصفه و من قال فیم فقد ضمنه
و من قال علی م فقد جهله و من قال این فقد اخلا منه و من قال ما هو
فقد نعته و من قال الی م فقد غایاه عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق

ورب

ورب اذ لا مربوب و کذلک یوصف ربنا و فوق ما یصفه الواصفون
هر که توصیف کند خدا را آنکه حد کرده او را و هر که حد کند او را بشماره
آورده است او را پس باطل کرده ازلیت و خدا آنکه او را و هر کس بگوید
چگونه است یا بر چه چیز است یا کجا است یا آنکه حیث او یا تا بچه حد خواهد بود
پس طلب شناختن و اثبات مکان کرده و جاهل شده او را و او را آنکه بمکانی
و خالی از مکانی دانسته و او را وصف کرده و از برای او نهایتی قرار داده است
عالم اذ لا معلوم و خالق اذ لا مخلوق و رب اذ لا مربوب است یعنی
وصف پروردگار و فوق آنچه وصف میکنند تمام وصف کنندگان زیرا که
مابین مدرِک بکسر و مدرَک بفتح مناسبت لازم است و الا لازم میآید هر حسی
ادراک کنه هر چیزی را و آن باطل است چنانچه بصر مسموعات و بسمع مبصرات و
بذوق مشمومات و بشم مذوقات و بلمس غیر ملموس ادراک نکرد بلکه هر آلت
ادراکی مخصوص است بمدرکی که خاص بجنس است قوه فکر و خیال و وهم و حافظه
و عاقله و از حواس باطنه از چه آنها هر یکی درک کنه مناسب خود را چون حق سبحانه عقلا
معلوم شد که لازم مناسبت مابین مدارک و مدرکات بر واضح شد بطلان ادراک ذات حق
سبحانه بالکنه و بنحو چه از جهت عدم مناسبت آیا ندیده فقرات خطبه ثم یه
امیر المؤمنین ع میفرماید ان قلت هو هو فقد باین الاشیاء
فهو هو و ان قلت فهو هو فالهاء و الواو کلامه صفة استدلال علیه
لا صفة تکشف له فان قلت له حد فالحد لغیره فان قلت الهواء
نسبه فالهواء من صنعه راجع من الوصف الی الوصف و عمی القلب
عن الفهم و الفهم عن الادراک و الادراک عن الاستنباط و دام

الملك فی الملك وانتهی المخلوق الی مثله والجاء الطلب الی شکله
والسبیل مسدود والطلب مردود دلیله آیاته ووجوده اثباته

مختصر مضمون آنکه کسی را بهیچ وجه راه بمعرفت ذاتش نیست بآنکه تمام ذرات
کائنات ومراد کل موجودات است بآنکه در این معنی ذره ما هیچ حقیقت
نیست و ذره تراب باشد وعلت عدم عرفان غیر حق حق را آنکه غیر حق
در ذات حق معدوم صرف و لیس محض است ولهذا بوجه ما نیز شناخته
نشود کما قال علی ع فی معنی التوحید ان ربنا احدی المعنی یعنی لا ینقسم
فی وجود ولا عقل ولا وهم باین معنی وحدت او بحیثیت محیط بر وجود
وموجودات ومعقول و اوهام کان الله ولم یکن معه شیء والآن کما کان
پس شبیه ومثل ومانند او را نباشد از آنجهت است که سید سجاد ع فرموده انی
لاکتم من علمی جواهره کی لا یری الحق ذو جهل فیفتتنا فرب جوهر علم
لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا ولا استحل رجال مسلمون دمی
یرون اقبح ما یاتونه حسنا و آنچه وارد است در توحید سه مذهب است یکی
نفی دوم تشبیه سیم اثبات بغیر تشبیه اما مذهب نفی و تشبیه جایز نیست بلکه
اثبات بلا تشبیه حق است چون این را دانستی خواهی دانست مفاهیم و معانی
علم و قدرت و سمع و بصر و حیوة و قدم و کرم و غیرها همه متحد و عین ذات‌اند بدانکه
آنکه علم حق بمعنی دانائی و قدرتش بمعنی توانائی و سمعش بمعنی شنوائی و بصرش
بمعنی بینائی باشد بلکه کل اینها مترادف و بر یک معنی اند کما قال علی ع الکاظم عن الباقر ع

علم کله قدرة کله سمع کله بصر کله بلا اختلاف فی الذات ولا فی المعنی
مراد از ذات مصداق و مراد از معنی مفهوم است و این جزء صریح است
بر ترادف و نفی تباین مفاهیم کما علیه العلماء المستضعفون چون تقسیم
در توحید باطل است و گرنه تحدید و اثبات حدوث و نقصان است
بدانکه بینونت ما بین اثر و مؤثر لا لاشانه بینونت و مغایرت تعبیری
تغیری است نه بینونت عزلی حقیقی چه موجب اثر مستقل باشد بر اشیاها

قال علی ع توحیده تمییزه عن خلقه وحکم التمییز بینونة صفة لا بینونة عزلة
بینونت صفتی چون نور و منیر نه آنکه توهم نمائی حادث را لازم ذاتی چون نور را
لازم شمس است بلکه باختیار حق است آن شاء اوجده والا فلا و تو هم
بکنی از عدم تا زمان تخلل عدم فاصل ما بین ذات حق و اشیاء معدومه
والا لازم آید تعطیل در فعل و ایجاد و لازم آید تحدید ذات بحد وقتش
زیراکه محدود مستلزم ما به الامتیاز است پس مرکب خواهد بود و هر مرکب محتاج
باجزاء خود است و هر محتاج حادث است پس تخلل عدم ما بین ذات حق تعالی
و ممکنات نباشد بلکه وجود هم فاصل نخواهد شد چه آن وجود هرگاه قدیم است
مستلزم تعدد قدما است باطل و هرگاه حادث است خالی از این نیست
آن حادث مسبوق بایجاد است یا نه هرگاه نیست پس فاصله ما بین آن حادث و ذات
نباشد و هرگاه حادث دیگری فاصله است و هم چنین الی ما لا نهایة مستلزم تسلسل
باطل است و چون دانستی محالیت تخلل عدم را لازم آید یکی از دو امر باطل و آن
بودن اشیاء است از لوازم ذات و آنکه ~~نه آنکه~~ حق تعالی فاعل موجب باشد
نه فاعل مختار و لا آنکه لابد باشد حق تعالی هر گاه اشیاء فعل وان شاء ترکه

یعنی

فاعل

پس

هم

پس هرگاه ذات علة تامه باشد و تخلف معلول از علة مستحیل الانفکاک باشد لازم آید
که ممکنات لازم ذات علت باشند پس مستلزم ایجاب عالم خواهد بود زیاده بر آنکه اسم
علة مطلق نگردد بر خدا و از اسماء او نیست چه اسماء الهی توقیفی است بلکه علت
چنانکه میفرماید علة ما صنع صنعه و هو لا علة له
میفرماید وکان علیما قبل ایجاد العلم والعلة و ایضا لازم میآید که محل
حوادث و مقترن با حوادث باشد هرگاه ممکنات از لوازم ذات حق باشند و لازم
آید اندراج و اندماج اشیاء در ذات مانند اندراج لوازم در ملزومات یا اندراج
شجره در نواة یا انوار در شمس و بالضرورة ایجاب و اضطرار و محل حوادث
و مقترن با حادثات و اندراج حادثات و حلول ایشان در ذات بلکه اتحاد
چون قسم اول باطل شد ثابت است که ایجاد حق به فصل و وصل بارادة و اختیار
بلکه فصل ما بین فعل و ارادة با سایر مجعولات باشد چنانچه مشهور است
بر متفاهم عوام و گرنه تخلف نور از شمس اراده از ذوی حکمت
نیز محال است چون فی الجملة آگاهی از توحید و اختراع بهم رسید
خوش است دارم ذکر خبر مفضل را از برای اثبات مدعا (ع)
روی المفضل عن الصادق ع انه قال ان القدیم هو
بلا کیفیة ولما شاء ان یظهر حجابه اخترع نورا
من نوره لا بائن عنه مفتوقا ولا ملتصق به مرتوقا
فاقامه فی نفسه محجوبا عالم شعاعا یتوقد فقال له
اعرفنی فی ذاتك ولا تكن لی حاجبا فنطق النور
بالتقدیس وقال انت لاشبه لك
افهمنی فی

و از علل — ذات — بودن ذات — ممکن است

[illegible]

فی مشیتك بعد ذلك ظاهری من نورك وباطنی نفسك
مختصر خبر حکمت مشحون آنکه فرمود قدیم تعالی بود بی آنکه با او کیفیتی باشد و چون خواست
اظهار نماید حجاب ذات خود را آفرید نوری از نور خود بی آنکه نور او
ماده آن باشد و بی آنکه مباین و متغایر و منفصل باشد و بی آنکه موصول
باشد آن حجاب با ذات قدیمه پس برپا داشت آن حجاب مخترع را در نفس
خود مستشعع نورانی پس خطاب رسید بآن حجاب که شناسا مرا در ذات
خود و مباش تو حجاب از من پس ناطق شد آن نور که حجاب مخترع است بتقدیس
که تو منزه از شبیهی برپا داشتی مرا در مشیت خود بقدرت خود
ظاهر من از نور تو و باطن من نفس تو است و در نهج البلاغة میفرماید لما
اراد الکون فقال له کن فیکون لا بصوت یقرع ولا نداء یسمع
وانما کلامه فعل انشاء چون خواست ایجاد نماید ممکنات را بکن فیکون
پس انشاء و اختراع فرمود اشیاء را بی آنکه صوتی بر خورد یا ندائی شنیده شود
و نیز در همان کتاب فرمود در اثبات اختراع اشیاء لا من شیء ولم یکن من قبل
ذلك کائنا ولو کان قدیما لکان الها ثانیا لا یقال کان بعد
ان لم یکن فتجری علیه صفات المحدثات ولا یکون بینه وبینها
فصل فتستوی الصانع والمصنوع ویتکافؤ المبتدأ والبدیع
خلق الخلق علی غیر مثال خلا من غیره ولم یستعن علی خلقها باحد من
خلقه اختراع فرمود در حالیکه نبود پیش از آن چیزی و گرنه لازم میآید اثبات
خداوند قدیم دیگری در وی و اینست که گفته بشود بود خدا و نبود مخلوق پس
جاری بشود بر او صفات مخلوقات با آنکه مختلف الحالات باشد بعد بودن انها

آن حجاب — بنفس الحجاب

خدا

وثنیت میان مخلوقات وخالق آنها فصلی تا آنکه صانع ومصنوع مساوی کردند در
استقلال بلکه مزید خلق را بی آنکه مثالی باشد از برای آن وطلب یاری نماید در (بی آنکه)
ایجاد آنها بخلق خود ودر همان کتاب میفرماید که یعود بعد فناء الدنیا
وحده لا شریک له معه کما کان قبل ابتدائها کذلک یکون بعد
فنائها بلا وقت ولا مکان ولا حین ولا زمان عدمت عند ذلک
الآجال والاوقات وزالت السنون والساعات فلا شیء الا الواحد
القهار الذی الیه مصیر جمیع الامور بلا قدرة منها کان ابتداء
خلقها وبغیر امتناع منها کان فناؤها ولو قدرت علی
الامتناع لدام بقاؤها عود میدهد اشیاء را بعد از فناء دنیا بی آنکه
شریکی باشد با او چنانچه مزید آنها پیش از ابداع بدون آنها هم چنین ایجاد رجوعی (با وی)
میفرماید بی آنکه زمانی ومکانی باشد بلکه نباشد بعد از فناء عالم مگر خداوند وحدی
در بازگشت اشیاء بسوی اوست بی آنکه امتناعی وقدرتی از برای اشیاء باشد
در عدم رجوع چه هرگاه قادر وتوانا باشند بر امتناع از رجوع هر آینه فانی نمی شدند
بلکه وجود ایشان باقی بود … ونیز در الکافی قال علیه السلم شیعتنا من نور الله
خلقوا والیه یعودون والله انکم لملحقون بنا یوم القیمة یعنی
شیعیان ما از نور خدا متخلق وبسوی خدا عود خواهند نمود قسم بخدا که شما
بما ملحق خواهید شد در روز قیامت وکما فی الزیارة ایاب الخلق الیکم وحسابهم
علیکم رجوع خلق بسوی شما وحساب ایشان بر شما است ودر خبر وارد است
که شما شیعیان ما داخل آتش خلق نخواهید شد از برای آنکه هر کاه مظلمه ما بین شما وخدا
باشد شفاعت میکنیم آنرا وخداوند وعده فرموده که رد نکند شفاعت ما را وهر کاه

مظلمه

مظلمه ما بین شما وما باشد میگذریم از آن وهر کاه مظلمه ما بین شما ومردمان باشد راضی میکنیم ایشانرا
ودر خبر دیگر فرموده سؤال کرده نمیشود شیعیان ما در روز قیامت کما قال الله
ولا یسئل عن ذنبه انس ولا جان وفرموده که اولئک یبدل الله سیئاتهم
حسنات یعنی تبدیل میکنند گناهان شیعیان ما بحسنات چگونه تبدیل (میشود)
نشود وحال آنکه مؤمن راضی بمخالفت پروردگار نیست چگونه تبدیل نشود سیئات
ایشان وحال آنکه سیئات ایشان واقع شده است در محبت ومعرفت
ایشان چگونه تبدیل نشود وحال آنکه مؤمن نفس الله ونور الله وصراط الله و
کتاب الله است بلکه سبیل گناهان مؤمن خود سبیل اسم شیطان است … در قرآن (ودر میان …)
باین معنی که … هرگاه کسی استخفاف نماید هر آینه مرتکب حرام شده (بگناه …)
بلکه کافر شده چگونه تبدیل نشود وحال آنکه خدای رؤف ونبی عطوف وامام
ولوف دارد چگونه تبدیل نشود وحال آنکه در حین ارتکاب سیئات
تائب ومعترض از آنها است چگونه تبدیل نشود وحال آنکه زیارت حسین علیه السلام
کرده باشد فان من زاره غفر الله له ذنوبه ما تقدم منها وما تأخر
چگونه تبدیل نشود وحال آنکه با کسی یا متباکی شد از برای نازپرور در آغوش فاطمه (… موجب آمرزش است)
چگونه تبدیل نشود وحال آنکه پیغمبر آن گناهان را گناه خود دانسته تا آنکه خدا
بیامرزد چگونه تبدیل نشود … تعالی راضی نباشد اطلاع بر گناهان است را هر چند اطلاع یابنده
پیغمبر باشد چگونه تبدیل وآمرزیده نشود وحال آنکه وارد است که دخل رسول الله
علی علی مستبشرا فسلم علیه فرد علیه السلام فقال ما رأیتک اقبلت علی بمثل
هذا الیوم فقال جئت ابشرک اعلم ان فی هذه الساعة نزل علی جبرئیل
وقال لی الحق یقرئک السلام ویخصک بالتحیة والاکرام ویقول لک بشر
علیا وشیعته ان الطایع والعاصی منهم من اهل الجنة فلما سمع مقالته

[illegible]

خر ساجدا ثم رفع راسه ویله الی السماء ثم قال الهی اشهدك انی قد وهبت لشیعتی نصف حسناتی فقالت فاطمة ع وکذلک وقال الحسن والحسین کذلک فقال ص ما انتم باکرم منی اشهد الله انی قد وهبت لعلی وشیعته نصف حسناتی فاوحی الله عز وجل ما انتم باکرم منی قد غفرت لشیعة علی ع فلهذا الانسان ینبغی ان تقول فی کل حین ان الحمد لله رب العالمین **تتمیم وتلخیص** مناسب انکه ذکر کنیم بعضی از صفات شیعه را تا انکه امتیاز یابند صادق ایشان از کاذب ایشان و علامات ایشان از زوائد ایشان چنانکه در اینست حق تعالی آفرید ادم را و نفخ کرد در او از روح خود و گردانید او را دلیل بر خود و بر فعل و بر اثار فعل خود و بر نبوت و امامت و بر مقام جامع و وحدت مراد از دلیل در اینمقام دلیل حکمت است نه دلیل موعظه حسنه و نه دلیل مجادله بالتی هی احسن چه با آنها قطع و یقین بمقصود حاصل نگردد بلکه حصول یقین و قطع بدلیل حکمت است و مراد از دلیل حکمت دلیلی است که از غایت اتقان و ایقان بنوعی باشد که احتمال خلاف در او راه نیابد و چنین دلیل حاصل نیست مگر انکه مطلوب بدیهی و ضروری و اشکار شود و بداهت مطلوب در صورت ترتیب و مکاشفه و معاینه دست دهد از برای عارف در آیات مودوعه در خود عارف چونکه هرگاه نظر کند بذات و اراده و عقل و نفس و باثار و مقام جامع خود در اینه خدا و اراده خدا و صفات کمالیه او را در خود مشاهده نماید و مشاهده نماید آیه نبوت و آیه امامت و ولایت و آیه اثار را در خود و بشناسد خود را بذوق و عیان و جامع مراتب مطلوبه است بی انکه محتاج بتعلم و فرا گرفتن باشد از بیانات لفظیه و تعبیرات رسمیه بلی چون در قوس نزول غفلت طاری شد لهذا از روی لطف بعثت رسل و پیغمبران بجهت تنبیه و تذکره لازم شد چنانکه فرموده ادع

الی

الی سبیل ربك بالحکمة والموعظة الحسنة وجادلهم بالتی هی احسن تا انکه بعد از تنبیه راجع بمطالعه کتاب نفسی شده بعلم کشفی رسیده بی انکه شبهه در او راه یابد و هر یکی از مراتب عقاید را در خود بنفسه بشناسد یا باشاره بدون انکه محتاج شود از مواثر آنها چه مراد از آیه و دلیل انستکه ذو الآیه و مدلول دیده شود لا غیر و الا حجاب باشد هرگاه آیه و دلیل بنفسه دیده شود یا شرک است هرگاه ذو الآیه و مدلول با آیه و دلیل نیز دیده شود و علامات اهل مطالعه کتاب نفسی انکه زهد و عبادتش ورای زهد و عبادت غیر خود است و کرنه مرتبه عبادتش علامات بر کثافة علی کثافة و ظلمة علی ظلمة لا تزیده شیء من المطالب المعارف الا بعدا **الکون** بدانکه از برای شیعه چهار مقام است اول انبیاء دوم نقباء سیم نجباء چهارم صالحین اما انبیاء پس ایشان بعد از ائمه اطهار اشرف مدرکان و صاحب جواب و محل وحی و الهام اند و عارف بحق و زاهد از غیر حق اند از جهة قبول عهدی که در ولایت پیشی گرفتند بر خلق کما قال العسکری ع **الحکیم** البس حلة الاصطفاء لما عهدنا منه الوفاء و هم چنین اند سایر نقباء و اما فرق ثلثه دیگر که تعبیر می‌شود از ایشان بعوام و خواص و اخص الخواص اما عوام پس شناخته می‌شوند بعلم ظاهر کتاب یعنی بتحمل ظاهر آن و شرایط اجتهاد از علم لغت و نحو و صرف و معانی و بیان و فقه و اصول و اخبار متعلقه بانها و اعمال و واجبات و ترک محرمات و اما خواص پس علامت علمیه ایشان زیادتی بر تحمل علم عوام ادراک اخبار صعبه مستصعبه و بواطن قرآنیه آن چنانکه بواطنیکه تحمل نمیشود آنرا مگر مومن ممتحن بل مطلع اند بر کیفیت استنباط مقامات قوله ع انی اتکلم بکلمة واریدها سبعین وجها بل از برای ایشان است قطع اسفار اربعه و تسلیم الی محمد ص در تمام انچه فرموده از فروع اما علامات اخص الخواص در علم انکه حامل سر نقطه و سر ایجاد و سر انوجاد و سر ذرات و سر قیامت و سر

رجعت و بسته حوض و صراط و میزان و بستن نزول و صعود [illegible] بقوله ع و لا یلتفت
منکم احد و امضوا حیث تؤمرون و آنچه را خواص از سر از علم و عمل در نزد ایشان
بر آن در ترک مباحات است و آنکه در خیال خود خطور بدهند ما لا یحبه ابدا را
چون خواص و نجباء شیعه اند مطلع بر علم ایشان کردند هر آینه حکم بر قتل ایشان
داده از ایشان تبری نمایند لو علم ابو ذر ما فی قلب سلمان لکفره
و قتله مدرک اهل قشر نفس و مدرک اهل خاص عقل و مدرک اخص الخواص فؤاد
است و مراتب نفس و درجات آن بسیار است و هم چنین است عقل
و فؤاد و فؤاد شعری است فوق عقل لم یشهد الا الحق و تمکنوا به الا الحق و بجای نماند در
الا الحق و در حق ایشان آیات و اخبار تماشا است چنانکه در کریمه الا
ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون الذین امنوا و کانوا یتقون
[illegible] شیعیان نقیب و قرینه ظاهره و اتباع امام است کا فی العیاشی عن
امیر المؤمنین هم نحن و اتباعنا ممن تبعنا من بعدنا طوبی لنا و طوبی
لهم و طوباهم افضل من طوبانا قیل ما شأن طوباهم افضل من طوبانا
ألسنا نحن وهم علی امر قال لا انهم حملوا ما لم تحملوا و اطاقوا ما لم تطیقوا
و فی الاکمال عن الصادق ع طوبی لشیعة قائمنا المنتظرین لظهوره
فی غیبته والمطیعین له فی ظهوره اولئک اولیاء الله لا خوف علیهم و لا
هم یحزنون و فی الجوامع عن النبی ص انه سئل عن اولیاء الله فقال هم الذین
یذکر الله برؤیتهم یعنی فی التسمت والهیئة ع یعنی دیدن ایشان خدا
آورد و خدا را و فی الکافی عن الصادق ع عن النبی ص من عرف الله و عظمه منع
فاه من الکلام و بطنه من الطعام و عنی نفسه بالصیام والقیام قالوا
بآبائنا و امهاتنا یا رسول الله هؤلاء اولیاء الله قال ان اولیاء الله سکتوا فکان

سکوتهم

سکوتهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا
فکان مشیهم بین الناس برکة لولا الاجال التی کتبت علیهم لم تقر ارواحهم
فی اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب ع و فی العیاشی
عن الباقر ع قال وجدنا فی کتاب علی بن الحسین ع الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم و لا هم یحزنون اذا ادوا فرائض الله و اخذوا بسنن رسول الله
و تورعوا عن محارم الله و زهدوا فی عاجل زهرة الدنیا و رغبوا
فیما عند الله و اکتسبوا الطیب من رزق الله لا یریدون التفاخر و التکاثر
ثم انفقوا فیما یلزمهم من حقوق واجبة و اولئک الذین بارک الله لهم
فیما اکتسبوا و یثابون علی ما قدموا لآخرتهم ع مختصر مقالات آنکه تکلم می‌کنند
معلوم و مقامات و اعمال را شیعیان زمان حضور آن تحمل را نداشتند و دیدن
ایشان دیدن حق و چیز دادن ایشان و کلام و سکوت ایشان بجهت خدا است
بلکه حیثیت معصومین ایشان مگر خدا و نه عالم در تمام احوال و شئونات خود از نوم
و یقظه و ظاهر و باطن و آنکه نمی‌شنوند مگر صوت حق را و نمی‌بینند مگر نور حق را
بل عارض نمی‌شود بر ایشان عجب در تجلیات و طلعات حق ابدا لا جرم خدا حافظ ایشان
بر نقطه علم [illegible] ولو ان ما فی الارض من شجرة اقلام والبحر یمده
من بعده سبعة ابحر ما نفدت کلمات الله هرگاه تمام اشجار دنیا و آخرت
قلم و بحار دنیا و آخرت مداد و تمام خلق کاتب و الواح سموات و ارضین کاغذ
کردند و بنویسند فضل آل محمد را هر آینه تمام شود اقلام و بحار و الواح و کتاب پیش
از آنکه فضل ایشان ع سطر و ظاهر گردد و فضل آل محمد ع حیثیت کمر انوار
و اشعه و اشراقات ایشان که آن کینونات و نفوس شیعیان بزرگوار است و
خبر تسلیم شمس با امیر المؤمنین ع یا [illegible] انت الاول والآخر والباطن والظاهر در مرتبه
شیعه است و الا ادراک آن از برای شیعه ممکن نیست لقوله ع انما تحد
الادوات انفسها و تشیر الالات الی نظائرها و لقوله ع تحد [illegible] السبیل

و نظرات ایشان و شرارت ایشان

ذره‌ای از

نیز

ولا یرقی الی الطیر سیل فیوضات اکباریه و امدادیه از علمیه و عملیه از هر نازل آید
و حال آنکه طیر افئده و عقول و ادراکات و شاعر نتوانند باوج آن پرواز
نمودن بلکه لا تدرکه الابصار گواه مقال و شاهد حال است مع ذلک
چشم حق بین هر کجا رو آورد همه اعجابست نظر آنکه کائنات از ثنایش
عاجزند آنکه هر گاه کسی بخواهد نفخ بحر کثیر النبع نماید یا آنکه بخواهد تبیینش آید بحر را
به تمام شطوط و عیون در آن جاری شود نتوانند بلکه هر گاه منبع باشد هر
آنچه بکار رود از آن فوران نماید چه دیرا قدرت بر طلوع و تقدم اتمام
آن نباشد چه جای در خارج صورت وقوع پذیرد و باین معنی اشاره
است قوله علیه السلام در موضع قادر بر حمد و ستایش تو نیستم چه اگر بگویم لک الحمد
وجب علی ان اقول لک الحمد زیرا که مایه حمد و ستایش نیز از حضرت احدیت
او است بناء علیه کائنات بتمامها عاجز از توصیف او بنید للاجل آنکه فواره
دائم الجریان و سحاب فضل و کرم بسیار همی الفیضان است والحاصل
آنچه منکشف و مرئی و مسموع و مفهوم و مدرک و معقول عارف باشد در مقام معانات
نیست مگر شمه از وصف خود و وصف اسم و روح الله و عین الله و نفس الله و شجعة
الله و نور الله است آنچنان نور که خداوند هر ذره بر او صلوات فرستند
هر گاه او صلوات فرستد بر اصل شجره وجود بلکه حق تعالی هزار مرتبه بر او صلوات
فرستد پس رتبه بلندی است از برای اولیاء خدا نیست از برای ایشان
حزنی و نه همی و نه حجابی از محبوب خود وارد است و جبرئیل در هر نزولی
بر سلمان سلام میرسانید از جانب حضرت رسالت بتفضل منان و در اینجا خدا
و محمد بن عبد الله و آل اطهارش با تمام ارواح و سلاسل وجودیه و انوار قدسیه
و ذرات وجودیه و عکوسات در هر آن صلوات میفرستند قدر خود بدان هر گاه

غریبه
نسخه بخواهد
گاه

شمار

شاعر باشی بعطیه الهی بلکه عکوسات ظلمیه شیطانیه و نفوس آبیه نیز حامل فیوضات الهی اند
چون اهل فرنگ و قاذورات و مخالفین هر باب بقاء و رحمت اند از برای تو
اعرف نفسک تعرف قدرک تشکر ربک تنل حظک و کن من الشاکرین
استبعاد نکنی از مقام مؤمن شاعر بصیر و آنکه عارف خبیر چه زیارت شاه و زیارت
خداست کان فی الکافی عن ابی عبد الله علیه السلام من زار اخاه فی الله عز و جل فی مرض
او صحة لا یاتیه خلقا ولا استبدالا وکل به سبعین الف ملک ینادون فی
قفاه ان طبت وطابت لک الجنة فانتم زوار الله وانتم وفد الرحمن
حتی یاتی منزله و هم چنین مبارزه با مؤمن مبارزه با خداست و اهل ایمان
بعضی با بعضی بنظر خلق فرق دارند و اما عند الله فرقی ندارند لانه علی العرش استوی
فلیس شیء اقرب الیه من شیء از آنجمله است در خطاب عتاب آمیز با ابراهیم خلیل وارد رسیده
که هر گاه کبیر را که از درگاه خود راندی راضی ممنوعی تنها دگر نه ترا از درجه پیغمبری عزل
نمایم و خطاب قهر آمیز بموسی نیز رسیده هر گاه سگ را با خود آورده بودی ترا از
درجه پیغمبری میانداختم بلکه هر گاه بر نباتی یا جمادی تفوق و تفرقی نماید سحاب
بسحاب عتابه مگر آنکه حق تعالی در مقام لطف و حکمت از او در گذرد چه آن
بزرگواران راغب الی الله و زاهد از دنیا و طالب رضاء الله بودند بلکه
سزاوار هر بنده خالص آنکه همین اقرار بکند او نیز آورد با آنکه او است عالم خبیر و بصیر
رؤف قدیر و او است کفیل بندگان و مقسم روزی ایشان و او است مجیب
روز جزا آن خیرالمجیز و ان اشرف فشر تفویض امر با و نهجه در سریه استراحت متکی
بر وساده اطمینان آرمیده شخصی بخدمت حضرت محمد علیه السلام رسیده عرض کرد مرا
موعظه بلیغی بفرما فرمود هر گاه حق تعالی متکفل روزی بندگان است پس غم خوردن تو
از برای چیست و هر گاه قسمت روزی از جانب خداست پس حرص تو از برای چیست
و هر گاه خدا عوض میدهد هر آنچه را در راه او عوض میدهی پس بخل تو از برای تو چیست

وارد است که

و بارگاه عقوبت خدا آتش جهنم است پس نافرمانی خدا از برای چیست و اگر و رگرد حق است
پس شادی کما از برای چیست و اگر همه اعمال بر خدا عرض میشود پس مکر از برای چیست
و اگر شیطان دشمن تو است پس غافل شدن از برای چیست و اگر همه کس را از پل
گذشتن لا بد است پس عجب برای چیست و اگر دنیا فانی است پس دل به دنیا بستن از
برای چیست و در خبر دیگر فرموده که لا تسبوا الدنیا فنعم المطیة للمؤمن
علیها یبلغ الخیر و بها ینجو من الشر اذا قال العبد لعن الله الدنیا قالت لعن
الله من اعصانا لربه و در خبر صادق ع اکثر من ترک دنیاه للآخرة و الآخرة
لدنیاه هر که ترک دنیا نماید به جهة آخرت و ترک آخرت کند از برای دنیا از ما آل محمد نیست
یعنی هر یک بقدر ضرورت در محل خود مطلوب است مادامیکه موجب غفلت
نگردد و علامت زاهد و راغب را امیر المؤمنین ع فرموده که زاهد کسی است که از
رو آوردن دنیا شاد نگردد و بر اعراض دنیا تأسف نخورد و راغب کسی است
که پروا ندارد از جمع دنیا خواه از حرام باشد یا از حلال و پروا ندارد از آنکه عرضش بر
باد رود یا مروتش تباه گردد یا نفسش هلاک شود و در خبر رضوی ع
مرویست که مال جمع نمیشود مگر به بخل بسیار و امل و آرزوی دراز و حرص مفرط
و قطع رحم و اختیار نمودن دنیا بر آخرت و حضرت صادق ع فرموده که عیسی ع فرموده
که دنیا درد دین و علما طبیب های دین اند پس هرگاه ببینید که طبیب درد را بسوی
خود میکشد او را متهم دارید و بر عالمیکه محبت دینار و درهم دارد اعتماد
مکنید و بدانید که هرگاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود
و در خبر دیگر است که ترک دنیا موجب کشف علوم و وصول بحکمت و ثبات در نعم
است و از امیر المؤمنین ع مرویست که هلاک کرد مردمان را دو چیز خوف فقر و
طلب فخر و مراد از هلاک اکبر غفلت از ذکر حق است و مراد از ذکر یاد
کردن حق است اول در ذکر صفات الله و اسمائه و روح عبادات و تنوع
خیرات است دوم متذکر شدن بطاعت او سیم متذکر عظمت او در نزد معصیت

او

چهارم ذکر خداست بهنگام رفاهیت و نعمت تا آنکه شاکر باشد پنجم ذکر خداست
بهنگام بلا و محنت که صبر نماید بلکه راضی بر بلا باشد و ممتحن گردد ششم ذکر زبان است
و از برای آن انواع است از جمله آنها اذکار وارده و تلاوت قرآن و دعا
و مناجات و تعلیم و تعلم مسائل فروع و اصول و اجرای احکام و اصلاح حال
انام قال الله تعالی و اذکر ربک فی نفسک تضرعا و خیفة و دون
الجهر من القول بالغدو و الآصال و لا تکن من الغافلین ذکر نهانی
در نفس افضل اعمال است قال الصادق ع کل عمل له حد الا الذکر فان الله
تعالی لم یرض منه بالقلیل و لم یجعل له حدا ینتهی الیه ثم تلا یا ایها الذین آمنوا
اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا و عن الصادق ع قال اوحی
الله الی موسی ع یا موسی لا تفرح بکثرة المال و لا تدع ذکری علی کل حال
فان کثرة المال تنسی الذنوب و ان ترک ذکری تقسی القلوب
و در روایت مرفوعه قال ع قال الله لعیسی یا عیسی اذکرنی فی نفسک اذکرک فی نفسی
مجملا شکر منعم در هر حال لازم و آن موقوف است بر معرفت او و احاطه و هیمنه
و قیومیت پس تذکر در هر حال افضل اعمال و ارفع درجات است و اعمال
در هر زمان بحسب آن زمان مختلف گردد چنانچه در زمان ائمه ع و انبیاء و کار
باشد که احسن عمل جوهر عمل است و کذلک جوهر علم و تکالیف و مقامات ثلثه
از شریعت و طریقت و حقیقت و آن فروع و اخلاق و معارف است در هر زمان
بحسب آن زمان بر پا خواهد بود حق درجت و ما ورا الحال شما اسم و اما در
تقیه فرموده که دارهم ما کنت فی دارهم و ارضهم ما کنت فی ارضهم
مدارا کنید با ایشان مادامی که در خانه ایشانید و راضی کنید ایشان را مادامیکه
در ارض ایشانید و فرموده حضرت صادق ع که دفع بالتی هی احسن از احکام تقیه است

و نمیرسند انرا مگر صاحبان حظ وافر و در خبر صادقی به مرویست که
عدوّ لک مرّة واحدة وصدیقک الف مرّة حذر کنید از
دشمن خود یکمرتبه و از دوست هزار مرتبه و فرموده مخالطه نمائید با اهل خلاف
در شرع تقیه در جزئیات علوم و اعمال و مخالفت نمائید در جزئیات
علوم و اعمال تا انکه ظاهر بشود زمانیکه قائم آل محمد قاعد بر مسند اظهار
حکم واقعی گردد پس حکم کند ما بین اهل توریة بتوریة و ما بین اهل انجیل
بانجیل و ما بین اهل زبور بزبور و ما بین اهل قران بقران تا انکه یملأ الارض ستر مخفا
قسطا وعدلا بعد ما ملئت ظلما وجورا و شرا پس در آن روز مجتمع ظاهر گردد
شوند بر کلمهٔ واحده پس کل در کل بکل مترنم بمقاله ان الحمد لله رب العالمین
گردند والآن ~~[illegible]~~ عند الله کما کان ۱۹۲ [illegible] ۱۳۶۸

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد واله اجمعین بدانکه این رسالهٔ ایست از کلام جناب امیر المو

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی محمد
واله بدانکه این رسالهٔ ایست از کلام جناب امیر المومنین
وامام المتقین علی ابن ابی طالب ع و سلام از توریة و
وانجیل انحضرت جمع نموده اند واین پنجاه موعظه است
که خدای تعالی بفرزند ادم نموده است میفرماید
که عجب دارم از کسیکه یقین دارد مردن را بر خود پس
چگونه فرحناك باشد و عجب دارم از کسیکه یقین داند
حساب پس دادن را در روز قیامت پس چگونه مال جمع
میکند و عجب دارم از کسیکه یقین داند بقبر رفتن را
پس چگونه میخندد و عجب دارم از کسیکه یقین داند

زوال

زوال دنیا را پس چگونه در ان وطن میکند و عجب دارم
از کسیکه یقین دارد بقای اخرت را و نعمتهای ابدی انرا
پس چگونه استراحت میکند و سعی بدست اوردن
ان نعمتهای باقی نمیکند و عجب دارم از کسیکه ظاهر
میسازد ظاهر خود را باب و ظاهر نمیسازد دل خود را
بمعرفت پروردگار خود و عجب دارم از کسیکه مشغول
بعیب دیگران است و غافل است از عیبهای خود و عجب
دارم از کسیکه عالم باشد باینکه پروردگار او دانا بر احوال
او است و در این حال او معصیت میکند و عجب دارم از کسیکه
یقین داند مردن و تنها در قبر بودن را و حساب دادن تنها
وحشت و تنهای ان روز را پس چگونه با مردم انس

میکرد پس فرمود خدای عز وجل که لا اله الا الله حقاً
حقاً و محمد عبدی و رسولی یعنی نیست خدای مگر خدای
و محمد بنده و فرستاده من است ۰ خدای عز وجل میفرماید
که نیست خدایی بغیر از من یگانه و بی شریک و گواهی میدهد
نفس من بر نفس من بدرستیکه محمد بنده و رسول من است
و دیگر میفرماید که هر کس راضی بقضای من نباشد پس
طلب کند پروردگاری بغیر از من و هر کس صباح کند و غمگین
باشد بر دنیا هم چنان باشد که بر من اندوهناک و غمناک
گردیده باشد و هر کس از من شکایت کند بر مصیبتی که براو نازل
شود چنان باشد که خانه مرا خراب کرده باشد و هر که تواضع
کند اغنیا را برای مال ایشان بر طرف شود دو ثلث دین او

و هر که

و هر که دست زند بصورت خود برای میت چنان باشد
که نیزه در دست گرفته و با من جنگ کرده باشد و هر که استخفاف
بر قبر مومنی چنان باشد که بدست خود خانه کعبه را خراب
کرده باشد و هر کس فرق نکند حلال و حرام را و بی باکانه
میخورده باشد من هم بی باکانه او را داخل جهنم خواهم کرد
از هر دری که خواهم و هر که زیاده نکند هر روز دین خود را
همیشه در نقصان باشد و مردن او به از زندگی او باشد
و هر کس عمل کند بانچه علم داشته باشد زیاده کنم من علم او را
خدای عز وجل میفرماید ای فرزند ادم هر کس قانع
باشد بانچه از من باو رسیده باشد مستغنی خواهد بود
و هر که ترک حسد کند راحت یابد و هر که از حرام اجتناب

هو

کند دین او خالص باشد وهرکه ترک غیبت کند ظاهر
شود دوستی او برما وهرکس از مردم عزلت کند سالم باشد
از ضرر ایشان وهرکس کم حرف بزند کامل گردد عقل
او وهرکس رضا شود بقلیلی پس بتحقیق اعتماد کرده بخدای
پروردگاری من وهرکس راضی شود باندک رزق راضی
شوم من باندک عملی ایفرزند آدم فنا کردی عمر خود را در
طلب دنیا کی طلب بهشت واخرت خواهی کرد ایفرزند آدم
تو برا چه علم داری عمل نمیکنی پس چون طلب کنی علم را
که علم نداری ای فرزند آدم هرکه صباح
کند وحریص بر دنیا باشد زیاده نشود او را هیچ چیز نزد
پروردگارش مگر دوری وزیاده نشود او را از دنیا

مگر غم واندوه ودر اخرت مگر پشیمانی وملامت دل او
گردانم همت او را که بر طرف نشود ومشغول گردانم او را
بشغلی که هرگز تمام نشود وبفقری گرفتار گردد که
مستغنی نشود وهر روزی که میگذرد از عمر تو کم
میشود وخبر نداری وهر روز که می آید از من بتو روزی
میرسد وتو شکر او را بجا نمیاوری وباندک قانع
نمیشوی ایفرزند آدم نمیاید روز روزی مگر انکه
ملائکه از نزد تو بسوی من میاورند عملهای قبیح
ترا ای فرزند آدم روزی مرا میخوری ودر عوض
معصیت میکنی وتو مرا میخوانی ومن اجابت تو میکنم
واز من خیر بتو نازل میشود بسوی تو واز تو شر

بسوي من بالا مينايد من نيكو مولائي هستم تورا
وتو بد بندهٔ هستي مرا وهرچه طلب ميكني عطا
ميكنم و مي پوشانم بر تو بدي بسيار بد يرا وقبائحي
بعد از قبائحي مرا من حيا ميكنم از تو وتو حيا نمي كني
از من ومن از تو فراموش نميكنم وتو از من فراموش
ميكني وغير مرا ياد ميكني ومي ترسي از غضب غير من
ونمي ترسي وباك نداري از غضب من اي فرزند ادم
هرچند بد ميكني من در عوض بتو نيكي ميكنم
خداي عزّ وجلّ ميفرمايد كه اي فرزند ادم مباش
از انجماعت كه توبه را بعقب مي اندازند بطول
امل وبدار از يرا دزدوها ومباش از ان كساني

كه اميدوار ثواب

كه اميدوار ثواب بند بغير عمل خير ومباش از ان
كساني كه قولشان قول زاهدان است وعملشان
عمل منافقان است ومباش از ان كساني كه
هرچند عطا بينند قانع نشوند واگر كم شود عطاي
عطاي ايشان صبر نكنند وجزع نمايند ومباش
از انها كه مردم را بخير امر فرمايند وخود فاعل ان
نباشند ومباش از جمعي كه مردم را باز دارند از
شر وخود مرتكب ان باشند ومباش از كسانيكه
دوست باشند با صالحان وخود از ايشان نباشند
ومباش از كسانيكه دشمن دارند فاسقان را وخود
از ان طائفه باشند اي فرزند ادم نمي ايد روزي

مکر انکه زمین خطاب میکند بتو ومیکوید ای فرزند
ادم بر پشت من میخوابی ومیخرامی وجایکاه تو در
شکم من است ای فرزند ادم شکم من وحشت و
تنهائی است پر مار وعقرب پس عمارت کن شکم را
که خانه ومقام تو خواهد بود پس رفیق خود
کردان عملهای خیر را تا از وحشت وا رهی وروشن
کردان بنور ایمان تا از تاریکی وا رهی وبیرون
کن مارها وعقربها را ودور کن از اهل عصیان
تا از شر ایشان فارغ باشی وعزیز کردان بنور معرفت
خود را تا خواری انها نه بینی

خدای عز وجل میفرماید ای فرزند ادم خلق نکردم

برای شما

نکردم برای ان شما را که لشکر کم دادم یا بسیار یا
برای انکه یاری خواهم از شما در کاری عاجزانه
یا انکه منفعت خواهم از شما یا برای انکه دفع ضرر
از من بکنید بلکه خلق کرده ام شما را برای انکه عبادت
کنید مرا عبادت طویل وشکر کذاری نعمت من
بجا اورید هر صبح وشام واکر اول شما واخر شما
وجن شما وانس شما همه جمع شوانید بر طاعت من
یک مثقال ویک ذره در پادشاهی من نیفزاید
واکر اول شما واخر شما ومرده شما وبزرک شما وکوچک
شما وبنده شما وانس شما وجن شما جمع شوید ومشغول
معصیت شوید یک مثقال ویک ذره بجز اخر

نرسد و هر کس جهاد با نفس خود و ترک معصیت
کند و بعبادت من مشغول شود فائده بنفس
خود رسانیده باشد پس بدرستی و تحقیق
که خدای شما مستغنی است از همه عالمیان است
پروردگار عالم خطاب میکند که ای بندگان
من از جهة درهم و دینار خلق نکردم شما را در دنیا
بلکه خلق کردم شما را که روزی مرا بخورید و لباس
مرا بپوشید و عمل خیر در مزرعه آخرت بفشانید
تا میوه اش را در آخرت بچینید پس شما گرفتید کتابهای
مرا و انداختید در زیر قدمهای خود و گرفتید دینارها را
و بر سر خود نهادید و بلند کردانید خانهای

خود را

خود را و انس گرفتید با خانه های خود و دمیدید
از خانهای من پس شما بنده نیستید بلکه آزادید
ای بندگان درهم و دینار مثل شما مثل قبرهای
نقاشی است که ظاهرش نیکوست و باطنش قبیح است
پس گفتار شما با کردار شما مثل چراغی است که بالای
خانه باشد و بساکن خانه نفع نخواهد داد 8

پروردگار عالم میفرماید که ای فرزند
آدم بدرستیکه خلق نکردم شما را عبث و شما را
وانگذاشتم که هرچه بخواهید بکنید و من غافل
نیستم از عملهای شما و میرسد بشما آنچه نزد
من است از رحمت و مغفرت مگر بطلب

صبر کردن بران چیز مکروه دارد شما از نفس شما و ان
طلب رضای من است و صبر کردن بر عبادت
و تعب دنیا اسان تر است از گرمی اتش دوزخ و شدت
دنیا اسان تر است شما را از عذاب اخرت ای فرزند
همه شما گمراهید الا کسیکه من هدایت کنم او را و
و همه شما هلاک کید الا کسیکه نجات دهم من او را
و همه شما بیمارید الا کسیکه شفا دهم من او را
و همه شما فقیرید مگر کسیکه غنی گردانم من او را
و همه شما گنه کارید مگر کسیکه عفو کنم من او را
پس توبه کنید و باز گشت کنید تا من رحم بر شما
٩ کنم   خدای عز و جل میفرماید لعن میکنید

خلائق را

خلائق را که بر میگردد لعن بسوی شما اگر
مستوجب لعن نباشید و با شما در علم و اتقا
مثل ایشان باشید ای فرزند ادم راست
ایستاده است اسمانها در هوا معلق بی اساس
از اسمهای من و راست نمی ایستد دلهای شما
بهزار موعظه از کتابهای من ای فرزند ادم
سنك در میان اب نرم نمیشود چنانکه نرم
نمیشود دلهای سخت شما بموعظه ای فرزند
ادم چگونه از حرام اجتناب نمیکنید و چگونه
کسب عملهای بد میکنید و چگونه خوف نمیکنید
از اتش دوزخ و چگونه پرهیز نمیکنید از غضب

پروردگار خود پس اگر نمیبودند پیرون رکع و خمیدهٔ

قامت و نمیبودند جوانان با خضوع و خشوع و

نمیبودند چوانات چرنده هر اینه میگردانیدم

اسمانها را بر بالای سر شما اهن و زمینرا در زیر

قدمهای شما اهن و سنك لغزنده و میگردانیدم

خاکرا خاکستر و نمی فرستادم از اسمان برای شما

باران و نمی رویانیدم از زمین گیاه و میریختم

١٠ از برای شما عذاب خود را ریختنی

خداوند عالم میفرماید که ای فرزند ادم بدرستیکه

رسیده است از جانب پروردگار رحمت بسوی

شما پس شما غیران میکنید با کسیکه با شما احسان

کند

کند و وصلت میکنید با کسیکه با شما وصلت

میکنید و طعام میخورانید کسیرا که شما را

طعام خورانیده باشد و حرف میزنید و مهربانی

میکنید با کسیکه با شما مهربانی کند و انصاف

میدهید با کسیکه با شما انصاف میدهد و

واکرام میکنید کسانیرا که اکرام کرده باشند شما را

پس نباشد هیچ یك را تفضیلی پس بدرستیکه

مؤمنان انکسانی هستند که ایمان اورده باشند

بخدا و رسول و ان کسانیکه احسان کنند کسانیرا

که بدی با ایشان رسانیده باشند و وصلت

میکنند با کسانیکه اشنائی کرده باشد با ایشان

وطعام میخورانند کسیرا کہ ایشانرا محروم از طعام
کرده باشد با ایشان وانصاف میدهند در حق
کسیکہ خیانت کرده باشد با ایشان وحرف میزنند
ومهربانی میکنند با کسیکہ از ایشان دوری کرده
باشد وکرامی میدارند با کسیکہ با ایشان اهانت
کرده باشد   حضرت حق سبحانه ١١
وتعالی میفرماید کہ ای مردمان بدرستیکہ دنیا
خانہ کسی است کہ اورا خانہ نباشد ومال دنیا مال
کسی است کہ اورا مال نباشد وکسیکہ جمع میکند
مال دنیارا اورا عقلی نباشد وکسیکہ بدنیا فرحناک
میشود کہ اورا یقین باخرت نباشد وکسیکہ کرفتار

حرص شود کہ اورا توکل بخدا نباشد وکسیکہ
طلب خواهش وهوای نفس میکند مثل کسی است
کہ اورا معرفت بنعیم عقبی نباشد پس هرکہ
بکیرد نعمت دنیارا وحیات منقطعہ اورا وخواهش
زایل شده اورا پس بدرستیکہ ظلم بر نفس خود کرده
باشد وعاصی شده بہ پروردکار خود ومغرور
حیات دنیا شده واز اخرت فراموش کرده
٢١٠ امر میفرماید پروردکار
عالمیان ومیکوید کہ ای فرزندان ادم یاد کنید
نعمتها یرا کہ از من بشما رسیده است وتفضیل
داده ام شمارا بر همہ عالمیان پس بدانید کہ هم

چنانکه هدایت نمی یابید در راه دنیا دلیل هم
چنین هدایت نمی یابید راه بهشت را بغیر علم
و همچنانکه جمع نمیشود بی تعب دنیا را داخل
نمیشود به بهشت مگر در صبر کردن در عبادت
پس نزدیک شوید بسوی من بجا آوردن
نوافل و طلب کنید رضای مرا در رضاجوئی
فقرا را این خطاب به موسی است میفرماید
ای موسی بشنو آنچه میگویم و حق میگویم بدرستیکه
هر که تکبر کند بر فقرا و مساکین برانگیزانم
او را در قیامت بصورت مورچه که پامال
خلایق شود و هر کس بدرد پرده ناموس مسلمانرا

بدرد پرده او را هفتاد مرتبه زیاده بر آن
و هر کس تواضع کند عالمی را بلند کردانم درجه
او را در دنیا و اخرت و هر که اهانت رساند
بمومنی چنان است که در جنگ گاه با من جنگ
کرده است و هر که دوست دارد مینرا چنا
که با ملائکه مصافحه کرده باشد در دنیا
و اخرت خطاب میفرماید ٣١
خداوند اکبر که ای فرزند آدم فرمان من بجا
آورید چندانکه بمن احتیاج دارید و حاضر
شوید بر من چندانکه بر عذاب من صبر دارید
و توشه بگذارید بقدر آنکه ساکن شوید

وتوشه بردارید برای آخرت چندانکه دران
وطن داشته باشید واجلرا ازخود دوردهید
وروزیرا برای فردا ذخیره مکنید وگناهان بر
علانیه ومخفی کنید بدرستیکه هرچیز برطرف
شدنیست مکر ذات مقدس مرا پس اگر میترسید
ز آتش جهنم چندانکه میترسید از فقر ونادری
هر آینه غنی میکردانم شمارا بحیثیتی که ندانید
از کجاست اگر رغبت بسوی بهشت میکردید
چندانکه رغبت بجانب دنیا دارید کرامت میکردم
بشما سعادت دنیا وآخرت را ومیرانید دلهای
خودرا بدرستیکه دنیا نزدیک است بزایل شدن

وجزاي حضرت باري ۴۱
میفرماید چه چراغها باشد که خاموش کرده ان
اثر باد وچه بسیار عابدان باشند که فاسد
میکردانند عبادت خودرا وچه بسیار فقیران
باشند که فاسد کردانید ایشانرا فقر وچه بسیار
مال دار باشد که فاسد کردانید ورا غنای او
وچه بسیار صاحب صحتی باشد که فاسد کرداند
اورا عافیت وچه بسیار عالمی باشد که فاسد
کرداند ورا علم ای فرزند زراعت کنید با من
ومرا بحه کنید با من وسلف کنید با من یعنی
از من بخورید مطاعیرا که موجود نباشد

در دنیا یعنی غلّه سبز و معامله کنید با من که
شما را فائده بسیار نزد من خواهد بود و فائده
که هیچ چشمی ندیده باشد و هیچ گوشی نشنیده
باشد و در دل هیچ بشری خطور نکرده باشد
و هیچ احدی ندیده باشد و از این فائده که از من
بشما وارد شود خزانه من خالی نخواهد شد
و نقص در پادشاهی من ذرّه نیفتد بدرستیکه
بخشش من بی پایان است و من بخشاینده و مهربانم
پروردگار عالم ١٥١
میفرماید که ای فرزند آدم دین شما گوشت شما است
بدرستیکه هر کس دین او بصلاح باشد گوشت

وخون

وخون آن فاسد نخواهد بود یعنی هر که
دین او کامل باشد بدن او در دنیا و آخرت
براحت باشد و هر که دین او فاسد باشد
بدن او در دنیا و آخرت بزحمت باشد پس
نبوده باشید چراغی که روشنی بخشد بمردم
وسوزاند نفس خود را و بیرون کنید حبّ
دنیا را از دل خود بدرستیکه جمع نمیشود
دوستی من با حبّ دنیا در دل هیچ احدی
همچنانکه جمع نمیشود آب با آتش در یك
مکان و مدارا کنید با نفس خود در جمع کردن
مال زیرا که روزی شما آماده است

وبشما میرسند بی تعب وهرکه حرص ورزد محروم
باشد وهرکه بخل ورزد ملامت کرده شود ودر نعمت
دنیا را دوامی نیست واجل معلوم ومعین است
وبهتر حکمت شما ترسیدن از پروردگار است وبهتر
مال داشتن شما قناعت است وبهتر توشه شما برای
آخرت تقوی است وبدتر صلاح شما کذب است و
شر فصیح تر شما سخن چنین است وشقی ترترند
پروردگار نیست مگر ظلم کننده بر بندگان
خدای عز وجل میفرماید
کای کسانی که ایمان آورده اید میگوئید
آنچیز که به فعل در نمی آورید وچنین نمی کنید

مردرا

مردرا وخود نکنید آنچه را که نمیخواهند خورد
وچند توبه را تاخیر کنید روزی بعد از روزی
وسالی بعد از سالی وفنظر میکنید درآیا
که توبه خواهم کرد آیا شما را از مرگ امان است
وآیا شما را برای از آتش در دست هست
آیا تحقیق کردئید بر خود رفتن بهشت را
روا ون شده است نعمت ومغرور شده اید
از خدای تم بلا دازی امیدها پس مغرور نشوید
بصحت بدن وسلامتی نفس بدرستیکه
ایام شما معلوم ونفس شما را شمار است
واسرار شما ظاهر شد وپروردگار شما دیده

نخواهد شد در روز عرصات پس بترسید از
خدای تم ای صاحبان عقل تا باشید از دستگاران
و پیش فرستید بدست خود آنچه در دست
شماست ای فرزند ادم نزدیک شوید به پرور
دگار خود به عملهای نیک بدرستیکه در خواب
عمر خود بید از دو زنی که از شکم مادر بیرون
امدید و هر روز که میآیید نزدیک میشود
بمرگ از که خواهی جست پس بدرستیکه شکوه
کردی و ناراضی از حکمی که بر تو کردم و اگر یکی
از شما نرسد قوت سه روز بگوید روز
گار بر ما تنگ شده است او از ماهیت بر ما

برگشته است بدرستیکه انکار نعمت من نموده
و هر که معاف دارد خود را از زکوة دادن
بیقین که استخفاف بکتاب من کرده است
و هر که خیر را از جانب من نداند و شر را از
شیطان نداند انکار پروردگاری من نموده است
و ابلیس را شریک من کرده است

خداوند عالم میفرماید

ای فرزند ادم صبر کن بر بلاها و تواضع کن
پیش خود را تا بلند کردانم می نبینه تو را و شکر
نعمتهای مرا بجا اور تا زیاد کردانم نعمت را
بر تو و بازگشت کن از معاصی تا توبه را

ورا بخوان تا اجابت کنم تورا و بطلب از من
تا عطا کنم بتو وصدقه بده در راه من تا پر
کنم دست تورا از روزی وصله رحم کن
تا عمر تورا دراز کنم وطلب کن از من
وسلامتی را طلب کن بر تنها خو کردن
وعمل خودرا خالص کردان از ورع وپارسا
بودن وبی رغبتی از دنیا اختیار کن بطلب
توبه ومزین کن عبادت خودرا بطلب علم
وبی نیازی را عادت کن در قناعت دیکر
میفرماید که ای فرزند ادم چکونه طمع
عبادت داری از بسیاری خواب وچکونه ا

طلب

وچکونه طلب دل دوشنی میکنی از بسیاری خو
وچکونه طلب خوف میکنی با خوفی که از فقر
داری وچکونه طلب ورع میکنی با حرص که
در دنیا داری وچکونه طمع دوستی خدا
باچندین محبت که با دنیا داری وچکونه
طلب رضای خدا میکنی وتو فقرا ومساکین را
حقیر میشماری   خدای تعالی
میفرماید که ای فرزند ادم در هیچ فعلی هیچ
تدبیر نیست وهیچ پرهیزکاری هیچ باز داشتن
بدی خودرا از مردم نیست وهیچ کاهلی بهتر از
ادب نیست وهیچ شفیعی از توبه بهتر نیست

شما را هیچ عبادت بهتر از علم با عمل نیست
و هیچ چیزی بهتر از نماز با خوف الهی باشد
نیست و نیست فقر و مسکنت مگر صبر کردن
بانچه از جانب خدا بشما میرسد و هیچ عبادت
همچه توفیق نیست و هیچ رفیق بهتر از عقل
نیست و هیچ دشمن بدتر از جهل نیست ای فرزند
ادم فارغ گردان خود را از جمیع عیبها برای
عبادت کردن تا پر کنم دست ترا از انچه
محتاج تو است و بدن ترا راحتی کرامت کنم
که راضی باشی و هر کس تغافل کند در ذکر من پر
کنم دل ورا از غم و اندوه و فقر و ناداني بدن

اورا

اورا در تعب اندازم و پر کنم سینه اورا از الم و
و بیند از جسم اورا در بینائی و بحسرت دارم
اورا در دنیا خبر میکند ۹۱۰
شما را خداوند عالم میفرماید که ای فرزند ادم
مردن ظاهر میکند شهرهای مخفی شما را و نامه
اعملهای شما را بدست شما در روز قیامت
واشکار امیکند خبرهای پنهان شما را و نامهای
اعمال شما را بدست شما میدهند و میدارید
پرده عصمت شما را هر گاه گناه کوچک کنید
حقیر مشمارید و نظر بکوچکی او مکنید نظر
بکسی کنید که معصیت او کرده اید و هر گاه

بر سد بتو روزی قلیلی نظر بکی او مکن بلکه نظر
بکن بکسیکه از جانب او بتو رسیده است

۲۰ ای فرزند ادم ایمن مباش

از مکر من یعنی امتحان و آزمایش من که پنهان است
بر تو مکر من چنانچه مورچه در شب تار در
بالای سنگ سیاه لغزنده کند هیچ میتوانی
دانست پس حذر کن از امتحان و آزمایش من ای
فرزند ادم آیا بجا آورده ای واجبها برا که
بتو فرموده ام و آیا هیچ احسانی کرده با کسی
که با تو بدی کرده و یا ستمی که بر تو کرده باشد
و آیا مهربانی کرده با کسیکه با تو در مقام

جنگ

جنگ بوده باشد و آیا آداب دین و علم آموختی
فرزند خود را پس بدانید بدرستیکه نظر نمیکنم
باوضاع ظاهر شما و حسن و جمال شما بلکه
نظر میکنم و راضی میشوم باین خصلتهای
۱۲ نیکو از هر احدی که بظهور آید

خداوند عزیز مهربان از غایت
شفقت و مهربانی که با بندگان ضعیف
دارد میفرماید که ای فرزند ادم نظر کن
بنفس خود بر جمیع خلایق پس اگر بشناسی
احدی را عزیزتر از نفس پس او را گرامی دار و
اگر نیابی نفس خود را گرامی دار و باز گشت

کن بسوی من بتوبه و عمل صالح کن اگر نفس
خود را عزیز داری ای آن کسانی که ایمان آورده
اورده اید بخدا و رسول بیاد آورید نعمتهایی
که خدا بشما کرامت کرده است و بتو رسیده
از خدا پیش از قیامت و پیش از ان روزی
که حقیقتها معلوم شود و پیش از ان روزی
که درازی ان پنجاه هزار سالست و پیش از روزی
که رویها ترش درهم کشیده باشد و پیش از
ان روزی که هر کس بنفس خود گرفتار باشد
و پیش از ان روزی که نفخ صور اسرافیل
دمیده شود و پیش از ان روزی که بدنها

در لرزه شود و پیش از ان روزی که گناه
کاران را در دوزخ در بالای یک دیگر اندازند
پس بترسید از خدا پیش از ان وقتی که کوهها
از هیبت او از هم بپاشند مثال پنبه وقتی
که کمان حلاجی او را از هم میپاشد و عالم بلرزه
در اید و پیش از ان وقتی که از هول طفلان کوچک
پیر شوند و مباشید از کسانی که گویند حق را
شنیدیم و تغافل کردیم ۲۴
با حضرت موسی میفرماید که ای انکسانی که
ایمان اورده اید ذکر خدا بکنید ای موسی
ابن عمران ع و ای صاحب بیان بشنو کلام من

رنگ برنگ که من خداوند و پادشاه جزا دهنده ام
و نیست میان من و تو کلمه چنین من خود بزبان
بی زبان بی زبانی با تو حرف میگویم بدان ای موسی
سود خوردن و بر پدر و مادر خود خشمناک
شدن باعث غضب رحمن است و باعث اتش
برنده و سوزنده مقطعات نیران میشود
یعنی از جامهائی که از اتش بریده اند و بر اتش
دوخته اند ای فرزند ادم هرگاه قساوت و
سختی در دل خود بهبینی و بیماری در بدن تو
و محرومی در رزق تو ظاهر شود یقین بدان
که از تو حرفهای لا یعنی ظاهر شده است ای

فرزند ادم

فرزند ادم راست نمی ایستد و قائم نمیشود زبان
تو تا حیا نکنی از پروردگار خود بدانکه هرگاه
نظر کنی بعیبهای مردم و نظر نکنی بعیب خود
بدرستیکه راضی کرده ای شیطانرا از خود
و خشمناک کرده خدا را بر خود ای فرزند ادم
شیطان دشمن شماست پس دشمن خود دانید
او را پس عمل کنید برای روزی که حشر کنند
و وا دارند شما را در نزد پروردگار جبار فوج
فوج و جمع گردانند شما را در برابر پروردگار
و شما صف صف و بخوانند نامهای خود را
حرف حرف و سوال کنند شما را از انچه عمل

کرده باشید آشکارا و پنهان و برانند نیکوکاران را
بجانب بهشت و بدکارانرا بسوی جهنم گروه گروه
پس کافیست شمارا همین قدر وعده و وعید
پس بدرستیکه من پروردگار شمایم از من حذر
کنید حضرت واجب الوجود ٣٢
بزبان بی زبانی میفرماید و گواهی میدهد که
نیست خدایی مگر او خدا و گواهی میدهند ملائکه
و گواهی میدهند صاحبان علم بعدل و راستی
ایستاده اند که نیست خدایی الا او و عزیز
و حکیم است بدرستیکه نیست دین شما نزد
نزد خدای عز و جل الا اسلام یعنی اقرار بوحدانیت خدا

خدا و رسالت حضرت محمد مصطفی ص دیگر
میفرماید یا محمد بشارت بده نیکوکارانرا بنجات
و بشارت ده بدکارانرا بهلاکت هرکه بشناسد
خدارا و اطاعت او کند ناجی باشد و هرکه بشناسد
شیطانرا و اطاعت او نکند سالم باشد و هرکه
بشناسد حق را و متابعت او کند فائده بیند
و هرکه بشناسد دنیارا و از آن دوری کند
خلاصی یابد از فتنهٔ آن و هرکه بشناسد آخرت را
و طلب آن کند صاحب شود آنرا بدرستیکه خدا
هدایت میکند هرکرا خواهد و بسوی اوست
بازگشت دیگر میفرماید که ای فرزند آدم هرکه

میدانی که خداوند عالم کفیل است روزی ترا
پس چه چیز است طول اهتمام تو و هرگاه میدانی
که هرچه صرف میکنی از خدا عوض خواهی یافت
پس چه چیز است سبب بخل تو و هرگاه میدانی که
از آن تو است پس چرا غفلت میورزی و
هرگاه میدانی که حساب دادن و از صراط گذ
گذشتن حق است پس سبب جمع کردن مال
از چیست و هرگاه عقاب خدا را حق میدانی
پس چرا استراحت میکنی و هرگاه هر چیز را از
قضا و قدر الهی میدانی پس دلگیر مباش از آنچه
از تو فوت شود و فرحناک مشو از آنچه بدست

تو میاید

تو میاید   خداوند عالم میفرماید ۴۲۰
که ای فرزند آدم توشه بسیار بردار که
راهی در پیش داری دور و کشتی خود را پر کن
که از دریایی میگذری عمیق و بار ترا درست
کن که راهیست باریک و عمل خود را خالص
گردان که صراف شما بیناست و خواب خود را
بعقب انداز برای قبر و فخر مکن تا وقت میزان
و خواهش خود را نگه دار برای بهشت و راحت را
برای آخرت و لذت خود را بگذار برای حور العین
و بوده باش تو از برای من تا بوده باشم من از برای
تو و نزدیکی جوی برای خوار داشتنی دنیا و

ودو دیجوی از عذاب اخرت ودوستی کن با نیکان
ودشمنی دار بدکارانرا بدرستیکه ضایع نمیکرداند
اخر خدای تعالی اجر نیکوکارا نرا ٥٤٢٠
خداوند عالم میفرماید که ای فرزند
ادم چکونه معصیت من میکنی وحال انکه جزء
مینمایی از کرمی افتاب که بر دیکهای کرم میتابد
وان برای صلاح شما ست ونمی ترسید از اتش
جهنم که اورا هفت طبقه افریدم واز کرمی میجوشد
ان اتش بعضی را ودر هر طبقه هفت
هزار صحرا افریدم از اتش ودر هر صحرای هفتاد
هزار وادی است از اتش ودر هر وادی هفتاد

هزار

هزار شهر است از اتش ودر هر شهری هفتاد
هزار تالار است از اتش ودر هر تالاری
هفتاد هزار قصر است از اتش ودر هر
قصری هفتاد هزار سرا است از اتش ودر
هر سرای هفتاد هزار خانه است از اتش ودر
هر خانه هفتاد هزار چاه است از اتش ودر
هر چاهی هفتاد هزار تابوت است از اتش
ودر هر تابوتی هفتاد هزار عقرب است از
اتش ودر هر عقربی هفتاد هزار دم باشد
ودرازی هر دمی هفتاد هزار کز باشد ودر
هر دمی هفتاد هزار پیمانه باشد از زهر

سرخ و در پایهٔ هر تابوتی هفتاد هزار درخت
باشد از آتش که میوهٔ آن درختها زقوم است
و در پایهٔ هر درخت هزار میخ است از آتش و بر
هر میخی هفتاد هزار زنجیر است از آتش و بر
زنجیری هفتاد هزار مار است از آتش که درازی
هر ماری هفتاد هزار گز باشد و در شکم هر
ماری دریای زهر سیاه باشد از آتش پس
قسم یاد میکنم بذات مقدس و قسم میخورم و
گواهی میدهم بکتابها که در سترها و ورقها
نوشته شده است و قسم یاد میکنم به بیت المعمور
و برفعت آسمان و به دریاهائی که در آسمانها است

و به بارانها

و به بارانهای رحمت من که از آن دریاهاست
که میبارد ای فرزند آدم بنا فریدم این عذابها
مگر برای هر کافری و بخیلی و نمامی و عاق
مادر و پدر و سودخواران و کسیکه زکوة
مال خود نه دهد و زناکاران و کسانیکه مال
حرام جمع می نمایند و همسایه را میازارند
مگر آنکه توبه کنند و عمل صالح بجا آورند
پس رحم کنید بر نفسهای خود ای بندگان
من بدرستیکه بدنهای شما ضعیف است
و سفر در پیش دارید و بار شما سنگین است
و صراط باریک است و آتش زبانه کش و منادیم

اسرافیل است و قاضی پروردگار عالمیان است
بعد از وعید وعدهٔ نعیم مقیم ٩٢٠
فردوس اعلا میدهد و میفرکه ای مردمان
رغبت میکنید در دنیا بدوستیکه نزد من
مطیعانرا باغی هست باهشت در و در
هر دری روضه و در هر روضه هفتاد هزار
باغ است و در هر باغی هفتاد هزار شهر است
از مروارید و مرجان و در هر شهری هفتاد
هزار قصر است از یاقوت و در هر قصری
هفتاد هزار خانه است از طلا و در هر خانهٔ
هفتاد هزار تخت است از نقره و بر هر تختی

هفتاد هزار لنگری است و بر هر لنگری هفتاد
هزار رنگ از طعام است و بر هر عوضی هفتاد
هزار کرسی است از زر سرخ و بر بالای هر
کرسی هفتاد هزار فرش افتاده است
از حریر و استبرق و بر در هر کرسی هفتاد
هزار کوشک است از زبرجد و در هر کوشکی
هفتاد هزار نهر است از آب حیات و در میان
هر نهری هفتاد هزار رنگ از میوه است
و در هر خانهٔ از آن خانها هفتاد هزار خیمه است
از غوانی و در هر خیمهٔ حوریست از حور العین
و در پیش هر حوری هفتاد هزار تحفه است

مثال مروارید ناسفته و بر سر هر قصری از آن
قصرها هفتاد هزار خیمه است از کافور و در
هر خیمه هفتاد هزار هدیه است از جانب
روزی دهنده که ندیده باشد هیچ چشمی و نه
شنیده باشد هیچ گوشی و نگذشته باشد در دل
هیچ بشری و در آنجا باشد هر میوه که در خاطر کنند
و گوشت هر مرغی که خواهد شود و حور العین
باشند مثل مروارید ناسفته اینها جزای عملی که
کارانست و نیست در بهشت پیری و مردن و
اندوهگین شدن و گریه کردن و روضه کردن
و بیمار شدن و بول و غایط و لکیری و نیست
ازانجاکسی

ازانجا کسی را بیرون کردن پس حاصل میشود
جواب من بطلب و سهل داشتن و باندك قناعت
کردن و گواهی میدهد نفس من بر نفس من
بدرستیکه نیست خدای غیر از من و عزیز و
۲۰۸ عیسی دو بنده اند از بندگان من
خدای عزّ و جلّ میفرماید که ای فرزند
آدم مال مال من است و تو بنده منی و از مال
ترا هیچ بهره نیست مگر خوردن و پوشیدن
و تصدّق کردن پس آنچه بخوردی فانی میشود و آنچه
به پوشی کهنه میشود و آنچه تصدّق میکنی برای
تو باقی میماند بدرستیکه وجود بر سه قسم است

قسمی از من است و قسمی از تو و قسمی از من و تو وان
قسمی که از تو است عمل تو ست وان قسمی که از من است
روح تو است وان قسمی که میان من و تو است
از تو دعا کردن و از من اجابت کردن ای فرزند
آدم پرهیزکاری پیشه کن تا مرا بشناسی و گرسنه
مباش تا مرا به بینی یعنی چشم باطن و قرب من یعنی
بمن نزدیک شوی و عبادت من بجا آور تا مرا
دریابی و عزلت گزین تا با من وصلت گیری
ای فرزند آدم بد بختیکه حکام و پادشاهان
بدوزخ میروند از جور کردن و عرب از غضب
و علما از حسد و فقرا از دروغ گفتن و تجار

از خیانت کردن و بزرگان از جهل و عابدان از
ریا و اغنیا از کبر پس که طلب خواهد کرد
۸۲ بهشت را پروردگار عالم
میفرماید از غایت شفقت و مهربانی که ای فرزند
آدم وای انکسانی که ایمان آورده اید بترسید
از خدای تعالی آنچنانکه حق ترسیدن است و تو الله
بر دارید برای مرگ پیش از انکه باو ملاقات کنید
نمیرید مگر آنکه مسلمان باشید ای فرزند آدم
عمل بی علم مثل رعد بی برقی است که او را باران
نباشد و علم بی عمل مثل درختی است که او را
میوه نباشد و علم با حمق آموختن مثل در دریا قرو است

در کردن جوانات اویخته و موعظه کردن نزدکسی
که رغبت بموعظه نکند مثل نی نواختن است
۸ در قبرستان و تصدق کردن از مال حرام مثل اب
کشیدن ظرفا ست با بول و ثنا ذکر دن بغیرا ذکره
مثل جسد بی روح است و باز کشت از فعل قبیح
نکردن مثل خانه بی پی ساختن است پس یا ایمنش
ایشان از مکر خدا پس ایمن نباشد از عذاب خدا
۹ ۱۰ مکر کسانیکه زیان کارانند

خدای عز و جل میفرماید که ای فرزند
ادم بقدر انکه میل در دل تو بدنیا داخل میشود
محبت خود را از دل تو بر میدارم بد رستیکه جمع

نمیکنم

نمیکنم محبت خود را با حب دنیا در یک دل و دعای دی
میشود از همه چیزها و عبادت من و خالص
کردان عمل خود را از ریا تا بپوشانم ترا خلعت
محبت خود اقبال کن بسوی من و فارغ کردان
دل خود را از غیر من و ذکر من تا ذکر تو کنم
در نزد ملائکه ای فرزند ادم ذکر من کن بفروتنی
تا ذکر تو کنم بتفضل ذکر من کن بمجاهده نفس تا
ذکر تو کنم چنانکه کویا مرا می بینی ذکر من کن در
روی زمین تا ذکر تو کنم در وقتی که زیر زمین
باشی ذکر من کن در وقت صحت و نعمت تا ذکر تو
کنم در وقت تنهائی و شدت ذکر من کن بفرمان

برداي تا ذكر توكنم بمغفرت ذكر من در وقت صحت
وغناء تا ذكر توكنم در وقت فقر وعنا ذكر من
كن بصدق وصفا تا ذكر توكنم در ملاء اعلى ذكر
من كن باحسان كردن بفقرا تا ذكر توكنم بجنة الله وجه
ذكر من كن از بندكي تا ذكر توكنم به پروردكادي
ذكر من كن بتضرع تا ذكر توكنم بكرم وبنده دادي
ذكر من كن بزبان عذرخواهي تا ذكر توكنم بلطف
نامتناهي ذكر من كن بترك دنيا تا ذكر توكنم بنعيم
عقبى ذكر من كن بشدت ومهلكه تا ذكر توكنم بنجات
دادن كامله اي فرزند ادم بخوانيد مرا بدلهاي
غيرخالي تا برسانم شمارا بدرجات عالي بخوانيد

مرا بلبهاي

مرا بلبهاني كه فاني خواهد شد تا اجابت كنم بكرامة
كامله بخوانيد مرا باخلاص وتقوى تا اجابت كنم
بنعيم جنة الماوى بخوانيد مرا بخوف واميد وانجم
تا اجابت كنم وبكردانم هرغم شمارا خرمي شمارا
بدودي بخوانيد مرا باسماء نيكو تا اجابت كنم و
برسانم شمارا بمطلب اعلى بخوانيد مرا دراين خانۀ
خراب تا اجابت كنم شمارا درخانۀ اباد باقي
اي فرزند ادم تاكي خوف دادي از غير خدا تا چند
بكوئي الله الله ودردل خود جاي داده غير
الله وبزبان جاري ميكني ذكر الله پس اي فرزند
ادم كناه ميكني وطلب امرزش ميكني كه كويا مصر

بودن در گناه و توبه کردن کار دروغ گویان است
پس پروردگار شما ظلم نمیکند بر بندگان
٣٠ خداوند عالمیان میفرماید
که ای فرزند آدم اجل من میخندد بر عمل تو و قضای
من میخندد بر تدبیر تو و آخرت باقی میخندد
بر دنیای فانی تو و قسمت من میخندد بر حرص
تو پس نیکویی کن بدرستیکه روزی تو مقرر است
و دانسته و نوشته شده است در لوح محفوظ
پس پیش د[illegible]ی کن باجل بعمل خیر بدرستیکه
رزقهای ترا نخواهند خورد غیر از تو ای فرزند
آدم در میابد مرگ تو را هرچند ترا مکروه باشد

پس جبر

پس جبر کن در حکم پروردگار بدرستیکه
ترا میبینم خداوند ١۴
عالم میفرماید که ای فرزند آدم تو اراده داری
و اراده نمیشود مگر اراده من هر کس قصد من
کند مرا بشناسد و هر کس مرا بشناسد اراده
من میکند و هر کس طلب من میکند مرا می یابد
و هر کس مرا یابد خدمت من میکند و هر کس
بخدمت من مشغول باشد ذکر من میکند و هر
کس ذکر من میکند من ذکر او میکنم برحمت
و مغفرت خود ای فرزند آدم خالص نمیکردانند
عملهای شما تا بچشید چهار مرگ اول

مرگ سرخ بر دشمن آزار و مشقت است از
خلایق و دفع کردن بدیها از ایشان دوم
مرگ زرد و گرسنگی بردن و در فقر صبر کردن
سیم مرگ سفید عزلت یعنی به تنها بسر کردن و
عبادت کردن چهارم مرگ سیاه مخالفت
هوای نفس کردن پس بدرستیکه متابعت هوای
نفس گمراه میکند ترا از راه خدای تعالی
۲۳ خدای مهربان از روی
مهربانی میفرماید که ای فرزند آدم ملائکه
می آیند معاقب یکدیگر در هر شب و در هر روز
مینویسند آنچه میگوئی و میکنی چه از کم و بیش

و در آسمانها

و در آسمانها شهادت میدهند آنچه از تو
می بینند و زمین گواهی میدهد آنچه بر پشت
او میکنی و آفتاب و ماه و ستارگان گواهی
میدهند آنچه از تو بفعل می آید و من عالم
بآنچه در خاطرها خطور کند پس غافل مشوید
از نفس خود بدرستیکه ترا مرگ شغل عظیم است
و اندک وقتی ترا پیش خواهد آمد پس هر چیز
پیش از خود بفرستی از خیر و شر حاصل تو آن
خواهد بودی زیاده و کم و استیفای تو شود
فردا آنچه از تو بفعل آمده باشد ای فرزند
آدم حلال قطره قطره بسوی تو می آید و حرام

مثل سیلاب وبا   پاکیزه کن زنده گانی خودرا
تا پاکیزه دد ایمان تو ای فرزند ادم خوشحال
مشو بغنی شدن وجزع مکن از فقر که بتو رسد
د بتو نخواهد ماند نه فقر و نه مال و نا امید
مباش از بلائی که بتو رسد پس بدرستیکه خدا را
تجربه میکند مردم مومنرا از بلا میشود وبدرستیکه
غنا در دنیا عزیز میباشد و فقیر ذلیل و در اخرت
فقرا عزیزاند واغنیا فقیر بدانکه دنیا و عزت
دنیا فانی و پزمرده است و عزت اخرت تر و
تازه است ای فرزند ادم اگر به بینی که مهمان
یك هفته بر تو نیاید بگو پناه میبرم از غضب
خدا

خدا ای فرزند ادم مال مال مراست و فقرا و
عیال من و تو بنده من و فرستاده من هستی
پس اگر باز داری مال مرا از فرستاده من پر
بدار بهشت و نعمتهای او را از من ای فرزند
ادم مال مال من است و اغنیا و کیلان من و
فقیران عیال من پس هر که بخل کند در مال من
بر عیال من داخل کنم او را در جهنم و باك ندارم
خدای مهربان میفرماید که ٢٣
فرزند ادم سه چیز واجب است بر تو اول زکوة
مال دویم صله رحم بجا اوردن سیم

کرایکان داشتن مهمان پس هر که این سه را

ترک کند میاندازم او را در مهلکهٔ عظیم تا عبرت

کیرند از عالمیان ای فرزند آدم هر که نه بیند

حقّ همسایه را همچه حقّ عیال خود من نظر بسوی

او نکنم و عمل او را قبول نکنم و دعای او را اجا

نکنم ای فرزند آدم تکبر مکن بر مثل خود بدرستیکه

اوّل نطفهٔ کثیف ومنی بد بوی بوده و به بین

از کجا بیرون آمدهٔ از مخرج بول و قبرغه

ای فرزند آدم بیاد آور خاری و مذلت فرزندا

که بازداد ند ترا در پیش من پس بدرستیکه

غافل نیستم من از اسرار شما یک لمحه بدرستیکه

من عالم بانچه در سینها شماست ای فرزند

آدم بوده باش سخی بدرستیکه سخی بودن

از احسن یقین است با من ویقین از ایمان

وصاحب ایمان از اهل بهشت است ای

فرزند آدم بپرهیز از بخل بدرستیکه بخل

از کفر است وکافر از اهل جهنم است

ای فرزند آدم بترس از دعای مظلوما

بدرستیکه حجابی نیست میان دعای

ایشان و اجابت کردن من اکر نبود آنکه

٤٣٤ دوست میدارم مبتلا

نمی کرد انیدم او را بکناه و باز توبهٔ او را

قبول نمیکردانیدم و بهشت را باو منوّر نمی ساختم
ای فرزند آدم اگر عفو و مغفرت را دوست
نمیداشتم مبتلا نمی کردانیدم احدی را بکناه
خداوند عالم میفرماید
که ای فرزند آدم من عطا کردم معرفت خود را
دایما ترا بی آنکه طلب و تضرّع کنی پس چرا بخل
کنم برای تو جنّت و مغفرت را با تضرّع و سؤال
ای فرزند آدم هر که چنگ زند و بنده از من
امید خواهد من او را هدایت کنم و اگر توکل
کند بر غیر من قطع کنم اسباب آسمانها و زمینها را
ای فرزند آدم هر که نماز ظهر و عصر را در اول

وقت بکند

وقت کند طلب آمرزش میکند از برای او هر چیز که آفتاب
بر او می تابد ای فرزند آدم ضایع میکنی امر مرا و معصیت
من میکنی پس چه چیز مانع است مرا از عذاب تو در روز
قیامت خوش خلق باش با مردم تا ترا دوست دارم
و دوستی ترا در دل صالحان اندازم ٣ه
ح الله تعالی میفرماید که ای فرزند
آدم با مردم با تواضع باش و دوست بر مسلمانان
آنچه را بر نفس خود دوست میداری ای فرزند آدم غمگین
مشو بر آنچه از دست تو بیرون میرود از مال دنیا
و فرحناک مشو بر آنچه بدست تو آید از مال دنیا
بدرستیکه امروز در دست تو است و فردا در دست

غیر از تو خواهد بود ای فرزند آدم طلب آخرت کن و دنیای
فانی را واگذار بدرستیکه یك شب آخرت برابر است بدنیا
وانچه در دنیاست ٦٣

خداوند عالم میفرماید که ای فرزند آدم تو طلب دنیا میکنی
وآخرت در طلب تو است و تو در طلب زندگی دنیای
فانی و مرگ در طلب تو است پس تهیه مرگ را پیش از انکه
بر تو وارد شود ای فرزند آدم اگر دنیا جای باقی
بودی پیغمبران خودرا میگذاشتم تا دعوت کنند بندگان
مرا ای فرزند آدم چه بسیار اغنیارا فقیر گردانیده است
مرگ وچه بسیار خنده کنان را گریان گردانیده است
مرگ وچه بسیار بندگان را گشاده گردانیدم دنیارا

برایشان

برایشان وایشان طغیان کرده اند و ترك طاعت
وبندگی من کرده اند تا وقت مرگ وداخل دوزخ شده اند
وچه بسیار بندگان را که تنگ کرده ام برایشان
دنیارا وصبر کرده اند در آن تنگی تا وقت مرگ
پس داخل گردانیدم ایشانرا به بهشت ٧٣

خداوند عالم میفرماید که ای فرزند
آدم هرگاه صباح میکنی در میان دو نعمت عظیمی
ونمیدانی قدر آن دو نعمت را اول انکه گناهان ترا
از مردم پوشانیده ام و کسی بر گناه تو مطلع
نیست و دیگر انکه مردم بتو گمان خوب دارند و بر
احوال تو را نمیدانند که اگر پیدا شد مردم ترا انچه

میدانم پس بر تو سلام نکنند هیچ احدی از تو
پس خالص گردان عمل خود را از ریا و سمعه و ریا
آنست که در اول عبادت بشهرت یافتن در خلق
باشد و سمعه آنست که بعد از بجا آوردن بمردم
گوید که عالم بعبادت تو باشند بدرستیکه تو
بندهٔ عاجز و ذلیلی و من پروردگار جلیلم و تو محتاج
بامر من پس توشه بردارید بدرستیکه ناچار است
هر مسافری که توشه برای سفر آخرت خود بردارد
و تو راه دوری در پیش داری ای فرزند آدم خزانه
من فانی نمیشود و دست من کشاده است بعطا
کردن همیشه و بقدر آنکه امساک میکنی من از تو

باز میدارم ای فرزند آدم ترسیدن از فقر گمان بد
بردن است به پروردگار خود و بخل ورزیدن
بر مساکین کم یقین بودن است بر رحمن و درهم ذخیره
بودن شک آوردن است بکتاب خدا و کذب
داشتن خبرهای پیغمبران را و هر که کذب داند
کلام پیغمبران را انکار ربوبیت و پیغمبران نموده است
و هر که انکار پروردگاری ما کند او را سرازیر
میاندازم در جهنم
پروردگار عالم میفرماید از روی بنده نوازی
که ای فرزند آدم بگردان دل خود را موافق زبان
خود و زبان خود را موافق عمل خود و عمل

خود را از غیر من خالص گردان بدرستیکه من پر
وردگار غیورم و صاحب غیرت قبول نمیکند
عمل هیچکس را مگر انکه خالص باشد پس
بدرستیکه دل منافق مخالف زبان اوست و
زبان او مخالف عمل اوست و عمل او برای غیر من است
خدای پروردگار عالم میفرماید ۹۳

که ای فرزند ادم تکلّم نمیکنی بکلمهٔ و نظر نمیکنی
بدیدهٔ و قدم بر نمیداری بقدمی مگر انکه دو ملک
با تو همراهند یکی خیر ترا مینویسد و یکی شرّ
ترا مینویسد ای فرزند ادم خلق نکردم شما را
که جمع کنید مال دنیا را در بالای یک دیگر بلکه

خلق کرم

خلق کردم شما را برای عبادت و برای ادا
شکر نعمتهای خود پس بجا اورید شکر مرا و
تسبیح کنید مرا در صبح و شام بدرستیکه رزق
شما قسمت شده است و هر که حرص ورزد
بیجهة روزی محروم است و هر که حسد برد
بر مسلمانی مغموم است و نعمت دنیا را دوام
نیست و ناظر شما حیّ و قیّوم است یعنی زندهٔ
و برپا دارنده است ۴
خداوند خدای عزّ و جلّ میفرماید که ای
فرزند ادم خدمت من کن بدرستیکه تو بندهٔ
ذلیل و عاجزی و ضعیفی و من پروردگار جلیل

وفادر و توانایم خداوند عالم میفرماید که ای فرزند
آدم اگر بشنوند برادران تو بوئی از گناهان تو
هرگز نه نشینند با تو و تکلم نکنند با تو پس گناهان
هر روز زیاده میشود و عمر تو در نقصان است
پس در خوابی خودی در باطل و غفلت بدرستیکه
اگر اراده کنی که زیاده شود عیش آخرت تو باید
که صحبت داری با صاحبان علم و حذر کن از اهل
دنیا و هم نشینی کن با فقراء و مساکین
۴۱ خداوند عالم میفرماید که ای فرزند
آدم کسی که کشتی او بشکند و بر تخته پاره نشسته
باشد در میان دریای عظیم مصیبتا و زیاده

از مصیبت

مصیبت تو خواهد بود چرا که تو بر گناهان یقین
داری و از عمل خود بر خطری که آیا قبول خواهد شد
یا نه ~ خدای کریم میفرماید که ای
فرزند آدم من بتو نزدیک میشوم و گناهان
ترا می پوشم و ترا بعافیت میدارم و تو دشمنی
با من میکنی و بر من عاصی میشوی و عمارت دنیا
فانی میکنی و آخرت باقی را خراب میداری
خدای اکبر میفرماید که ای فرزند آدم
مجالست کن با رستگاران و صالحان تا رستگار
شوی ای موسی بن عمران بشنو آنچه میگویم بتو
حق میگویم بدرستیکه ایمن نیا ورد بخدا هیچ کس

تا فکر مردم ایمن باشند از شر او یعنی از ظلم و مکر
و سخن چینی و دشنام دادن در حضور و
ظالمانرا
غیبت در دل و زبان و بگوی ای موسی ظا
که یاد من نکنند چرا که وعده کرده ام که هر که
ذکر من کند من ذکر او کنم پس ظالمان هرگاه یاد من
کنند یاد ایشان کنم بلعنت پس ایشان رانند
خواهند مؤمن باشند و خواهند کافر جزای عمل
خود خواهند یافت

خدای عالم میفرماید از روی رحمت که ای فرزند
آدم عصیان مکن و طلب مغفرت کن ای فرزند آدم
فارغ گردان خود را از دنیا برای عبادت من

والا پر کنم

والا پر کنم دل ترا از وسواس و بدن ترا در تعب
اندازم و سینه ترا از هم و غم مملو سازم و در غایت
در محل قبول نیفتد   خداوند
ذی
میفرماید که ای فرزند آدم راضی شدم از تو بمنا
که روز بروز کرده باشی تو نیز راضی شو برزق
من که روز بروز بتو میرسد ای فرزند آدم و
طلب مکن روزی فردای خود را امروز چنانکه من
طلب نمازی شما نمیکنم   خداوند
عزیز میفرماید که ای فرزند آدم بدرستیکه
روزی شما قسمت شده است و حریص بودن
شما محرومیست و حسود کشنده مغموم است

و نعمت دنیا را دوامی نیست

خداوند جل جلاله میفرماید ای فرزند آدم بدرستیکه
بندگان من مشغول اند بعمل دنیا تا در وقت آمدن
مرگ و پس تاسف خورند بر عمر خود بگناهان و
خطاها که از ایشان بفعل آمده است پس سوال
کنند که ما را برگردانید بدنیا تا عمل صالح بکنیم
پس گویم که ای جماعت احمق شما از دنیا آمده اید
بعزت وجلال خدم سوگند که هیچ احدی
برنگردد بدنیا هرگز

خداوند عز وجل میفرماید از روی شفقت و مهربانی
این بندگان ضعیف را می شنوانند و به پیغمبرانش

خطاب

خطاب میکند و میگوید ای موسی هرکس ایمان
دارد بمن و از من بترسد باو عطا فرمایم بهشت را
بدرستیکه دنیا خانه بازی و زینت
و نیست مؤمن را حظی و نصیبی در دنیا
مگر عبادت من و غم و الم در آخرت فردوس اعلی
و نعیم بقا ای موسی بدانکه قیامت روز سختی است
و نیست هیچ پدر و مادر برای بیاد از فرزند
و هیچ فرزند برای امید از پدر و مادر و چه بسیار
فقرا باشند که فقر خود را در دنیا بگذرانند
و رحلت کنند بسوی آخرت و در قیامت
مشکور باشند و چه بسیار اغنیا باشند

که ترك کنند مال خود را در دنیا و در آخرت
فقیر باشند و نادم و پشیمان از جمیع مال خود و بوارث
گذاشتند و سخت باشد عذاب ایشان در روز
قیامت از عذاب دیگران و زیاد کرده عذاب ایشان
بر بالای عذاب

ای برادر

محکم کن کشتی را پس به درستی و تحقیق که دریای عمیق است
و بسیار بکن توشه را پس به درستیکه عقبه
دور است و دریا پر موج است به درستیکه بنده عمل
میکند تا برسد او را مرگ پس پشیمان میشود
بر آنچه گذشته است از گناهان و خطاها سؤال
میکنند باز گشت بسوی دنیا تا آنکه عمل کند عمل نیك

در حدیث

در حدیث معتبر از عبد الله مسعود منقول است
که گفت روزی بخدمت امیر المؤمنین و امام
المتقین ع بودم و در آنحضرت جمعی از اصحاب
رسول صلی الله علیه و آله بودند پس حضرت
امیر المؤمنین ع فرمودند که حضرت رسول ص
مرا خبر داده که روز قیامت پنجاه موقف میباشد
که در هر موقفی هزار سال باید ایستادن
موقف اول وقتی است که خلایق همه را از
قبرها بیرون و بر در قبرهای خود می ایستند
سر و پای برهنه گرسنه و تشنه پس هر کس که
از قبر خود بیرون میاید و ایمان بخدا یتعالی

و رسول و وصیّ او و باقی ائمه هدی ع را داشته باشد
و اعتقاد داشته باشد باینکه قضا و قدر از جانب
خداست و اسباب خیر و شر همه از جانب خداست
و نفعها و بلاها همه از دست بحسب حال بندگان
و اعتقاد داشته باشد بهر چه پیغمبر آخر الزمان
فرموده حق است نجات میابد و رستگار
خواهد بود و به بهشت و نعمتهای خواهد بود
و سعادتمند خواهد بود و کسی که شک
کند در اصول دین یا در یکی از اعتقادات دینی
داشته باشد در گرسنگی و غم و الم خواهد بود
تا هزار سال تا خدای تعالی در باره او چه حکم

کند

کند و هرگاه کافر محض باشد او را بجهنم می برند
و جمعی که در شک باشند   بعضی
از اعتقادات دینی ایشان را از اینمقام میبرانند
تا بصحرای محشر و در سراپردهای آتش باران
میدارند و آفتاب بر بالای سر ایشان میباشد
و آتش چهار طرف ایشان را گرفته باشد از
راست و چپ و پیش و پس و آفتاب در آن
روز بر سر همه کس خواهد بود و سایه
نخواهد بود بغیر از سایه عرش و اما اگر
خدای تعالی را بیگانگی شناخته و اعتقاد به
پیغمبران خصوصاً به پیغمبر آخر الزمان و دوازده

امام ع داشته باشد و بغیر ایشان دست بدامان
کسی نزده باشد و در دلش نفاق نداشته باشد
و در هیچ چیز از ان چیزهائی که پیغمبران خبر داده اند
شك نیاورده باشد از احوال قبر و قیامت و بهشت
و جهنم و احکام الهی در چیزهائیکه رسول انس
و ائمه هدی ع سعی و جهاد و نکرده باشد و خون نا
حق نریخته باشد و با خلق خدا بعدالت سر کرده
باشد و هرچه بخود نخواسته باشد با ایشان نیز
نخواهد و با دوست خدا دوست و با دشمن خدا
دشمن باشد و اطاعت و فرمان برداری خدا و
رسول و ائمه هدی ع کرده باشد خدای تعالی

او را در سایهٔ

در سایهٔ عرش جای دهد و از غم و الم خلاص میشود   او را
و کسیکه از راه حق پا بیرون گذاشته باشد یا
انکه اقرار بخدا و ائمه هدی ع نداشته باشد و
اگرچه اعتقاد با یشان داشته باشد که همچنانکه
اعتقاد بدل واجب است یا سعی نکرده باشد و
خون ناحق ریخته باشد یا انکه اظهار اطاعت
خدا و رسول و ائمه هدی نکرده باشد یا انکه
سخن بد نسبت با ایشان از وی صادر نشده با شد
داشته
یا انکه در دلش بغیر اعتقاد حق داشته و شك
باشد در چیزی از احکام شرع و دین هزار سال
در انجا میماند در خوف و غم و الم و عذاب تا

خدا تعالی در حق او چه فرماید
پس میبرانند خلایق را در صحرای نور و ظلمت و
باز میدارند هزار سال اما اگر کسیکه شک نیا
ورده باشد بخدا و رسول و ائمه هدی و در دلش
نفاق باشد و شک نکرده باشد در حقیقت دین
حضرت ائمه معصومین و اظهار مذهب حق
بحسب قدرت و امکان کرده باشد در مقام مروت
و اطاعت و فرمان برداری رسول خدا و ائمه معصومین
در اشکار و پنهان کرده باشد و راضی بقضاء خدا
و قانع بود بعطای خداوندی از صحرای ظلمت خلاصی
یافته بصحرای نور در یک چشم بهم زدن با روی

سفید نجات یافته از غمها و کسیکه برخلاف
ان کند اگرچه در یک امر باشد هزار سال در غم
و الم میماند پس از ان صحرا بیرون میرود با روی
سیاه تا حق تعالی چه فرماید و با او چه کند پس
از انجا میبرانند خلایق را بسرا پردهای حساب
و ان ده سرا پرده است هزار سال در سرا پرده
اول میبرانند و در انجا سئوال میکنند از محرمات
یعنی از چیزهای که خداوند حرام کرده است ما
نند شراب و زنا و لواطه پس اگر از این عملها نکرده
باشد از انجا گذشته بسرا پرده دویم رود
و در انجا از هواها و خواهشهای نفسانی

سؤال میکنند مانند عاشقی با پسران و دختران
و زنان مسلمانان و امثال آن اگر نکرده باشد
بسرا پرده سویم میبرند و در آنجا از مخالفت و
آزار دادن پدر و مادر سؤال میکنند اگر ایشان را
نیازرده باشد نجاة یافته بسرا پرده چهارم میبرند
و در آنجا سؤال میکنند از رعایت حقوق
فرزندان پس اگر با ایشان تعلیم قرآن و احکام دین
خدا و رسول کرده است نجاة یافته بسرا پرده
پنجم میبرند و در آنجا سؤال میکنند از حقوق
بندگان از غلام و کنیز پس اگر با ایشان نیکو
سر کرده و ایشان را از عبادات باز نداشته او را

بسرا پرده ششم میبرند و در آنجا از خویشان
سؤال میکنند اگر صلهٔ رحم با ایشان و احسان
نمودن در حق ایشان و وصیت کرده است یا نه
اگر کرده نجاة یافته او را نجاة دهند و او را
بسرا پرده نهم میبرند و در آنجا سؤال از
خدعه و فریب دادن مسلمانان پس اگر کسی را
فریب نداده باشد نجاة یافته او را در سایهٔ عرش
الهی جا میدهند و با چشم روشن و دل
شادمان و دهان خندان و اگر یکی از این
خصلتهای مذکور را داشته باشد در آنجا
هزار سال باز میدارند لب تشنه و شکم گرسنه

دکویان واند وهنالك باغهاي بسيار والهاي
بيشمار و شفاعت هيچ شفاعت کننده اورا
نفع ندهد بغير از شفاعت پيغمبر و ائمه معصومين
پس خلايق را محشور ميکردانند و نامه اعمال ايشانرا
ميدهند در ما نزده جاي ايشانرا باز ميدارند
و در هر موقفي هزار سال باز ميدارند پس ايشانرا
سؤال ميکنند از زکوة وخمس وغير اينها
از مالهائی که خدا بر بندکان واجب کرده است
پس اگر همه را داده است بالتمام از انجا کذشته
ميبرند و در انجا سؤال ميکنند از
سخن چيني واز سخن حق واز عفو نمودن خلايق

نظر

نظر باو پس کسيکه از خلايق عفو نموده است
از بديهاي ايشان که نسبت باو کرده اند در
کذشته باشند تا خدا نيز از او عفو ميفرمايد
در انجا سؤال ميکنند از امر
معروف پس اگر مؤمنانرا امر بمعروف کرده باشد
از انجا کذشته   ميبرند در انجا
سؤال ميکنند از نهي منکر پس اگر عمل بدرا
ديده است و نهي کرده است از انجا کذشته
ميبرند و در انجا سؤال ميکنند
از خلق نيکو اگر خوش خلق بوده است با مؤمنان
از انجا کذشته   هشتم ميبرد در انجا

ودر انجا سئوال میکنند از حب فی الله و از بغض
اگر با دوستان خدا تعالی دوستی کرده و با
دشمنان خدا او دشمنی کرده از انجا گذشته
میرود و در انجا سئوال میکنند
از اشامیدن خمر پس اگر اصلا و ابدا شراب
نخورده باشد از انجا گذشته میرود
و در انجا سئوال میکنند از فرج حرام مثل زنا
و اغلام پس اگر نکرده باشد از انجا گذشته
میرود و در انجا سئوال میکنند از سخنان
باطل و غنا و سرود کردن پس اگر نکرده باشد
و نشنیده باشد میرود و در انجا
سئوال

سئوال میکنند از قسمهای دروغ اگر نخورده
از انجا گذشته موقف چهاردهم میرود و در
انجا سئوال میکنند از فحش دادن بر مؤمنان
پس اگر نداده باشد از انجا گذشته موقف پانزدهم
میرود و در انجا سئوال میکنند از خوردن
ربا و سود از یک جنس اگر نخورده باشد از
انجا گذشته موقف شانزدهم میرود و در
انجا سئوال میکنند از بهتان بستن بر مؤمنان
پس اگر نبسته باشد اورا میاورند و باز میبندند
در زیر علم احمد و نامهٔ عملش را بدست راستش
میدهند و از غم و الم و ترس و خوف و نامهٔ

اعمال اخلاص میشود وحسابش میکنند آسان
واگر یکی ازاین عملهائی که مذکور شد ازاو
صادر شده باشد وبی توبه از دنیا رفته باشد
در موقفی که تقصیر کرده باشد هزار سال
در غم والم واندوه وگرسنه وتشنه میماند
تا خدا تعالی چه حکم فرماید موقف هفدهم پس
برای خواندن نامهٔ اعمال هزار سالش بازمیدارند
پس اگر سخاوت وجوانمردی داشته با مال
وبیشتر از خود فرستاده است مال خود را
بفقرا وحاجتمندان داده باشد نامهٔ
عمل خود را باسانی میخواند وجامهٔ از جامهای

بهشت

بهشت براو می پوشانند وایمن میگردد واگر
بخل ورزیده باشد ومال خود را برای خویش
نفرستاده باشد نامهٔ عملش را بدست چپش
میدهند وجبهٔ آتشین در او می پوشانند
ودر جائی بازمیدارند که او را خلائق ببینند
او را هزار سال با گرسنگی وبرهنگی واندوه
ورسوائی تا خداوند جل جلاله چه حکم فرماید
هرکه خواهد حشر گشتن خلایق را
بتر ازوی اعمال پس امر فرماید که باز دارند ایشان را
در آنجا اگر حسناتش را بکشند وزیادتی
کند بر سیئاتش ورستگار وخلاص میشود

در یک چشم زدن وکسیکه پلهٔ ترازوی کناهش زیادتی
کند بر حسناتش هزار سال در انجا میماند در غم و الم
واندوه وکرسنکی تا خدا تعالی چه حکم کند ومیطلبند
خلاصی را در نزد انبیا و اولیا و اوصیا که ایشان میزان
حقیقی اند ودر انجا دوازده موقفاست هر موقفی هزار
سال بازمیدارند پس در موقف سؤال میکند از بندهٔ
ازاد اکر چنانچه در ذمهٔ او واجب بوده است بسبب کفاره
یا نذر یا عهد یا قسم پس اکر بندهٔ ازاد کرده باشد اورا
از اتش دوزخ خلاصی داده بموقف نوزدهم میبرند در
انجا سؤال میکند از جهاد کردن با نفس وشیاطین جن
وانس خالصاً لله ازانجا کذشته بموقف بیستم میرود

در انجا

در انجا سؤال میکند از غیبت کردن مسلمانان ومؤمنان
پس اکر غیبت نکرده باشد ازانجا کذشته بموقف بیست
ویکم میرود ودر انجا سؤال میکند از سخن چینی اکر
سخن چینی نکرده باشد بموقف بیست ودوم میرود
ودر انجا سؤال میکند از طلب علم کردن پس اکر طلب
کرده باشد هرچند تقلید علما باشد نجات یافته ازانجا
کذشته بموقف بیست وسوم میرود ودر انجا سؤال
میکند از عجب بنفس خود یعنی خود بینی کردن وخود
پسندی واعمال وافعال خود را خوب دانستن پس اکر
عجب نکرده باشد نه در دین ونه در دنیا ازانجا کذشته
بموقف بیست وچهارم میرود ودر انجا سؤال میکند

از تکبر و بزرگی کردن پس اگر تکبر نکرده باشد از انجا
گذشته بموقف بیست و پنجم میرود و در انجا سؤال میکند
از ناامیدی از رحمت الهی

گذشته بموقف بیست و ششم میرود و در انجا سؤال
میکنند از حق همسایه پس اگر رعایت همسایگان نموده
باشد بازمیدارند او را با دوستانش با چشم روشن
و دل خوشحال و روی سفید و جامهای بهشتی پوشیده
خندان و شادان پس ندا میرسد مرحبا بندهٔ من خوش
آمدی بشارت باد ترا که مرا از تو خوشنودم پس چون
این ندا را بشنود از خوشحالی و سرور تمام روی دهد
انقدر که کسی وصف آنرا نتوان کرد و نداند مگر خداوند

و اگر یکی ازان عملها را نکرده باشد و بی توبه از دنیا
رفته باشد بسبب هر عملی هزار سال دران موقف که
تقصیر کرده است بماند در غم و الم و گرسنگی و تشنگی
و برهنگی تا خدا تعالی در حق او چه فرماید پس خلایق را
امر فرماید بگذرند بر پل صراط که پلی است بر روی جهنم
کشیده شده از موی باریکتر است و از شمشیر تیز
تر و از آتش گرم تر و چهل سال راه در میان جهنم
فرو رفته باشد و زبانهاش در هر دو طرف شعله
و بران خارهای آتشین که بدنها را پاره کند و هفت
عقبه بر پل صراط است و سه هزار سال راه است هزار
سال بالا رفتن و هزار سال مساویست و هموار و هزار

سال سرازیر باید رفتن هرکه بدکردار باشد می افکنند.
در آتش و هرکه نیکوکردار باشد نجاتش میدهند و
در آنجا فرشتگان عذاب زبانیه را باز داشته که سؤال
کنند از خلایق در آن هفت عقبات پس در عقبه
اول سؤال میکنند از ایمان بخدا و رسول و ائمه
هدی و اصول دین پس اگر اعتقادش درست باشد
میگذرد به عقبه دوم میرسد و در آنجا سؤال میکنند
از نمازهای فریضه پس اگر نمازهای واجب را با جمیع
شرایط او بجای آورده باشد از آنجا گذشته باسانی
به عقبه سوم میرود و در آنجا سؤال میکنند از روزهای
واجب پس اگر روزهای واجب را گرفته باشد با شرائط او

از آنجا گذشته به عقبه چهارم میرسد و در آنجا سؤال
میکنند از وضوء و غسل و تیمم و احکام طهارت
و ازاله نجاست از جامه و بدن پس اگر همه را بجا آورده
باشد از آنجا گذشته به عقبه ششم میرسد و در آنجا
سؤال میکنند از ظلم کردن بر بندگان خدا تعالی
پس اگر ظلم بر کسی نکرده باشد از آنجا گذشته به بهشت
عنبر سرشت میرسد والعیاذ بالله اگر در یکی از
اینها تقصیر کرده باشد هزار سال در آن عقبه میماند
در غم و الم و محنت خصوصاً در مظالم خلایق و همچنین
در هر عقبه که میرسد از او سؤال میکنند   قد تمت

سنه ١٣٠٤

بید العبد الذلیل الحمولی ملتمس الدعاء از القاری اسمعیل الذنوب

عقبه پنجم [illegible]